

در «بیست و سه سالگی ۱۸ تیر» چه درس‌هایی می‌توانیم از قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ بیاموزیم؟

شاید بعد از «کودتای فرهنگی» رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در بهار ۵۹ (که همراه بود با یورش وحشیانه نیروهای وابسته به هسته سخت ارتجاعی رژیم مطلقه فقهاتی تحت هژمونی خمینی و روحانیت یا روحانیون حواریونش به دانشگاه‌های کشور، آن هم در شرایطی که خمینی و حواریونش به دنبال انجام پروسه تکوین و نهادینه کردن قدرت بادآورده سیاسی برای خود بودند) «در تاریخ مبارزات ۸۱ یک ساله جنبش دانشجویی ایران (از شهریور ۲۰ الی الان) هیچ واقعه‌ایی نمی‌تواند مانند قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ جایگاه آوانگاردی یا پیشروئی یا آلترناتیوی جنبش دانشجویی ایران را در برابر حاکمیت استبدادی شاه و شیخ در جامعه بزرگ ایران تبیین و تعریف بکند».

۲۲

سر مقاله جامعه ایران، «امروز» در چه جایگاهی قرار دارد؟

در پاسخ به سؤال «جامعه ایران امروز در چه جایگاهی قرار دارد؟» باید عنایت داشته باشیم که طرح این سؤال در شرایط تندپیچ امروز جامعه بزرگ ایران، هم می‌تواند جوهر و فونکسیون تاکتیکی داشته باشد و هم می‌تواند جوهر و فونکسیون استراتژی داشته باشد، زیرا از یک طرف پاسخ صحیح و مشخص و کنکرت به این سؤال، «در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط امروز جامعه بزرگ ایران، می‌تواند راهگشا برای کنش‌گران جنبش‌ها و خیزش‌های مطالبه‌محوری بشود که امروز زمین را در زیرپای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و حزب پادگانی خامنه‌ای و حکومت پادگانی یکپارچه شده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و دولت پادگانی ابراهیم رئیسی را به لرزه درآورده‌اند» و هم می‌تواند پاسخ به این سؤال کلیدی برای کنش‌گران جنبش پیشگامان

۲

☀ سخن روز - فاجعه زیست محیطی در ایران

☀ از ۱۷ آذر ۳۲ تا ۱۷ آذر ۱۴۰۰

☀ جنبش زنان در مسیر رهایی ۷

☀ جنبش اعتصابی کمپین ۱۴۰۰ کارگران ۹

☀ جنبش‌های خودجوش، خودسازمانده و... ۱۳

☀ استراتژی اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی ۲

☀ تزهائی برای آگاهی‌یابی ۳

☀ نبرد گفتمان‌ها ۱۲

☀ تئوری تغییر ۱۴

☀ آزادی و دموکراسی ۷۶

☀ ما چه می‌گوییم؟ ۶۱

☀ پرسش و پاسخ بیست و یک ۸

☀ شریعتی در آینه اقبال ۸۰

☀ اقبال پیام‌آور ۶۵

☀ بعثت‌شناسی ۸۹

☀ تفسیر سوره قصص ۱۸

☀ سلسله درس‌هایی از نهج‌البلاغه ۱۹

در شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران که وضعیت اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی جامعه در حال فروپاشی می‌باشد) تعیین کننده وظیفه و مسئولیت (آن هم به صورت کنکرت و مشخص) بشود. همچنین، پاسخی هم به این سؤال باشد که «آیا سیر فروپاشی سه مؤلفه‌ای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی امروز جامعه، در این شرایط می‌تواند وارد فرایند فروپاشی سیاسی حاکمیت مطلقه فقهاتی هم بشود؟» یا برعکس مانند گذشته تاریخ ایران، «فروپاشی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی (در شرایطی که توازن قوا در عرصه میدانی به سود حاکمیت است و خلاء سازمان‌یابی سراسری جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین امری واقعی می‌باشد) شرایطی مناسب برای بازتولید استبداد و توتالیتاریسم پادگانی در حاکمیت سیاسی می‌شود؟»

ولی آنچه بیش از همه در این رابطه قابل توجه می‌باشد، اینکه «در این شرایط که جامعه بزرگ ایران در مرز فروپاشی اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی قرار دارد، خود این فروپاشی‌های سه مؤلفه‌ای همراه با اعتلای جنبش‌ها و خیزش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی گروه‌های مختلف اجتماعی و همراه با عدم عقب‌نشینی رژیم مطلقه فقهاتی در برابر خواسته‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی مردم نگون‌بخت ایران و گسترده‌تر شدن موج سرکوب توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی، شرایط مناسبی برای ورود جامعه بزرگ ایران به موقعیت و وضعیت انقلابی می‌شود» که مطابق آن «نه تنها حاکمیت مطلقه فقهاتی دیگر مانند ۴۳ سال گذشته عمر خود نمی‌تواند به شیوه سرکوب و اختناق و تکیه بر سرنیزه جهت استمرار حاکمیت خود تکیه بکند، بلکه مردم ایران و همه گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران هم دیگر مانند گذشته نمی‌توانند به شکل‌بندی گذشته زندگی خود ادامه بدهند» که برای فهم این مهم، تنها کافی است که به مقایسه بین وضعیت جامعه امروز ایران و حاکمیت مطلقه فقهاتی با وضعیت جامعه ایران و حاکمیت رژیم مستبد و کودتائی پهلوی در شهریور ماه ۵۷ بپردازیم؛ چراکه بدون تردید «جامعه ایران در شهریور ۵۷ بود که بالاخره پس از یک فرایند طولانی وارد شرایط انقلابی و یا وضعیت انقلابی شد» و البته در مقایسه این دو مرحله زمانی جامعه بزرگ ایران است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «در شرایط انقلابی و ورود جامعه ایران به وضعیت انقلابی، اگر حرکت و جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و یا خیزش‌های مطالباتی متمیزه و بی‌سر و بدون برنامه تکوین یافته از پائین، توسط آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و راهبری (نه رهبری) کنش‌گران جنبش پیشگامان هدایت نشوند، خود همین ورود جامعه و جنبش‌ها و خیزش‌های گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران به وضعیت انقلابی

در شرایط که در عرصه میدانی توازن قوا به سود حاکمیت می‌باشد و کنش‌گران جنبش‌ها و خیزش‌های دینامیک تکوین یافته از پائین فاقد سازمان‌یابی سراسری می‌باشند، می‌تواند شرایط برای سرکوب هولناک این جنبش‌ها و خیزش‌ها را فراهم نماید». آنچنانکه در شکلی دیگر می‌تواند مانند سال ۵۷ «شرایط برای موج‌سواری فرصت‌طلبانه جریان‌های موج‌سوار معتقد به کسب قدرت سیاسی برای جریان خاص خود داخل‌نشین و خارج‌نشین از راست راست تا چپ چپ هم فراهم نماید» بنابراین، از اینجا است که می‌توانیم داوری کنیم که «خود ورود جامعه ایران در این شرایط به وضعیت انقلابی فی نفسه امری مثبت نمی‌باشد» چراکه بی‌شک، «در این شرایط علاوه بر اینکه توازن قوا در عرصه میدانی هنوز به سود حاکمیت می‌باشد و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، هنوز توان سرکوب جنبش‌ها و خیزش‌ها را دارند و همچنین در این شرایط که هنوز جامعه مدنی جنبشی مطالبه‌محور دینامیک و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین صنفی و مدنی و سیاسی نتوانسته‌اند به سازمان‌یابی سراسری عمودی و افقی دست پیدا کنند، در نتیجه این همه باعث می‌گردد که ورود جامعه ایران در بستر فروپاشی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی به وضعیت انقلابی، شمشیر دو لبه‌ای است که هم می‌تواند شرایط برای رژیم

مطلقه فقهاتی حاکم جهت سرکوب فراگیر این جنبش‌ها و خیزش‌ها را فراهم بکند و هم می‌تواند بستر ساز موج‌سواری جریان‌های تابع کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران بشود و هم می‌تواند شرایط برای سازمان‌یابی این جنبش‌های دینامیک مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی در حداقل زمان ممکن در راستای تکوین شوراها گسترده و فراگیر و سراسری خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین را با کنش‌گری همه شهروندان ایران فراهم بکند». یادآوری می‌کنیم که «در موقعیت انقلابی، نه تنها شرایط برای تکوین سراسری شوراها دینامیک فراهم می‌گردد، بلکه مهمتر از

آن اینکه باعث بالا رفتن و اوج‌گیری پتانسیل آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی همه شهروندان و کنش‌گران گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران هم می‌شود». باری، بدین ترتیب است که «در چارچوب آسیب‌شناسی جامعه بزرگ امروز ایران

می‌توانیم بگوئیم که جامعه ایران به همان اندازه که به موازات فروپاشی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی دارای التهاب سراسری می‌شود و در آستانه ورود به موقعیت انقلابی قرار می‌گیرد، در وضعیت فعلی به لحاظ سازمان‌یابی و آگاهی‌گری و راه‌یابی به مرحله خودکفائی هم نرسیده است». برای فهم این مهم تنها کافی است که بدانیم که «تنها تشکلی که در جامعه امروز ایران می‌تواند حرکت سراسری دینامیک تکوین یافته از پائین را داشته باشد، فقط و فقط جنبش معلمان یا جنبش فرهنگیان ایران می‌باشد و به غیر از جنبش معلمان ایران هیچ گروه اجتماعی اعم از جنبش دانشجویی و جنبش

کارگری و جنبش زنان و غیره، نمی‌تواند حرکت اعتراضی سراسری مدنی و سیاسی و صنفی داشته باشد» و البته این یک آسیب بزرگ و خطر بزرگی برای جامعه جنبشی دینامیک و دموکراتیک امروز ایران می‌باشد که در این شرایط جامعه جنبشی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین صنفی و مدنی و سیاسی ایران را تهدید می‌نماید؛ زیرا «اولین فونکسیون منفی آن وجود توازن قوای میدانی به سود حاکمیت مطلقه فقهاتی می‌باشد که در سایه این توازن قوا است که دستگاه‌های سرکوبگر چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌توانند در حداقل زمان ممکن این جنبش‌ها

«در شرایط انقلابی و ورود جامعه ایران به وضعیت انقلابی، اگر حرکت و جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و یا خیزش‌های مطالباتی متمیزه و بی‌سر و بدون برنامه تکوین یافته از پائین، توسط آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و راهبری (نه رهبری) کنش‌گران جنبش پیشگامان هدایت نشوند، خود همین ورود جامعه و جنبش‌ها و خیزش‌های گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران به وضعیت انقلابی در شرایط که در عرصه میدانی توازن قوا به سود حاکمیت می‌باشد و کنش‌گران جنبش‌ها و خیزش‌های دینامیک تکوین یافته از پائین فاقد سازمان‌یابی سراسری می‌باشند، می‌تواند شرایط برای سرکوب هولناک این جنبش‌ها و خیزش‌ها را فراهم نماید».

این جنبش‌ها و خیزش‌ها را به صورت حشیا نه سرکوب کنند و می‌توانند در عرصه اعتلای این جنبش‌ها و خیزش‌ها توسط قطع اینترنت یا کند کردن سرعت اینترنت یا حاکم کردن حکومت نظامی بر فضای مجازی (مانند آنچه که در جریان سرکوب هولناک خیزش آبان‌ماه ۹۸ شاهد بودیم) رابطه بین کنش‌گران این جنبش‌ها و خیزش‌ها را قطع نمایند». یادآوری می‌کنیم که «در خلاء سازمان‌یابی سراسری جنبش‌های دینامیک مختلف اجتماعی تنها عامل پیوند بین کنش‌گران این جنبش‌ها و خیزش‌ها همین فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی می‌باشد». پر پیداست که با قطع این رابطه، این تنها عامل پیوند بین کنش‌گران جنبش‌ها و خیزش‌ها هم به چالش کشیده می‌شود و با قطع رابطه بین آنها علاوه بر اینکه دیگر امکان فراخوانی و حرکت

جمعی و تصمیم‌گیری جمعی از آنها گرفته می‌شود با تمیزه شدن حرکت آنها شرایط برای ظهور آنتاگونیسم و سرکوب دستگاه‌های چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم فراهم می‌گردد.

ماحصل، اینکه «در وضعیت انقلابی عامل اصلی تعیین‌کننده پیروزی کنش‌گران جنبش‌ها و خیزش‌های دینامیک توازن قوا است» و دستیابی کنش‌گران جنبش‌ها و خیزش‌های دینامیک تکوین یافته از پائین به توازن قوا، «تنها در گرو آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی آن‌ها می‌باشد». بیافزائیم که در شرایطی که کنش‌گران این جنبش‌ها و خیزش‌های دینامیک تکوین یافته از پائین نتوانند به آگاهی‌یابی و سازمان‌یابی سراسری و به موازات آن به تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود دست پیدا کنند شرایط برای نفوذ جریان‌های

فرصت‌طلبی که به دنبال کسب قدرت سیاسی برای جریان خاص خود از بالای سر مردم ایران می‌باشند، فراهم می‌گردد. آنچه که می‌توانیم به صورت فرموله شده در راستای

خودویژگی‌های امروز ایران مطرح کنیم عبارت است از اینکه:

۱ - تحولات در شرایط امروز جامعه بزرگ ایران، میان بالائی‌های قدرت و پائینی‌های جامعه بزرگ ایران آنچنان گسترده و ریشه‌دار شده است که باعث انسداد سیاسی مطلق شده است.

۲ - سال ۱۴۰۱ نخستین سالی است که (از بعد از انتخابات خرداد ۱۴۰۰ دولت سیزدهم و تشکیل دولت پادگانی ابراهیم رئیسی) حزب پادگانی خامنه‌ای حکومت یکدست شده قدرت را با رویکرد پادگانی و با بیرون راندن تمام جریاناتی که اندکی با او زاویه داشته‌اند (از اصلاح‌طلبان تا اعتدالیون و جماعت‌سازندگی و حتی اصول‌گرایان معتدل) تجربه می‌نماید. قابل ذکر است که حزب پادگانی خامنه‌ای

(آنچنانکه خود مدعی هستند) توسط پروژه یکدست کردن حاکمیت و قدرت در دست خود، به دنبال آن هستند تا توسط جریان‌های رنگارنگ ذوب شده در ولایت یا نیروهای وابسته به بیت و سپاه و پایداری به اصطلاح گام دوم انقلاب مورد ادعای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را به پیش ببرند، بنابراین در همین رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که «هدف حزب پادگانی خامنه‌ای از یکدست کردن حاکمیت و قدرت، ایجاد حکومتی و دولتی مطیع و خودی و یکپارچه برای مقابله با جنبش‌ها و خیزش‌های اجتماعی دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین می‌باشد، زیرا آنها دریافته‌اند که این جنبش‌ها و خیزش‌های دینامیک و دموکراتیک سرباز ایستادن ندارند.»

۳ - دولت پادگانی ابراهیم رئیسی که «نخستین دولتی می‌باشد که به صورت مهندسی شده از دل پروژه یکدست کردن قدرت حزب پادگانی

در میان جنبش‌های دینامیک و خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پائین مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی «جنبش دینامیک تکوین یافته از پائین معلمان ایران از جایگاه ویژه‌ای برخوردار می‌باشد»

خامنه‌ای حاصل شده است، خود به دنبال پادگانی کردن قدرت اجرائیه کشور می‌باشد، مع الوصف، در این رابطه بوده است که در طول نزدیک به یکسال گذشته عمر خود، برای تکمیل سیاست آمادگی سرکوب حرکت‌های مردمی در جامعه بزرگ ایران بسیاری از استانداران و فرمانداران را از میان سرداران سپاه یا راست پادگانی برگزیده است». آنچنانکه باید داوری کنیم که «در این شرایط، قوه اجرائیه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تماماً از پائین تا بالا در اختیار سپاه یا راست پادگانی می‌باشد». اضافه کنیم که در این شرایط تنها قدرت اجرائیه نیست که در اختیار سپاه قرار دارد بلکه «بخش اعظم اقتصاد کشور به نهادها و بنیادهای وابسته به سپاه تعلق دارند تا آنجا که باید بگوئیم که در چارچوب پروژه یکدست کردن حکومت و قدرت حزب پادگانی خامنه‌ای،

این حکومت سپاهیان است که برای اولین بار در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توانسته است به صورت کامل در کشور ایران مادیت پیدا کند.»

۴ - در این شرایط که حاکمیت یکدست شده و یا حکومت سپاه بر جامعه ایران نهادینه و تثبیت شده است، «با گسترش سیاست غارت سازمانی راست پادگانی، بیش از همه ابربحران اقتصادی در کشور در حال تشدید شدن نسبت به گذشته می‌باشد» بنابراین، همین امر باعث گردیده که «وضعیت فروپاشی اقتصادی و چپاول گسترده و بی‌توجهی به راه اندازی تولید در کنار تورم لجام گسیخته و کاهش مداوم ارزش پول ملی، وضعیت بخش‌های بزرگی از مردم ایران را به مرز فلاکت نزدیک کند» که نخستین فونکسیون آن «رشد گسترده حاشیه‌نشینی می‌باشد» که در این رابطه باید بگوئیم که «حاشیه‌نشینان در این زمان مانند حاشیه‌نشینان قبل از انقلاب ۵۷ یا دوران رژیم کودتائی و مستبد پهلوی نمی‌باشند (که از روستاها کنده شده بودند و در حاشیه شهرها سکونت کرده بودند) زیرا حاشیه‌نشینان در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شامل افرادی می‌شوند که از کارگران تا کارمندان و غیره به علت افزایش هزینه سرسام‌آور زندگی مجبور به ریزش از اقشار میانی و اردوگاه کار و زحمت به طرف حاشیه شهرها شده‌اند». در خصوص جمعیت حاشیه‌نشینان در رژیم مطلقه فقهاتی طبق گفته عباس آخوندی وزیر راه و شهرسازی دولت شیخ حسن روحانی در ۱۵ اسفند ۱۳۹۵ «جمعیت آنها بیش از ۱۹ میلیون نفر می‌باشد» که (البته طبق گفته عباس آخوندی «تنها جمعیت حاشیه‌نشینان شهر تهران بیش از پنج میلیون نفر می‌باشد و ۴۰ درصد جمعیت مشهد و نیمی از جمعیت بندرعباس هم حاشیه‌نشین می‌باشند») عنایت داشته باشیم که «در طول سال‌های ۱۳۹۵ تا ۱۴۰۱ جمعیت حاشیه‌نشینان شهری به بیش از ۲۲ میلیون نفر رسیده است» که معنای دیگر این حرف آن است که «بیش از یک چهارم جمعیت ایران حاشیه‌نشینان شهری هستند.»

۵ - بدون تردید «سال ۱۴۰۱ را باید سال گسست قطعی مردم ایران از حاکمیت مطلقه فقهاتی تعریف بکنیم» که

برای فهم این داوری تنها کافی است که توجه داشته باشیم که در طول سه ماه گذشته سال جاری، فشار فلاکت آنچنان در جامعه بزرگ ایران گسترش پیدا کرده است که باعث شده تا اعتراضات فراگیر عمومی مردم ایران از طبقه متوسط تا اعماق جامعه بزرگ ایران (اعم از کارمندان و کارگران و تهیدستان) گسترده بشود و اعتصابات و اعتراضات گسترده آنها از کارخانه تا خیابان‌ها بستر حرکت مطالباتی صنفی و مدنی و سیاسی گروه‌های مختلف جامعه بزرگ ایران بشود.

۶ - در میان جنبش‌های دینامیک و خودجوش و خودسازمانده و تکوین یافته از پائین مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی «جنبش دینامیک تکوین یافته از پائین معلمان ایران از جایگاه ویژه‌ای برخوردار می‌باشد» زیرا:

اولاً - «جنبش معلمان تنها جنبش دینامیک تکوین یافته از پائین می‌باشند که از تشکل سراسری برخوردار می‌باشند». آنچنانکه در این رابطه شاهد بودیم که در سال ۱۴۰۰ این جنبش توانست به دعوت شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان یازده بار گردهم‌آیی شکوهمند سراسری در سطح کشور ایجاد نمایند.

ثانیاً - «جنبش معلمان جنبش دینامیک تکوین یافته از پائینی می‌باشند که در طول ۴۳ سال گذشته توانسته است در راستای مطالبات صنفی و مدنی و سیاسی خودشان رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را وادار به عقب‌نشینی کنند.»

ثالثاً - «جنبش معلمان جنبشی است که توانسته است هم به صورت عمودی و هم به صورت افقی در پیوند تنگاتنگ با دیگر جنبش‌های اجتماعی و سیاسی و دموکراتیک (اعم از جنبش بازنشستگان، جنبش کارگران و جنبش زنان و غیره) جامعه بزرگ ایران قرار بگیرند.»

رابعاً - «جنبش معلمان جنبشی است که به خاطر پیوند با ۱۴ میلیون خانواده دانش‌آموزان کشور و یا پیوند با جنبش دانشجویی می‌تواند در عرصه میدانی توازن قوا را به سود خود تغییر بدهند». یادآوری می‌کنیم که اگر میانگین افراد یک خانواده در شهر و روستا ۴ نفر در نظر بگیریم، با توجه به ۱۴ میلیون خانواده دانش‌آموزان کشور و یک میلیون

خانواده خود معلمان، می‌توانیم از پایگاه اجتماعی شصت میلیون نفری جامعه معلمان ایران سخن بگوئیم.

خامسا - «جنبش معلمان جنبشی است که در شرایط امروز جامعه ایران می‌توانند عامل پیوند بین دو جبهه بزرگ اقشار میانی آزادی خواهانه و برابری طلبانه بشوند.»

سادسا - «جنبش معلمان جنبشی است که می‌تواند در این شرایط تندپیچ امروز جامعه بزرگ ایران، رهبری دینامیک تکوین یافته از پائین همه گروه‌های اجتماعی حتی جنبش کارگری ایران را هم در دست بگیرند.»

سابعاً - به خاطر اینکه «در عرصه جغرافیائی، جنبش معلمان از دور افتاده‌ترین روستاها تا شهرهای بزرگ حضور دارند»، لهذا همین «حضور گسترده جغرافیائی آنها باعث می‌گردد که آنها از پتانسیل بسیج کننده همگانی برخوردار باشند» بنابراین از اینجا است که باید بگوئیم در این شرایط خودویژه، «تشکل‌های صنفی معلمان و یا جنبش دینامیک فرهنگیان کشور می‌توانند الگویی برای دیگر تشکل‌های گروه اجتماعی حتی طبقه کارگران باشند.»

۷ - «جنبش زیست محیطی در شرایط امروز ایران به عنوان یکی از شاخه‌های مهم جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین جامعه بزرگ ایران می‌باشند که در رأس این جنبش اعتراضات گسترده حول مسئله آب قرار دارد» که در این رابطه در سال گذشته اعتراضات کشاورزان و مردم اصفهان به خشک شدن زاینده رود و اعتراضات گسترده مردم خوزستان در اعتراض به دستبردهای سپاه و نهادهای حکومتی به سرچشمه‌های رودخانه‌های استان و به ویژه کارون ابعاد بسیار گسترده‌ای به خود گرفت که با حمایت گسترده مردم ایران، این جنبش از خوزستان تا اصفهان و چهار محال بختیاری ادامه پیدا کرد. بی‌شک این حرکت بزرگ توده‌ای مردم خوزستان و اصفهان و چهار محال بختیاری در سال ۱۴۰۰ باعث گردید که حتی برای مدتی جنبش زیست محیطی بر جنبش‌های دینامیک اجتماعی صنفی و مدنی و سیاسی سایه بیاندازد، لذا، هر چند اعتراض گسترده و مردمی زیست محیطی با سرکوب

حاکمیت روبرو شده است اما باید عنایت داشته باشیم که «جنبش زیست محیطی و در رأس آنها جنبش اعتراضی حول حق آبه به عنوان آتش زیر خاکستر همچنان فعال می‌باشند» زیرا علاوه بر اینکه «کشور ایران یک کشور بی‌آبی می‌باشد، به علت ناکارآمدی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در کنترل مدیریت آب از سدسازی‌های بی‌برنامه تا صرف بیش از ۶۵ درصد آب کشور در بخش کشاورزی سنتی و صرف ۹۵ درصد ذخائر زیرزمینی آب و تکیه بر کشاورزی خودکفا در کشور کم آب، آن هم با کشت محصولات آب بر، خود یک فاجعه زیست محیطی می‌باشد» آنچنانکه این «فاجعه زیست محیطی باعث گردیده که مشکل آب در جامعه امروز ایران به اصلی‌ترین مشکل کشور و نسل‌های آینده تبدیل بشود». با این سیاست ویرانگر بخش‌هایی از مناطق ایران غیر قابل سکونت خواهد شد و یک بحران بزرگ تمدنی در آینده ایجاد می‌گردد و سیل مهاجرت از بخش‌های کم آب به دامنه‌های سلسله جبال زاگرس و البرز (مناطق پر آب شمال و شمال غرب و دریا‌های جنوب کشور) باعث می‌گردد که یک جابجائی جمعیتی ایجاد شود.

۸ - در شرایط تندپیچ امروز جامعه بزرگ ایران، اعتلای جنبش زنان ایران بر علیه تبعیض جنسیتی (۴۳ ساله گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) صورتی فراگیر و گسترده پیدا کرده است، آنچنانکه «بدون تردید می‌توان جنبش زنان ایران را به عنوان موتور تحولات مبارزاتی جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک جامعه ایران تعریف کرد»؛ مانند «جنبش معلمان ایران که در این شرایط خودویژه جامعه بزرگ ایران می‌توان به عنوان آوانگارد جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک جامعه ایران می‌باشند». باری، در این رابطه است که به جرات می‌توان گفت که «مسائل محوری جنبش زنان ایران بدل به یک پلاتفرم روشن برای جنبش‌های اجتماعی (اعم از جنبش کارگران، جنبش دانشجویان، جنبش معلمان، جنبش کارمندان و مزدبگیر و غیره) شده است» و بی‌تردید همین «پتانسیل عظیم سینماتیک شده یا همین پتانسیل بالقوه، در حال بالفعل شدن جامعه

زنان ایران در شرایط خودویژه امروز جامعه ایران است که باعث گردیده تا رژیم مطلقه فقهاتی در برابر حداقل و کف خواسته‌های اولیه حقوقی اجتماعی و مدنی زنان ایران تن به عقب‌نشینی محسوس بدهد.»

۹ - در شرایط خودویژه امروز جامعه بزرگ ایران، آنچه‌ان «اعتلای جنبش‌ها و خیزش‌های مطالبه‌محور دینامیک و دموکراتیک صنفی و مدنی و سیاسی صورت فراگیر و گسترده پیدا کرده‌اند که می‌توانیم داوری کنیم که در طول ۱۵۰ سال گذشته عمر تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران، جامعه جنبشی دینامیک و دموکراتیک ایران هرگز تا این حد گسترش پیدا نکرده است». عنایت داشته باشیم که «از مهمترین خودویژگی‌ها و مشخصه جامعه جنبشی دینامیک و دموکراتیک امروز کشور ایران (حتی در مقایسه با جنبش‌های مطالبه‌محور دوران گشایش فضای سیاسی ۱۲ ساله ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲) همین جوهر دینامیک و دموکراتیک (جوهر خودجوشی و خودسازماندهی و خودرهبری و تکوین یافتگی از پائین و استقلال از جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست تا چپ چپ) می‌باشد». لازم به ذکر است که در رابطه با تبیین پروسس تکوین و شکل‌گیری جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی جامعه بزرگ ایران بویژه در فرایند پسانقلاب مشروطیت اول و دوم تا دهه ۷۰ تمامی این جنبش‌ها از بیرون آن جنبش‌ها به صورت غیر دینامیک توسط جریان‌های مختلف جامعه سیاسی ایران (اعم از ملیون یا مارکسیست‌ها و یا مذهب‌یون سیاسی در شکل راست و چپ آنها) راهبری و رهبری می‌شده‌اند، اما بی‌شک در این شرایط خودویژگی جامعه بزرگ ایران، اصل محوری حاکم بر پروسه تکوین و اعتلای تمامی جنبش‌های اجتماعی و دموکراتیک صنفی و مدنی و سیاسی جامعه بزرگ ایران همان جوهر دینامیک و دموکراتیک یا جوهر خودجوش و خودرهبر و خودسازمانده و تکوین یافتن از پائین و مستقل از جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج‌نشین از راست تا چپ چپ می‌باشد. لذا تنها بر پایه «همین جوهر دینامیک و دموکراتیک این

جنبش‌های فراگیر و گسترده مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی امروز جامعه بزرگ ایران است که می‌توان داوری کرد که نه تنها این جنبش‌ها نمی‌توانند توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به صورت استراتژیک و ساختاری سرکوب بشوند و نه تنها این جنبش‌ها از آنچه‌ان پتانسیل عظیم بالقوه‌ای برخوردار می‌باشند که می‌توانند در صورت پیوند عمودی و افقی بین خودشان در آینده، توازن قوا را به صورت میدانی به سود خود تغییر بدهند» و نه تنها این جنبش‌ها می‌توانند جامعه جنبشی دینامیک و دموکراتیک فراگیر و سراسری در جامعه بزرگ ایران نهادینه بکنند، از همه مهمتر اینکه، «این جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک می‌توانند در عرصه موقعیت انقلابی، در جامعه ایران بستر ساز رویش شورا‌های فراگیر و سراسری (و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین، برای همه شهروندان جامعه بزرگ ایران به صورت علی‌السویه و به عنوان یک سنتز جدید دیالکتیکی از دل جامعه جنبشی دینامیک و دموکراتیک سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی و با مشارکت همه شهروندان جامعه بزرگ ایران، به عنوان تنها عضله عظیم نیرومند برپائی جامعه دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای بر پایه توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات و با شعار «آگاهی و آزادی و برابری» رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی و با مبارزه دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی با سه قدرت زر و زور و تزویر حاکم و یا با مبارزه ضد استثمار و ضد استبداد و ضد استعمار (بشوند.»

۱۰ - در خصوص تحلیل مشخص از شرایط مشخص امروز جامعه بزرگ ایران، باید بگوئیم که:

اولاً - به علت شدت یافتن اعمال فراگیر سیاست نئولیبرالیستی توسط حکومت پادگانی یک دست شده مطلقه فقهاتی حاکم (و یا حزب پادگانی خامنه‌ای و یا دولت پادگانی ابراهیم رئیسی و یا مجلس پادگانی یازدهم) رویکرد حذف سوبسیدها و به خصوص حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰

تومانی در چارچوب بودجه ۱۴۰۱ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (که در دستور کار فوری تمامی نهادهای حکومتی از بیت تا دولت و تا قوه قضائیه و قوه مقننه و در رأس همه این‌ها سپاه و راست پادگانی قرار گرفته است) باعث گردیده که در شرایط فربح‌رانی امروز جامعه بزرگ ایران، شعار «عدالت و برابری و نان» دغدغه اصلی تمام مردم ایران بشود. تا آنجائیکه حتی می‌توان در این رابطه داوری کرد که به علت فروپاشی اقتصادی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در تندپیچ امروز جامعه ایران، «شعار آزادی‌خواهی مردم ایران (و به خصوص اقشار میانی یا طبقه جدید) تحت الشعاع شعار عدالت‌خواهی و برابری‌خواهی اردوگاه عظیم کار و زحمت یا پائینی‌ها و یا اعماق جامعه ایران با بیش از ۶۰ میلیون نفر از جمعیت ایران قرار گرفته است». ولی آنچه که در این رابطه بیش از همه قابل توجه می‌باشد، اینکه همین خودویژگی شرایط جدید امروز جامعه بزرگ ایران باعث گردیده که «جامعه جنبشی دینامیک و دموکراتیک ایران، از مرحله اعتراضات فراگیر خود از کارخانه تا خیابان، وارد فرایند نهادسازی دموکراتیک افقی و عمودی بشوند». پر واضح است که این فرایند نهادسازی جامعه جنبشی دینامیک و دموکراتیک امروز جامعه ایران، صورت خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین (و مستقل از جریان‌های جامعه سیاسی داخل‌نشین و خارج‌نشین که به دنبال کسب قدرت سیاسی از بالای سر مردم ایران می‌باشند) دارند.

ثانیاً - در شرایط امروز جامعه ایران، به علت «رادیکالیزه شدن جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی و به علت مقاومت و عدم عقب‌نشینی و عدم پاسخگوئی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در برابر خواسته‌ها و مطالبات آنها و به علت سرکوب فراگیر این جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک صنفی و مدنی توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، این همه باعث گردیده است که به سرعت کنش‌گران این جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک با ورود به عرصه خیابان از فرایند صنفی وارد فرایند سیاسی بشوند» که استحاله شعار جنبش

معلم‌ان از شعار حداقلی صنفی: «نه تسلیم، نه سازش - رتبه‌بندی بدون خواهش» به شعارهای سیاسی مثل: «معلم بیدار است - از تبعیض بیزار است» و یا شعار: «معلم زندانی آزاد باید گردد» و یا شعار: «معلم بپا خیز برای رفع تبعیض» خود مشتقی نمونه این خروار استحاله فرایند مبارزه آنها از صنفی تا سیاسی می‌باشد.

باری، در همین رابطه می‌باشد که «از ۲۲ اردیبهشت ماه ۱۴۰۱ (دو روز بعد از اجرای پروژه حذف ارز ترجیحی توسط حکومت یک دست شده پادگانی مطلقه فقهاتی) به موازات رادیکالیزه شدن جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک صنفی و مدنی موج بگیر و ببند کنش‌گران جنبش‌های معلم‌ان، کارگران و دانشجویان و حتی زنان ایران توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شدت پیدا کرد و به موازات آن مهره‌های کلیدی این جنبش‌ها دستگیر شدند». «اعتصاب و تحصن رانندگان بی آر تی شرکت واحد از روز یکشنبه مورخ ۲۵ اردیبهشت ۱۴۰۱ در اعتراض به عدم پرداخت چهار درصدی حق بیمه مشاغل سخت و زیان‌آور و عدم پرداخت سنوات خدمت و عدم افزایش حقوق مطابق مصوبه شورای عالی کار و در ادامه آن تلاش مقامات شهرداری و دستگاه‌های سرکوبگر انتظامی و یگان ضد شورش و سپاه جهت سرکوب این جنبش اعتصابی و اعتراضی (حتی با آوردن ون‌های انتظامی و ماشین‌های گشت ارشاد جهت حمل مسافران) و بالاخره عقب‌نشینی فوری شهرداری تهران در برابر خواسته‌های حداقلی آنها همه و همه تنها در این رابطه قابل تفسیر می‌باشند». یادآوری می‌کنیم که آنچه که باعث گردید تا جراحی اقتصادی حکومت پادگانی یکدست شده مطلقه فقهاتی با حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی (مانند افزایش ۳۰۰ درصدی قیمت سوخت توسط دولت بنفش شیخ حسن روحانی در آبان ماه ۹۸) به خصوص برای بخش عظیم اردوگاه کار و زحمت ایران استخوان‌سوز و خانمان‌سوز بشود، این بود که منهای اینکه مصوبه شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در خصوص افزایش ۵۷ درصدی دستمزدها با اجرای این پروژه نئولیبرالیستی،

گرفتار سونامی افزایش قیمت‌های، مولود جراحی اقتصادی حکومت پادگانی و یک دست شده مطلقه فقهاتی یا پروژه حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی گردید، مهم‌تر از آن اینکه، دولت پادگانی ابراهیم رئیسی با تصویب تبصره ۲ از بند ۳ شماره ۲۱۴۸۷ مورخ ۱۵ اردیبهشت ماه ۱۴۰۱ هیات وزیران، افزایش مزد تمام کارکنان زیرمجموعه نهادها و شرکت‌های دولتی، ده درصد اعلام کرد. در نتیجه همین تعرض آشکار دولت پادگانی ابراهیم رئیسی، حتی به مصوبه افزایش ۵۷ درصدی شورای عالی کار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در سال ۱۴۰۱ باعث شعله‌ور شدن خشم بخش‌های گسترده‌ای از کارگران تا بازنشستگان و تا رانندگان شرکت واحد و غیره گردید.

ثالثاً - از بعد از ۲۰ اردیبهشت ۱۴۰۱ با شروع پروژه نئولیبرالیستی حذف ارز ترجیحی توسط حکومت پادگانی و یکدست شده مطلقه فقهاتی حاکم و به دنبال آن شروع گرانی و افزایش سرسام‌آور قیمت‌ها و به خصوص چهار قلم ضروری مورد نیاز مردم نگون‌بخت ایران یعنی گوشت مرغ، تخم مرغ، لبنیات و روغن، این همه باعث گردید که به موازات رشد و اعتلای جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک صنفی، خیزش‌های مطلبه‌محور اتمیزه خودجوش و دینامیک هم‌روندی رو به اعتلا پیدا کنند. البته پیشقراولان این خیزش‌های دینامیک مردم ایران، شهرهای شادگان، سوسنگرد، ایذه، دزفول، شهرکرد و گلپایگان و غیره بودند. به هر حال این اعتلا و رشد خیزش‌های دینامیک آنچنان سریع و گسترده بود که حتی احمد وحیدی وزیر سپاهی و پادگانی کشور دولت پادگانی ابراهیم رئیسی، به میدان آمد و اعلام کرد که: «مجاز افزایش قیمت با حذف ارز ترجیحی فقط مشمول گوشت مرغ و تخم مرغ و لبنیات و روغن می‌شود و غیر از این چهار قلم کالا، هیچ کالای دیگری حق افزایش قیمت ندارند» و باز در همین رابطه بود که «ابراهیم رئیسی در همین زمان در نطق تلویزیونی خود وعده داد که به حساب سرپرستان سه دهک پائین جامعه به ازای هر عضو خانواده مبلغ ۴۰۰ هزار تومان و به سه دهک بعدی ۳۰۰

هزار تومان یارانه واریز می‌شود» اما با همه این تلاش‌های حکومت پادگانی و یکدست شده مطلقه فقهاتی همزمان با گرانی چند صد درصدی اقلام اصلی غذای مردم ایران، سونامی تورم و گرانی سرسام‌آور تمامی کالاها را در برگرفت. تا اینجا که دولت پادگانی ابراهیم رئیسی با بازوی سپاه یا راست پادگانی به یکباره به میدان آمدند و تلاش کردند تا با تکیه به سرنیزه و اقتصاد دستوری در کوتاه‌مدت به مهار کردن این سونامی با شیوه پادگانی بپردازند که البته حتی در کوتاه‌مدت هم شکست خوردند، بنابراین، از اینجا بود که از فردای ۲۰ اردیبهشت ۱۴۰۱ با اعلام پروژه حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی، بار دیگر کبریت به انبار باروت نارضایتی‌های بیش از ۶۰ میلیون نفر از افراد نگون‌بخت ایران زده شد. از اینجا بود که «خیزش گرسنگان و فرودستان و تهیدستان جامعه بزرگ ایران مانند آتشفشانی از اعماق جامعه بزرگ ایران سر به آسمان کشید». البته سوالی که در این رابطه همچنان قابل طرح است، اینکه چرا مانند خیزش آبان‌ماه ۹۸ این خیزش در این شرایط هنوز نتوانسته صورت ملی و سراسری پیدا کند؟

در پاسخ به این سؤال باید عنایت داشته باشیم که «حکومت پادگانی و یکدست شده مطلقه فقهاتی حاکم در این شرایط تلاش کرده تا برای عدم تکرار فاجعه هولناک سرکوب و کشتار و دستگیری خیزش ملی آبان‌ماه ۹۸ (که باعث گردید به صورت استراتژیک موجودیت و مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به چالش کشیده شود) تمامی تجربه‌های آبان‌ماه ۹۸ را به کار گیرد» یعنی از یک طرف، قبل از شروع پروژه حذف ارز ترجیحی ۴۲۰۰ تومانی، تمامی دستگاه‌های سرکوب‌گر انتظامی و بسیج و سپاه (برعکس آبان‌ماه ۹۸) آماده سرکوب همه جانبه کنش‌گران این خیزش‌ها در نطفه بشوند و از طرف دیگر قبل از اعلام اجرای این پروژه با افزایش ۶ برابری مبلغ یارانه‌ها برای بیش از ۶۰ میلیون نفر مردم جامعه ایران شرایط وابستگی هر چه بیشتر بیش از ۶۰ میلیون نفر از افراد جامعه ایران به صندوق‌های صدقه حکومتی (که خود آبی بر آتش می‌باشد) فراهم کردند. لازم

به ذکر است که «بزرگ‌ترین تجربه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در طول ۴۳ سال گذشته عمر این رژیم در این رابطه این می‌باشد که هر چه مردم ایران گرسنه‌تر بشوند و این گرسنگی آنها را به صندوق‌های صدقه‌ای حکومتی وابسته بکند، آنها بیشتر می‌توانند رشد خیزش‌های گرسنگان و تهیدستان و فرودستان جامعه بزرگ ایران را مهار بکنند.»

رابعاً - ماجرای سقوط یکی از برج‌های دو قلوی متروپل در خیابان امیری آبادان در دوم خرداد سال ۱۴۰۱ و زیر آوار رفتن تعداد زیادی از هموطنان باعث گردید که این ماجرا در این شرایط مانند نفتی به آتش خشم مردم ایران افزوده بشود. لذا به همین دلیل بود که «این فاجعه باعث شد که مردم آبادان و خوزستان و سراسر ایران سوگوار بشوند». هر

چند که حکومت یکدست شده پادگانی مطلقه فقه‌ای حاکم در گام نخست به جای نیروهای امدادی، یگان‌های ویژه ضد شورش خود را به آبادان فرستاد، علی‌هذا، تأثیر این واقعه در اعتلای جنبش‌های اعتراضی مردم ایران از خوزستان تا سراسر کشور نشان داد که در این شرایط تندپیچ جامعه بزرگ ایران تا چه اندازه مردم ایران نسبت به شرایط اجتماعی، سیاسی خود حساس هستند و واکنش نشان می‌دهند.

خامسا - در شرایط فعلی به موازات اینکه حکومت پادگانی و یکدست شده مطلقه

فقه‌ای حاکم، در سیاست خارجی خود و از جمله برجام و پروژه هسته‌ای‌اش با ناکامی‌های فراوانی روبرو شده است، موج سرکوب‌کنش‌گران جنبش‌ها و خیزش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم شدت پیدا کرده است که به عنوان نمونه در این رابطه می‌توانیم «به موج سرکوب و دستگیری کنش‌گران جنبش معلمان در گردهم‌آیی ۲۲ اردیبهشت ۱۴۰۱ و سرکوب جنبش کارگران پس از اعتراض کارگران شرکت واحد اتوبوس رانی در ۲۶ و ۲۷ اردیبهشت

اشاره کنیم که نمایش موج‌گسترده دستگیری فعالان صنفی معلمان و کارگران و دانشجویان و زنان توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در این شرایط خودویژه می‌باشد.»

سادساً - آنچه که می‌توانیم در این شرایط در تحلیل سیاسی از دیپلماسی حکومت پادگانی و یکدست شده مطلقه فقه‌ای حاکم مطرح کنیم، اینکه از بعد از جلسه سنای آمریکا و پرسش و پاسخ با رابرت مالی مسئول وزارت امور خارجه آمریکا و مسئول امور ایران و مسئول هدایت مذاکرات هسته‌ای و روشن شدن اینکه جو بایدن تصمیم قطعی خود را برای باقی ماندن سپاه پاسداران در لیست سازمان‌های تروریستی را گرفته است و از بعد از گزارش

در شرایط خودویژه امروز جامعه بزرگ ایران، آنچنان «اعتلای جنبش‌ها و خیزش‌های مطالبه‌محور دینامیک و دموکراتیک صنفی و مدنی و سیاسی صورت فراگیر و گسترده پیدا کرده‌اند که می‌توانیم داوری کنیم که در طول ۱۵۰ سال گذشته عمر تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران، جامعه جنبشی دینامیک و دموکراتیک ایران هرگز تا این حد گسترش پیدا نکرده است»

منفی رافائل گروسی مدیر کل حکام آژانس علیه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، در نشست شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در روز دوشنبه ۱۶ خرداد ۱۴۰۱ و در ادامه آن واکنش‌های رژیم نسبت به محدود کردن قدرت نظارت پادمانی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی و از بعد از گسترش عملیات تروریستی و تهاجمات نظامی رژیم (متجاوز و جنگ افروز و اشغالگر و صهی نیستی و نژادپرست و تروریست و کودک‌کش) اسرائیل، من جمله ترور صیاد خدائی (از سرداران سپاه که گفته می‌شود در سوریه فعال بوده است) تا

در این فرایند، این همه باعث گردیده است که دولت پوتین برای مصادره بازارهای نفتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط تخفیف‌های ۴۰ درصدی در مقابل تخفیف‌های ۳۰ درصدی رژیم مطلقه فقهاتی دست به کار بشود و لذا به همین دلیل است که روسیه تا این زمان توانسته است، حتی بازار نفتی چین و هند رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را هم مصادره بکند و البته باز در همین رابطه است که دولت پوتین جهت تصاحب بازار فولاد رژیم مطلقه حاکم هم دست به کار شده و با تخفیف ۲۰ درصدی در مقابل تخفیف ۱۵ درصدی رژیم مطلقه فقهاتی بازار فولاد رژیم مطلقه فقهاتی را هم تصاحب کرده است، به طوری که همین امر باعث گردیده که در این شرایط پنج شرکت بزرگ فولاد ایران با مشکلات جدی روبرو بشوند؛ و باز در ادامه همین دستاوردهای تهاجم

در شرایط تندبیج امروز جامعه بزرگ

ایران، اعتلای جنبش زنان ایران بر علیه تبعیض

جنسیتی (۴۳ ساله گذشته عمر رژیم مطلقه

فقهاتی حاکم) صورتی فراگیر و گسترده پیدا

کرده است، آنچنانکه «بدون تردید می‌توان

جنبش زنان ایران را به عنوان موتور تحولات

مبارزاتی جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک

جامعه ایران تعریف کرد»

نظامی امپریالیستی روسیه به اوکراین برای حکومت پادگانی و یکدست شده مطلقه فقهاتی است که کشورهای اروپائی در راستای جایگزینی گاز وارداتی (در برابر گاز وارداتی از روسیه) به جای تکیه بر گاز ایران، به عنوان دومین دارنده ذخائر گاز جهان، به خاطر تحریم‌های تحمیلی امپریالیسم آمریکا ایران را از بازار گاز اروپا دور نگه داشته‌اند، به طوری که صدر اعظم آلمان به عنوان قدرتمندترین اقتصاد اروپا در سفر خود به آفریقا تلاش کرد تا قراردادهای گازی با سومالی

انفجار منطقه نظامی - امنیتی پارچین توسط پهپاد انتحاری و غیره دیپلماسی و رویکرد حکومت پادگانی و یکدست شده مطلقه فقهاتی حاکم وارد فاز جدیدی از تدافع شده است. آنچنانکه دیدیم که در این رابطه انریکه مورا مذاکره کننده ارشد اروپا در برجام به تهران آمد و بعد از آن جوزف مورل هماهنگ کننده سیاست خارجی اروپا این سفر انریکه مورا مثبت ارزیابی کرد و عبداللهیان وزیر امور خارجه دولت پادگانی ابراهیم رئیسی در کنفرانس داووس تلاش کرد تا در این رابطه بگوید که «امکان توافق برجام هنوز وجود دارد، با این حال او اذعان داشت که در ایران هم نیز همچون آمریکا نیروهای وسیعی با توافق برجام مخالف هستند». یادآوری می‌کنیم که حزب پادگانی خامنه‌ای در اواخر دوران دولت دوم بنفش شیخ حسن روحانی تلاش وافر کردند تا با کش دادن مذاکرات برجام و بی نتیجه گذاشتن توافقات به دست آمده (توسط دولت شیخ حسن روحانی) موفقیت‌های عقد برجام و شکست تحریم‌های تحمیلی امپریالیستی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا بر مردم نگون بخت ایران را، به نام دولت پادگانی ذوب شده در ولایت ابراهیم رئیسی ثبت نمایند.

باری، به این ترتیب بود که رهبری رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توافقات برجامی توسط تیم دولت شیخ حسن روحانی را برنتابید و آن را متوقف کرد تا با کش دادن یک ساله مذاکرات به همان نتایجی برسد که تیم دولت قبلی رسیده بود. لهذا همین امر باعث گردید تا یک سال دیگر فشار تحریم‌ها بر مردم نگون بخت ایران تمدید بشود، همان سیاست لجوجانه که روزانه ۱۵۰ میلیون دلار به اقتصاد کشور ضربه می‌زند. از اینجا است که باید داوری کنیم که حزب پادگانی خامنه‌ای تا اینجا سورنا را از دهان گشادش نواخته است. البته بدون تردید برعکس آنچه که حکومت پادگانی و یکدست شده مطلقه فقهاتی در این شرایط فکر می‌کردند، با شروع جنگ امپریالیستی روسیه با اوکراین (که در راستای چند قطبی کردن و تقسیم باز تقسیم امپریالیستی جهان صورت گرفته است) به علت شرایط بحران زده سیاسی و اقتصادی روسیه

و چند کشور شمال آفریقا منعقد کند البته قبل از آن وزیر اقتصاد آلمان در سفری به قطر قراردادهای خرید گاز با این کشور را امضاء کرده بود.

سابعاً - بدین ترتیب است که می‌توان در این شرایط خودویژگی‌های اقتصاد در حال فروپاشی حکومت پادگانی و یک دست شده مطلقه فقاهتی را اینچنین تعریف بکنیم:

الف - پدید آمدن مافیای قدرت و ثروت و اطلاعات یا زر و زور و تزویر.

ب - تشدید فساد گسترده چند لایه‌ای سیستمی بر تمامی ارکان حکومت پادگانی یکدست شده فقاهتی.

ج - تشدید وابستگی اقتصاد در حال فروپاشی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم به درآمد نفت.

د - حاکمیت و حکومت سپاه یا راست پادگانی بر تمامی ارکان اقتصادی و سیاسی و نظامی و انتظامی و قوای مقننه و اجرائیه و قضائیه کشور.

ه - رشد پائین اقتصاد.

و - بحران رکود - تورمی.

ز - عدم تحرک و پویایی در بخش تولیدی اقتصاد.

ح - تولید پر هزینه.

ط - عقب‌ماندگی بافت تولید کشور.

ی - ساختار نامناسب سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته و فقاهتی حاکم.

ک - کاهش نرخ سرمایه‌گذاری.

ل - بالا رفتن نرخ ریسک سرمایه‌گذاری در اقتصاد تولیدی کشور.

م - پائین بودن بهره‌وری تولید و نیروی کار.

ن - افت شدید سرمایه‌گذاری خارجی.

س - فرار مغزها و سرمایه‌ها از کشور.

ع - کاهش اشتغال صنعتی.

ف - تعطیلی واحدهای تولیدی و کاهش ظرفیت تولیدی آنها.

ص - وابستگی یکطرفه و شدید تولید و مصرف به چین.

ق - واردات عظیم کالا و اتکا اقتصاد کشور به واردات.

ر - توسعه ناموزون.

ش - دستگاه عظیم بوروکراسی همراه با بودجه کلان جاری دولت.

ت - وجود نهادهای متعدد و موازی نظامی و امنیتی و انتظامی بطوریکه در این رابطه باید بگوئیم که رژیم مطلقه فقاهتی حاکم تنها رژیمی در جهان است که دارای دوا ارتش می‌باشد. یکی ارتش و دیگری سپاه پاسداران.

ث - اختصاص بودجه‌های کلان و نجومی برای نهادهای مذهبی از حوزه‌های فقهی تا دستگاه‌های تبلیغاتی و مداحی‌گری و غیره خ - وجود هیولای اقتصاد زیرزمینی و قاچاق کالا و ارز (به قول محمود احمدی نژاد) در دست برادران قاچاقچی سپاه.

ذ - رشد نجومی روزمره و ساعت‌مره و ثانیه‌مره نقدینگی کشور در راستای پر کردن حجم عظیم کسری بودجه کشور بطوریکه طبق گفته همتی رئیس اسبق بانک مرکزی رژیم مطلقه فقاهتی حاکم دولت پادگانی، ابراهیم رئیسی تنها در سه ماه اول عمر دولت خود بیش از ۳۰ هزار میلیارد تومان چاپ پول داشته است.

ض - تورم شتابنده و رشد سرسام‌آور قیمت‌ها و کاهش ارزش پول ملی و قدرت خرید مردم.

ظ - فقر گسترده یا انباشت فقر در لایه‌های گسترده جامعه بزرگ ایران.

غ - بیکاری فزاینده.

ژ - تعمیق شکاف طبقاتی و تمرکز ثروت در لایه نازکی از جامعه.

پایان

فاجعه «زیست محیطی» در ایران

ایران بدل شده است و در کنار دو نیاز دیگر مبرم و مطالبه تاریخی مردم ایران، یعنی آزادی و برابری قرار گرفته است. «آنچنانکه در این رابطه باید گفت که سه نیاز مبرم و مطالبه تاریخی مردم ایران، در این شرایط عبارتند از: «آزادی، برابری و محیط زیست» به بیان دیگر، سه مطالبه استراتژیک و تاریخی و مبرم امروز همه شهروندان جامعه ایران (فارغ از هر گونه دیوارکشی جمعیتی و...) بر پایه حقوق اولیه

ابربحران زیست محیطی «در عرصه‌های آب، خاک، هوا» چنان در کشور ایران ابعاد گسترده و ویران‌گری پیدا کرده است که به ضرس قاطع می‌توان داوری کرد که «این ارببحران امروز بدل به یک فاجعه‌ای شده است که نه تنها بقاء و موجودیت امروز کشور ایران را به چالش کشیده است، بلکه باعث گردیده که نسل‌های آینده را تهدید کند و بخش‌هایی از مناطق ایران را غیر قابل سکونت نماید و یک بحران عظیم تمدنی ایجاد کند و سیل مهاجرت عظیم و جابجائی بزرگ جمعیتی در کشور ایران بوجود بیاورد». آنچنانکه در طول یک ماه گذشته شاهد بودیم که برای چند روز متوالی تهران آلوده‌ترین شهر جهان بود و گرد و خاک یا ریزگردها آسمان بیشتر شهرها و استان‌های کشور را پوشانید و ارببحران بزرگ و بی‌سابقه آب باعث گشته که در مناطق وسیعی از کشور ایران، این ارببحران تنها یک ارببحران در کنار ارببحران‌های مرکب تو در تو رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نباشد، بلکه برعکس، ارببحران

آب در شرایط امروز ایران بدل به ارببحرانی شده است که حتی دیگر ارببحران‌های رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را هم تحت الشعاع خود کرده است، بنابراین، از اینجا است که می‌توانیم از «ارببحران زیست محیطی در کشور ایران، به عنوان فاجعه زیست محیطی تعریف بکنیم.»

باری، در رابطه با همین فاجعه زیست محیطی در کشور ایران است که می‌توانیم بگوئیم که:

۱- در شرایط فعلی جامعه بزرگ ایران، «جنبش زیست محیطی به عنوان یکی از شاخه‌های مهم جنبش‌های دموکراتیک و دینامیک (جامعه جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین) می‌باشد» که البته «از زاویه دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر و امنیتی و اطلاعاتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، از امنیتی‌ترین جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک امروز جامعه ایران است که باید توسط ترفندهای گوناگون (از اعتراف‌گیری و خودکشانی و وابسته نشان دادن آنها به کشورهای خارجی و برچسب جاسوسی‌گری و شکنجه، بگیر و ببند، غیره و غیره) آن‌ها را در نطفه نابود کرد.»

بدین ترتیب است که باید بگوئیم که «در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، جایگاه مقوله محیط زیست در طول ۴۳ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، به عنوان نیاز مبرم و مطالبه استراتژیک همه مردم

سه مطالبه استراتژیک و تاریخی و مبرم امروز همه شهروندان جامعه ایران (فارغ از هر گونه دیوارکشی جمعیتی و...) بر پایه حقوق اولیه شهروندی عبارت است از سه مقوله «آزادی و برابری و محیط زیست»

شهروندی عبارت است از سه مقوله «آزادی و برابری و محیط زیست» که این سه مقوله (آزادی و برابری و محیط زیست) در بستر مادیت پیدا کردن و واقعیت یافتن محیطی، در کنار هم و در پیوند تنگاتنگ با یکدیگر می‌توانند یکدیگر را تعریف و تکمیل کنند؛ و به عنوان سه مقوله

لازم و ملزوم یکدیگر باشند، بطوریکه «هیچ یک از این سه مقوله بدون دو دیگر قابل تحقق و واقعیت یافتن نیستند»؛ یعنی آنچنانکه «بدون تحقق و واقعیت یافتن مقوله برابری و آزادی، تحقق و واقعیت یافتن مقوله محیط زیست در کشور ایران غیر ممکن می‌باشد.»

بی‌شک بدون تحقق و واقعیت یافتن مقوله محیط زیست، امکان تحقق و واقعیت یافتن دو مقوله آزادی و برابری در جامعه ایران غیر ممکن می‌باشد و باز در این رابطه است که باید بگوئیم که «کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بر این باورند که تنها با دفاع پیگیر از شعار چهار مؤلفه‌ای آگاهی، آزادی و برابری و محیط زیست است که جامعه بزرگ ایران می‌تواند در شرایط امروز ایران، به رهائی واقعی دست پیدا کنند» و باز در همین رابطه است که می‌توانیم بگوئیم که «تنها راه تحقق و واقعیت یافتن برنامه سه مؤلفه‌ای آزادی و برابری و محیط زیست، تکیه بر دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و اطلاعات) در کشور ایران می‌باشد»، زیرا منهای اینکه «بدون برابری و آزادی در کادر دموکراسی سه مؤلفه‌ای ما نمی‌توانیم، برنامه محیط زیست در کشور ایران مادیت ببخشم، قطعاً بدون تحقق برنامه محیط زیست در کشور ایران امکان تحقق آزادی و برابری امری غیر ممکن می‌باشد». از همه مهمتر اینکه «تنها عضله نیرومندی که می‌تواند عامل و فاعل تحقق و واقعیت یافتن سه مطالبه استراتژیک و تاریخی جامعه بزرگ ایران (آزادی و برابری و محیط زیست) بشوند، فقط و فقط مجموع اکثریت عظیم ایرانیان اعم از اردوگاه کار و زحمت و اقشار میانی و تهیدستان و یا همه شهروندان جامعه بزرگ ایران هستند که تنها در عرصه دموکراسی سه مؤلفه‌ای (دموکراسی اجتماعی و دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی) می‌توانند، مادیت پیدا کنند»؛ زیرا «اقدامات ضد زیست محیطی رژیم مطلقه فقهاتی

حاکم در کشور ایران چنان اوج گرفته است که طبیعت رو به احتضار این مرز و بوم به دلیل کم‌آبی و هجوم ریزگردها و به تاراج رفتن جنگل‌ها و مراتع و تغییر کاربری اراضی و نابودی حتی کوه‌ها و از بین رفتن پوشش گیاهی آنها به علت خانه‌سازی‌ها و جاده‌سازی‌ها و سدسازی‌های بی‌حساب و کتاب در راستای پرکردن جیب پیمانکاران رانت‌خوار حکومتی، دیگر محیط زیست در کشور ایران حتی تاب و توان تحمل حداقل نارسائی تغییر محیط زیست و تغییر اقلیمی هم ندارد» که برای فهم این مهم تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که طبق گفته سایت وابسته زمانه در ۱۶ فروردین ۱۴۰۱ «تنها در هر ثانیه بیش از ۳۶۰ متر مربع از سطح جنگل‌ها و مراتع کشور ایران تخریب می‌شود.»

از اینجا است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «نابودی محیط زیست در کشور ایران مانند نابودی جنگل‌ها و تخریب دریاچه‌ها و تالاب‌ها در طول ۴۳ گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، یکی از سیاست‌های نابخردانه این رژیم می‌باشد که باعث تغییرهای جدی زیست محیطی در کشور ایران شده است». لازم به ذکر است که «در رأس جنبش زیست محیطی جامعه بزرگ ایران (به خصوص در طول ۳ سال گذشته) اعتراضات گسترده، حول مسئله آب قرار داشته است» که در این رابطه به صورت مشخص در سال گذشته (سال ۱۴۰۰) «شاهد اعتراضات عظیم کشاورزان و مردم اصفهان نسبت به خشک شدن زاینده رود و اعتراضات گسترده مردم خوزستان و مردم شهر کرد و غیره بودیم».

آنچنانکه در این رابطه باید بگوئیم که «جنبش محیط زیست و یا اعتراضات گسترده حول مسئله آب در سال ۱۴۰۰ از سوسنگرد تا شهرکرد آنچنان گسترده شده بود که حتی برای مدتی جنبش زیست محیطی بر جنبش‌های دیگر دینامیک و دموکراتیک اجتماعی مردم ایران سایه انداخته بود.»

۲- گرچه «ریشه اولیه تکوین فاجعه زیست محیطی در



کشور ایران ناشی از قهر طبیعت می‌باشد» ولی در رابطه با تکوین این قهر طبیعت، در کشور ایران باید بر دو عامل تکیه کنیم که عبارتند از:

الف - ناکارآمدی و سوء مدیریت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۳ سال گذشته عمر این رژیم.

ب - نظام سرمایه‌داری رانتی و نفتی حاکم که بدون تردید هر دو این عوامل تکوین قهر طبیعت در کشور ایران، بر ساز و کار بهره‌کشی استوار می‌باشند و اما در خصوص جایگاه ناکارآمدی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، نسبت

به مهار فاجعه محیط زیست (و در رأس آنها بحران آب) در کشور ایران، ضروری است که عنایت داشته باشیم که:

اولاً - به خاطر عملکرد نابخردانه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در طول ۴۳ سال گذشته عمر این رژیم) اکثر تالاب‌های کشور ایران یا نابود شده‌اند و یا در

خطر از بین رفتن می‌باشند.

ثانیاً - به علت ناکارآمدی و سوء مدیریت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در کنترل آب‌ها، از سدسازی‌های بی‌برنامه و بی‌حساب و کتاب (در خدمت رانت‌خواران حکومتی) تا صرف بیش از ۶۵ درصد آب کشور در بخش کشاورزی سنتی و صرف ۹۵ درصد ذخائر زیرزمینی آب کشور و تکیه بر کشاورزی خودکفا در کشور کم آب ایران و یا کشت محصولات آب بر و یا تکیه بر صادرات محصولات کشاورزی، همه و همه باعث گردیده که مشکل آب در کشور ایران به اصلی‌ترین مشکل نسل فعلی و نسل‌های آینده تبدیل بشود، چرا که این

سیاست ویرانگر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بستر ساز آن شده است که بخش‌هایی از کشور حتی غیر قابل سکونت بشوند و باعث مهاجرت و فرار و جابجایی عظیم جمعیتی و بحران بزرگ تمدنی در کشور ایران بشود.

ثالثاً - سدسازی‌های نمایشی غیر کارشناسی شده توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (که در خدمت رانت‌خواران حکومتی بوده است) به خصوص در دوران ۸ ساله دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی باعث گردیده است که نه تنها جلگه وسیع و سرسبز خوزستان به نابودی

کشیده شود، بلکه بسیاری از استان‌های کشور را نیز از نظر منابع آبی با مشکلات جدی مواجه کند. رابعاً - تمرکز بر توسعه قطب‌های صنعتی در مناطق مرکزی

در شرایط فعلی جامعه بزرگ ایران، «جنبش زیست محیطی به عنوان یکی از شاخه‌های مهم جنبش‌های دموکراتیک و دینامیک (جامعه جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین می‌باشد) که البته «از زاویه دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوبگر و امنیتی و اطلاعاتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، از امنیتی‌ترین جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک امروز جامعه ایران است که باید توسط ترفندهای گوناگون (از اعتراف‌گیری و خودکشان‌ی و وابسته نشان دادن آنها به کشورهای خارجی و برچسب جاسوسی‌گری و شکنجه، بگیر و ببند، غیره و غیره) آنها را در نطفه نابود کرد.»

و کویری کشور (از یزد تا اصفهان و تا کرمان) که به آب زیاد احتیاج دارند (و در راستای منافع راست پادگانی تحت هژمونی سپاه می‌باشند) به جای تأسیس آنها در سواحل آبی کشور، از دیگر نمونه‌های ناکارآمدی و سوء مدیریت رژیم مطلقه فقهاتی در خدمت رانت‌خواران حکومتی می‌باشد.

خامساً - استفاده بی‌رویه از منابع آب زیرزمینی یا ذخائر زیرزمینی آب کشور توسط حفر چاه‌های بی‌در و پیکر، در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، از دیگر نمونه‌های ناکارآمدی و سوء مدیریت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد. به طوری که در

این مورد در مقایسه با دوران رژیم کودتائی و مستبد پهلوی، می‌توانیم داوری کنیم که «طبق آمارهای خود رژیم مطلقه فقاهتی حاکم در پایان حکومت پهلوی، تنها ۶۰ هزار حلقه چاه در کشور وجود داشته است، اما در حال حاضر بیش از یک میلیون حلقه چاه در حال مکیدن و خشکاندن آخرین ذخایر آب‌های زیرزمینی و خالی کردن سفره‌های زیرزمینی کشور می‌باشند». لازم به ذکر است که عیسی کلانتری معاون رئیس جمهور و رئیس سازمان محیط زیست دولت دوازدهم شیخ حسن روحانی اعتراف کرد که بر مبنای توافق ریو (که در سال ۱۹۹۷ سازمان ملل متحد آن را تأیید کرده است) «کشورها حق دارند که تنها از ۴۰ درصد منابع آب تجدیدپذیر خود استفاده کنند، اما سال‌هاست که حکومت ایران بیش از صد درصد ظرفیت آب‌های تجدیدپذیر کشور را مورد بهره‌برداری قرار می‌دهند.»

یادآوری می‌کنیم که حداقل فونکسیون خشکاندن منابع آب در کشور ایران، بسترسازی جهت مهاجرت توده‌ای از جنوب و جنوب شرق و مهاجرت از روستاها به شهرها و مهاجرت از شهرهای کم‌آب به شهرهای پر آب کشور می‌باشد که حاصل آن، ایجاد کمربندهای حاشیه‌نشینی فقر و محرومیت در کنار شهرهای مرکزی ایران می‌باشد که امروز شاهد آن هستیم. همچنین یکی دیگر از ناکارآمدی و سوء مدیریت‌های رژیم مطلقه فقاهتی حاکم در ۴۳ سال گذشته عمر این رژیم، بهره‌برداری بی‌رویه از آب‌های زیرزمینی اطراف دریاچه ارومیه می‌باشد که باعث شده تا حرکت زیرزمینی آب‌های شیرین به سمت بستر دریاچه ارومیه معکوس بشود که این امر علاوه بر شورتر شدن و کم‌آب‌تر شدن دریاچه ارومیه (به عنوان یکی از بزرگترین دریاچه‌های آب شور جهان) باعث تخریب زمین‌های کشاورزی پیرامون آن هم شده است.

سادساً - به ضرس قاطع باید داوری کنیم که بخش عظیم تخریب دریاچه‌ها و تالاب‌ها و نابودی جنگل‌ها و

کوه‌ها معلول همین سیاست‌های نابخردانه و ناکارآمدی و سوء مدیریت رژیم مطلقه فقاهتی حاکم می‌باشد که در این رابطه به عنوان طرح مثال و نمونه و مصداق می‌توانیم به موضوع تالاب میانکاله (که در روستای حسین آباد شهرستان بهشهر در استان مازندران قرار دارد) اشاره کنیم که در اسفند ۱۴۰۰ که ابراهیم رئیسی به استان مازندران رفته بود، با کوبیدن کلنگ دستور احداث یک مجتمع پتروشیمی (با سرمایه‌گذاری ۸۰ هزار میلیارد تومانی بخش خصوصی، یا به قول محمود احمدی نژادی، بخش خصولتی برادران قاجاقچی سپاه) در حریم شش متری این تالاب بزرگ کشور ایران صادر کرد که در این رابطه بدون تردید می‌توانیم بگوئیم که بر اساس اطلاعات موجود پروژه صنعتی مجتمع پتروشیمی میانکاله هم مثل دیگر پروژه‌های مشابه رژیم مطلقه فقاهتی حاکم در ۴۳ سال گذشته، بدون هماهنگی‌های کارشناسانه و بدون داشتن برنامه کلان توسعه و تنها در راستای منافع مافیای قدرت و ثروت و اطلاعات و رانت‌خواران سه مؤلفه قدرت زر و زور و تزویر حاکم بوده است. بطوریکه طبق گزارش خبرگزاری‌های خود رژیم مطلقه فقاهتی حاکم، ۳۰۵ نفر از دانشجویان و فعالان محیط زیست با امضای نامه‌ای سرگشاده خطاب به خامنه‌ای خواستار توقف طرح پتروشیمی میانکاله شدند. در بخشی از این نامه آنها نوشتند که: «در حالی که بیش از ۹۰ پروژه پتروشیمی ناتمام در کشور به حال خود رها شده است و ۴۰ مورد مجوزهای احداث آنها به دولت قبل بر می‌گردد، متأسفانه در واپسین روزهای اسفند ماه سال گذشته، در اقدامی عجولانه با استفاده از سکوت خبری تعطیلات نوروز سال ۱۴۰۱ کلنگ پروژه فاقد مجوز لازم تحت عنوان پتروشیمی مازندران در مرتع حسین آباد واقع در ذخیره‌گاه جهانی زیست کره زمین میانکاله (توسط ابراهیم رئیسی) بر زمین زده شد که هدف آن احداث واحد GTP به منظور تولید پروپیلن است؛ و این در حالی است که حجم عظیمی از

این ماده هم اکنون در انبارهای کشور بلااستفاده باقی مانده است.»

در خصوص تأثیر عامل سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته حاکم نسبت به فاجعه محیط زیست در ایران، لازم است که عنایت داشته باشیم که «سرمایه بنا به سرشت خود به دنبال کسب هر چه بیشتر و سریع‌تر سود است». لهدا «اگر سیاست نتواند عطش سیری‌ناپذیر آن را مهار کند، نمی‌توان از آن انتظار داشت که سوداگری خود را در چارچوب ملاحظات زیست محیطی محدود کند». البته در خصوص سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته ایران باید توجه داشته باشیم که «در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، نه تنها سرمایه و سیاست از هم جدا نیستند، بلکه برعکس در این رژیم سرمایه و سیاست در یکجا متمرکز می‌باشند» بدین خاطر «هم سرمایه و هم سیاست در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، یک سوداگر واحدی هستند، در نتیجه، طبیعی است که دیگر از چنین رژیمی نمی‌توان انتظار داشت که سوداگری خود را در چارچوب ملاحظات زیست محیطی در کشور ایران محدود بکند.»

ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شده است اینکه:

الف - در جامعه امروز ایران به علت ناکارآمدی و سوء مدیریت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در ۴۳ سال گذشته عمر این رژیم) و به علت سرشت سوداگری و سودگرائی و کالا کردن همه چیز، در نظام سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته حاکم و به علت تغییر اقلیمی در جهان و انباشت گاز گلخانه‌ای در جو زمین (که همان دی‌اکسید کربن یا گاز کربنیک می‌باشند که به علت سوخت نفت و گاز و زغال سنگ و تولید سیمان و غیره ایجاد می‌شوند و در جو زمین باقی می‌مانند و بر افزایش بی‌رویه گرمایش زمین تأثیر جدی می‌گذارند و سرمایه‌داری جهانی در راستای سودآوری هر چه بیشتر حاضر به محدود کردن آن نمی‌باشد، آنچنانکه چندی پیش صدر اعظم اتریش در مصاحبه‌ای گفت که «حاضر نیست اقتصاد را نابود

کند تا کره زمین را نجات دهد»). نجات محیط زیست در کشور ایران، به صورت یک موضوع انسانی و یک مطالبه همگانی همه جامعه و شهروندان کشور ایران و یک موضوع ایدئولوژیک درآمده است که باید توسط کنشگران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (در چارچوب شعار استراتژیک «آگاهی، آزادی و برابری» خود) در کنار سه مطالبه محوری و همگانی، «آگاهی و آزادی و برابری تبلیغ و ترویج بشود.»

ب - در جامعه امروز ایران، «ابربحران زیست محیطی بدل به فاجعه زیست محیطی شده است، زیرا این ابربحران توانسته است موازنه طبیعی تمامی مؤلفه‌های زندگی تک تک افراد جامعه بزرگ ایران را با طبیعت و سیاره زمین به چالش بکشد». یادآوری می‌کنیم که «بحران و فاجعه زیست محیطی در جامعه امروز ایران تمامی موازنه‌های طبیعی همه افراد جامعه بزرگ ایران را با تمامیت حیات در طبیعت به چالش کشیده است، بطوریکه تنظیم حیات اجتماعی و حیات اقتصادی و حیات سیاسی جامعه بزرگ ایران در این شرایط تندپیچ تاریخی در گرو حل فاجعه زیست محیطی حاکم شده است و قطعاً بدون حل فاجعه زیست محیطی حاکم (آن هم در صورت همه جانبه ساختاری و چند مؤلفه‌ای عرصه‌های آب و خاک و هوا) امکان تحول ساختاری در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (تقسیم اجتماعی و دموکراتیک و عادلانه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات به صورت سلبی و ایجابی) وجود ندارد.»

ج - جایگاه تأثیرگذاری فاجعه زیست محیطی در تعیین سرنوشت انسانی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی یکایک افراد جامعه بزرگ ایران، نشان دهنده سرنوشت مشترک و مصالح مشترک همه افراد جامعه بزرگ ایران می‌باشد که این مهم تنها با فوریت و هماهنگی و همراهی همه افراد جامعه بزرگ ایران قابل حل می‌باشد. پس



باید گفت:

همراه شو عزیز، همراه شو عزیز

تنها مان به درد، کائن درد مشترک

هرگز جدا جدا، درمان نمی‌شود

دشوار زندگی، هرگز برای ما

دشوار زندگی، هرگز برای ما

بی رزم مشترک، آسان نمی‌شود

د - در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «به علت تعطیلی پژوهش در عرصه زیست محیطی در کشور ایران، سال به سال راه بر فساد در زمین و هوا و آب‌ها و جنگل‌ها و کوه‌ها، برای صاحبان زر

کردن آب باران را از دست بدهد و آب‌های باران به جای افزایش ذخائر زیرزمینی (پر شدن سفره‌های آب خالی شده زیرزمینی) به صورت سیلاب‌های ویرانگر درآیند که به نوبه خود همین سیلاب‌ها موجب تخریب هر چه بیشتر خاک‌های زراعی و مناطق مسکونی مردم نگون بخت ایران می‌گردد». البته در کنار این فاجعه زیست محیطی، لازم است که عنایت داشته باشیم که در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «مهم‌ترین عامل تخریب خاک زنده و حاصلخیز در کشور ایران، تبدیل زمین‌های مزروعی به ویلاها و مناطق مسکونی بی‌در و پیکر (توسط بساز و بفروش‌های حکومتی) و ایجاد مراکز صنعتی غیر

کارشناسی شده در مناطق کشاورزی و جنگل‌ها و مراتع کشور و بهره‌برداری بی‌رویه از جنگل‌ها و مراتع (توسط سوداگران خصولتی و حکومتی) بر پایه رانت حکومتی می‌باشد.»

ه - عامل دیگر فرسایش خاک‌ها و نشست زمین‌های کشاورزی و مسکونی در کشور ایران (در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) استفاده بی‌رویه از

ذخائر آب‌های زیرزمینی می‌باشد، به طوری که طبق آمار کارشناسان محیط زیست کشور، «تعداد حلقه‌های چاه در کشور (که در پایان حکومت کودتائی و مستبد پهلوی ۶۰ هزار حلقه بوده است) اکنون به یک میلیون و سیصد هزار حلقه چاه رسیده است که این یک میلیون و سیصد هزار حلقه در حال مکیدن و خشکاندن آخرین ذخائر آب‌های زیرزمینی کشور می‌باشند». بی‌شک، خود این امر نشان دهنده آن است که (طبق گفته عیسی کلانتری معاون رئیس جمهور و رئیس سازمان محیط زیست دولت دوازدهم شیخ حسن روحانی، در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم

«تنها عضله نیرومندی که می‌تواند عامل و فاعل تحقق و واقعیت

یافتن سه مطالبه استراتژیک و تاریخی جامعه بزرگ ایران (آزادی و

برابری و محیط زیست) بشوند، فقط و فقط مجموع اکثریت عظیم

ایرانیان اعم از اردوگاه کار و زحمت و اقشار میانی و تهیدستان

و یا همه شهروندان جامعه بزرگ ایران هستند که تنها در عرصه

دموکراسی سه مؤلفه‌ای (دموکراسی اجتماعی و دموکراسی سیاسی

و دموکراسی اقتصادی) می‌توانند، مادیت پیدا کنند»

وزور و تزویر حاکم هموار شده است که همچنان با قدرت هر چه بیشتر ادامه دارد». در نتیجه همین امر باعث گردیده که حتی طبق گزارش‌های مختلف کارشناسان ایرانی محیط زیست (در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) «بیش از نیمی از جنگل‌ها و مراتع کشور ایران به مناطق خشک و بایر تبدیل شده‌اند که طبق گزارش سایت زمانه (در ۱۶ فروردین ۱۴۰۱) در هر ثانیه ۳۶۰ متر مربع از سطح جنگل‌ها و مراتع کشور ایران تخریب می‌شوند» بنابراین «تخریب جنگل‌ها و مراتع موجب شده است که (در کشور ایران) حتی در زمان ریزش باران، خاک ظرفیت جذب و ذخیره

مطلقه فقه‌ای حاکم) «بیش از ۱۰۰ درصد ظرفیت منابع آب‌های تجدیدپذیر کشور توسط یک میلیون و سیصد هزار حلقه چاه مورد بهره‌برداری قرار گرفته است». یادآوری می‌کنیم که «وقتی که ذخائر آبی سرزمین‌ها به حدی کاهش یابد که ذرات خاک زیرزمینی رطوبت خود را بیش از حد از دست بدهند و خاکی که قبلاً اشباع بوده، قسمت عمده آب خود را از دست بدهد و خلل و فرج زمین از آب خالی بشود، خاک و زمین مقاومت خود را در برابر وزن لایه‌های سنگین بالائی از دست می‌دهد و موجب فروکش کردن و یا نشست زمین می‌شود». اضافه کنیم که «فروکش کردن خاک یا زمین به معنای فشرده شدن خاک و از میان رفتن فاصله میان ذرات خاک می‌باشد که خود این امر به معنای نابودی همیشگی ظرفیت ذخیره آب و مرگ خاک می‌گردد؛ زیرا این پدیده در نهایت باعث از بین رفتن خاصیت اسفنجی زمین و نیز نابودی قوه شعریه یا خاصیت بالاکشیدن آب از اعماق زمین می‌گردد که حاصل آن نابودی زمین‌های کشاورزی کشور ایران برای همیشه می‌باشد.»

برای فهم این فاجعه در محیط زیست کشور ایران کافی است که «موضوع نشست زمین‌های مسکونی در دوکلان شهر تهران و اصفهان و همچنین فاجعه زیست محیطی نابودی دریاچه ارومیه که از بزرگترین دریاچه‌های شور جهان می‌باشد و مولود حفر چاه‌های بی‌رویه در محدوده این دریاچه و قطع حق آبه این دریاچه از رودهای مربوطه (توسط سدسازی‌های غیر کارشناسی شده در طول رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم) می‌باشد، مورد توجه قرار بدهیم» یادآوری کنیم که خشک شدن دریاچه ارومیه علاوه بر نابودی زیست بوم صدها گونه پرنده و جانوران آبی، همه ساله موجب انتقال هزاران تن نمک به مناطق اطراف و شوری سرزمین‌ها از طریق بادها و طوفان‌ها می‌شود که حتی در این رابطه (طبق نظر کارشناسان محیط زیست کشور ایران) می‌توانیم بگوئیم که «گسترش انتقال هزاران تن نمک از دریاچه

ارومیه (مانند انتقال هزاران تن ریزگردهای سرازیر شده از بیابان‌های عراق و سوریه و کویت و عربستان به کشور ایران) این ریز نمک‌ها (برخاسته از دریاچه ارومیه) می‌تواند، زندگی در کلان شهر تهران و دیگر شهرهای مسیر خود را غیر ممکن بکند؛ و سلامت همه شهروندان ایرانی را به چالش بکشد.»

و - عنایت داشته باشیم که در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم،

اولاً - شیوه کشاورزی (در کشور پهناور ایران) در بهره‌برداری از آب و خاک، پیوسته و علی‌الدرام صورت سنتی داشته است و در این رابطه کشور ایران جزو عقب مانده‌ترین کشورهای کنونی جهان می‌باشد، بطوریکه حتی هم اکنون بیش از ۶۵ درصد کل آب مصرفی کشور، صرف آبیاری در کشاورزی سنتی و عقب مانده امروز کشور ایران می‌شود؛ که بدون تردید با رواج شیوه‌های مدرن و بهینه آبیاری (در چارچوب نظام دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، یا توزیع عادلانه و اجتماعی و دموکراتیک قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) در کشور ایران، می‌توان تا هفتاد درصد (از ۶۵ درصد مصرف آب) در بخش کشاورزی صرفه‌جویی کرد. ثانیاً - یکی دیگر از رویکردهای غلط در رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در ۴۳ سال گذشته عمر این رژیم، «رویکرد خودکفائی کشاورزی در کشور ایران بوده است» که این رویکرد باعث تشدید بحران آب و خاک و پیامدهای غیر قابل آن شده است. از این مهمتر اینکه، «تولید کشاورزی آب بر و تکیه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم جهت صادرات آنها به کشورهای اطراف (از کشورهای خلیج فارس تا ترکیه و غیره) باعث گردیده است که فاجعه کمبود آب یا ابربحران آب در کشور ایران، صدها برابر بیشتر بشود.» برای فهم این مهم تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که حداقل آب مصرفی (طبق شیوه سنتی موجود) برای یک بوته هندوانه ۳۰۰ لیتر می‌باشد؛ که به همین دلیل هندوانه جزو آب برترین محصولات کشاورزی در

جهان است؛ و این در شرایطی است که حتی ترکیه (که پرآب‌ترین کشور منطقه می‌باشد) هندوانه خود را از کشور ایران وارد می‌کند. البته این منهای صادرات هندوانه به کشورهای منطقه از کشورهای خلیج فارس تا عراق و غیره می‌باشد.

ثالثاً - سدسازی‌های نمایشی و غیرکارشناسی شده (در طول ۴۳ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی به خصوص در دوران دولت پنجم و ششم هاشمی رفسنجانی) نه تنها باعث خشک شدن دریاچه ارومیه شده و نه تنها باعث گردیده تا جلگه وسیع و سرسبز خوزستان به نابودی کشیده شود و نه تنها باعث خشک شدن اکثر تالاب‌های کشور شده است و نه تنها باعث گسترش بیابان‌های کشور عراق و ایجاد کانون‌های سونامی ریزگردهای فعلی شده است، مهم‌تر از همه اینکه باعث شده که بحران آب در مناطق مهمی از کشور (از خوزستان تا چهارمحال بختیاری و اصفهان و تا کرمان و غیره) بدل به ابربحرانی بشود که حتی دیگر ابربحران‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی رژیم مطلقه فقهاتی را هم تحت الشعاع خود قرار بدهد. تا آنجا که باید بگوئیم که حداقل در دو سال گذشته «بحران آب و یاکاهش منابع آب باعث گردیده تا خیزش و جنبش‌های آب‌خواهی بیش از نیمی از کشور ایران (از استان خوزستان تا استان اصفهان و چهارمحال بختیاری و تا کرمان و یزد و سیستان و بلوچستان و خراسان و غیره را) در بر بگیرد.»

رابعاً - تمرکز بر توسعه قطب‌های صنعتی در مناطق مرکزی و کم آب و کویری کشور (در خدمت منافع سرمایه‌داران حکومتی از راست پادگانی تحت هژمونی سپاه تا راست روحانیت و بیت) که نیازمند به آب زیاد می‌باشند، باعث گردیده که بیش از ۲۰ درصد آب قابل شرف و شیرین کشور صرف اینگونه پروژه‌های کارشناسی نشده و در خدمت رانت حکومتی بشود.

خامساً - از آنجائیکه بخش بزرگی از ابربحران و یا فاجعه زیست محیطی در کشور ایران ناشی و محصول نظام

سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته حاکم می‌باشد و از آنجائیکه ماهیت سرمایه بنا به سرشت خود به دنبال کسب هر چه بیش‌تر و سریع‌تر سود است و با عنایت به اینکه در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم سه قدرت عظیم اقتصادی و سیاسی و اطلاعات در یکجا متمرکز می‌باشد و در خدمت حزب پادگانی خامنه‌ای یا مقام عظمای ولایت است. بی‌شک همین امر باعث گشته که در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، نه تنها سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته حاکم هیچگونه ملاحظاتی در راستای حفظ محیط زیست در کشور ایران نداشته باشد، بلکه برعکس، سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته در طول ۴۳ گذشته، حیات اقتصادی خودش را در گرو نابودی محیط زیست در کشور (از نابودی زمین‌های مزروعی تا نابودی تالاب‌ها و نابودی جنگل و کوه‌ها و غیره)، تعریف بکنند.

سادساً - خشکاندن بحران‌زای منابع آب ایران باعث گردیده تا مرز فاجعه محیط زیست و ابربحران کمبود آب منجر به جابجائی عظیم جمعیتی در سطح کشور (از مناطق جنوب و مرکز به سمت استان‌های شمالی کشور) بشود و حتی به خالی شدن مناطقی از روستاهای کشور هم بشود.

سابعاً - اقدام ضد زیست محیطی توسط ناکارآمدی و سوء مدیریت و رویکرد منفعت‌طلبی اصحاب سرمایه با رانت حکومتی باعث گردیده که در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۳ سال گذشته، بحران زیست محیطی در کشور ایران چنان اوج بگیرد که طبیعت رو به احتضار این مرز بوم به دلیل کم‌آبی در کنار هجوم ریزگردها و تاراج زمین‌های مزروعی و جنگل‌ها و تالاب‌ها و حتی کوه‌ها بدل به یک فاجعه بشود. لازم به ذکر است که سوء مدیریت و بحران آب در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم باعث شده که اکوسیستم محیط زیست برای شهروندان ایرانی مورد چالش جدی قرار بگیرد، آنچنانکه به عقیده کارشناسان محیط زیست کشور ایران، سدسازی‌های

غیر کارشناسانه و بی‌رویه در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم یکی از دلایل اصلی شکل‌گیری این فاجعه و ابربحران اکوسیستم محیط زیست در کشور ایران می‌باشد.

ثامناً - مدیریت غلط منابع آب در کشور در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، همراه با امنیتی کردن موضوع محیط زیست توسط سپاه و دستگاه‌های امنیتی و حزب پادگانی خامنه‌ای باعث تعمیق خشکسالی و کمبود آب در بسیاری از استان‌ها و خسارت جبران‌ناپذیر بر اکوسیستم این استان‌ها شده است.

ز - از آنجائیکه توسعه و رشد بی‌وقفه و تصاعدی اقتصاد (برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۳ سال گذشته) بر اساس منافع سوداگران در چارچوب رانت قدرت سیاسی و رانت اطلاعات (حکومتی) تعریف شده است، در نتیجه همین امر باعث گردیده که در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «بهره‌برداری و یا غارت بی‌امان از طبیعت همراه با گسترش تولید و مصرف سوخت‌های فسیلی شرایط برای اختلال در چرخه زیست محیطی در کشور ایران فراهم بشود.»

ح - ابعاد فاجعه بار ابربحران زیست محیطی در کشور ایران در جامعه امروز ایران باعث گردیده که «سه نیاز مبرم و مطالباتی همه شهروندان کشور ایران، یعنی آزادی و برابری و محیط زیست در کنار هم به عنوان سه مقوله لازم و ملزوم یکدیگر تنها به صورت دیالکتیکی قابل تعریف باشند»؛ که معنای دیگر این حرف آن است که «هر کدام از این مقوله‌ها جدای از دیگری در عرصه مادیت و واقعیت و تحقق یافتن غیر ممکن می‌باشد.»

ط - باید داوری کنیم که آنچه که در طول ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تحت عنوان برنامه توسعه اقتصادی در کشور ایران صورت گرفته است، نه تنها توسعه نبوده است، بلکه رشد فاسدترین و مهار گسیخته‌ترین نوع سرمایه‌داری، یعنی سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته و فقهاتی حاکم بوده است؛ که به قیمت ویرانی زیست بوم

کشور تمام شده است.

ی - بی‌تردید استمرار وضع موجود در کادر استمرار حیات رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، باعث نابودی زیست بوم هزاران ساله فلات بزرگ ایران می‌شود.

ک - انتظار اصلاح ساختار حقیقی و حقوقی در جهت بهبود زیست محیطی در کشور ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم امر بی‌پنده‌ای می‌باشد.

ل - برای نجات محیط زیست کشور ایران از ریزگردها باید: اولاً - توسعه مناطق مسکونی در زمین‌های مزروعی و مراتع و جنگل‌ها متوقف و ممنوع بشود.

ثانیاً - برای تثبیت و احیای خاک در دامنه‌ها، تپه‌ها و دشت‌های بایر، تخریب شده (در طول ۴۳ گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) که موجب حرکت ریزگردها در مسیر باد و طوفان و آلودگی فاجعه‌بار هوای شهرها و مناطق مسکونی شده است، با استفاده از تجارب دیگر کشورها و ایجاد و احیای پوشش‌های سبز مقاوم به کم‌آبی و کاشت درختچه‌های مناطق خشک و کم‌آب که می‌توانند از ذخائر محدود آبی اعماق خاک استفاده کنند، به تثبیت خاک و پایان دادن به حرکت ریزگردها دست پیدا کرد.

ثالثاً - با استفاده از هوای آفتابی و فضای بادهای نیرومند محلی در کشور ایران، باید بر تولید انرژی‌های تجدیدپذیر خورشیدی و بادی به صورت استراتژیک تکیه بشود که البته خود دستیابی به انرژی‌های تجدیدپذیر خورشیدی و بادی می‌تواند باعث کاهش استفاده از انرژی‌های آلاینده فسیلی نفت و گاز و غیره بشود که نخستین شرط پایان دادن به آلودگی مرگبار هوا در کشور ایران می‌باشد. لازم به ذکر است که بنا به آماري که مورد تائید کارشناسان محیط زیست کشور ایران می‌باشد، چهار درصد کل نفت و گاز مصرفی جهان در کشور ایران مصرف می‌شود و این در حالی است که جمعیت ایران یک درصد کل جمعیت جهان است.

پایان

در «بیست و سه سالگی ۱۸ تیر» چه درس‌هایی می‌توانیم از قیام ۱۸ تیر ماه ۷۸ بیاموزیم؟

اطلاعات رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم و حمایت روحانیت حواریون حزب پادگانی خامنه‌ای به صورت مهندسی شده انجام گرفته بود آفتابی شده بود» در خصوص انجام پروژه قتل‌های زنجیره‌ای مهندسی شده توسط حزب پادگانی خامنه لازم است که توجه داشته باشیم که:

الف - این قتل‌های سیاسی تماماً با تائید وزیران وقت اطلاعات (دری نجف آبادی و فلاحیان که هر دو عضو کابینه دولت هاشمی رفسنجانی بودند) انجام گرفته بود.

ب - قتل‌های زنجیره‌ای یا قتل‌های سیاسی ابتدا از پروانه و داریوش فروهر شروع شد و سپس به پیروز دوانی و مجید شریف و مختاری و پوپنده رسید. لذا در چارچوب پروژه قتل‌های زنجیره‌ای ۶

شاید بعد از «کودتای فرهنگی» رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در بهار ۵۹ (که همراه بود با یورش وحشیانه نیروهای وابسته به هسته سخت ارتجاعی رژیم مطلقه فقه‌ای تحت هژمونی خمینی و روحانیت یا روحانیون حواریونش به دانشگاه‌های کشور، آن هم در شرایطی که خمینی و حواریونش به دنبال انجام پروسه تکوین و نهادینه کردن قدرت بادآورده سیاسی برای خود بودند) «در تاریخ مبارزات ۸۱ ساله جنبش دانشجویی ایران (از شهریور ۲۰ الی الان) هیچ واقعه‌ایی نمی‌تواند مانند قیام ۱۸ تیر ماه ۷۸ جایگاه آوانگاردی یا پیشروئی یا آلترناتیوی جنبش دانشجویی ایران را در برابر حاکمیت استبدادی شاه و شیخ در جامعه بزرگ ایران تبیین و تعریف بکند». لہذا، در این رابطه است که «قیام ۱۸ تیر ۷۸ جنبش دانشجویی ایران بر علیه نظام مطلقه فقه‌ای حاکم، آنچنانکه برای کنش‌گران جنبش دانشجویی حامل درس‌های مهم تشکیلاتی و اجتماعی و سیاسی می‌باشد، برای دیگر جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک (خودجوش و خودسازمانده و خودرہبر و تکوین یافته از پائین و مستقل از جناح‌های درونی حاکمیت مطلقه فقه‌ای و همچنین مستقل از جریان‌های داخل و خارج از کشور جامعه سیاسی ایران از راست راست تا چپ چپ) بذرهای کاشته شده‌ای می‌باشد که کنش‌گران جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک صنفی و مدنی و سیاسی جامعه بزرگ ایران در طول ۲۳ سال پساقیام تیر ۷۸ پیوسته و علی‌الدوام، حاصل آن را درو کرده و یا در حال درو کردن می‌باشند و بدون تردید در آینده بیشتر درو خواهند کرد.»

باری، در خصوص خودویژگی‌های شرایط اجتماعی و سیاسی جامعه ایران در زمان تکوین پروسه قیام تیر ماه سال ۱۳۷۸ باید عنایت داشته باشیم که: اولاً - این قیام در «بستر به اصطلاح فضای باز سیاسی و فضای مطبوعاتی به اصطلاح باز دولت هفتم سید محمد خاتمی یا به اصطلاح دولت اصلاحات انجام گرفت که در دوم خرداد ۱۳۷۶ با حمایت همه جانبه جامعه دانشجویی ایران توانست وارد ساختمان پاستور بشود.»

ثانیاً - قیام ۱۸ تیر ماه ۱۳۷۸ جنبش دانشجویی ایران در زمانی انجام گرفت که «پروژه قتل‌های سیاسی معروف به قتل‌های زنجیره‌ای (به ویژه قتل داریوش و پروانه فروهر رهبران حزب ملت ایران) که توسط وزارت

«در تاریخ مبارزات ۸۱ ساله جنبش دانشجویی ایران (از شهریور ۲۰ الی الان) هیچ واقعه‌ایی نمی‌تواند مانند قیام ۱۸ تیر ماه ۷۸ جایگاه آوانگاردی یا پیشروئی یا آلترناتیوی جنبش دانشجویی ایران را در برابر حاکمیت استبدادی شاه و شیخ در جامعه بزرگ ایران تبیین و تعریف بکند»

نفر به صورت مهندسی شده به قتل رسیدند.

ج - قتل‌های زنجیره‌ای در زمان دولت هاشمی رفسنجانی صورت گرفتند.

د - قتل‌های زنجیره‌ای در زمان دولت سید محمد خاتمی افشا شد.

ه - سعید اسلامی معروف به سعید امامی مغز متفکر وزارت اطلاعات در انجام پروژه قتل‌های سیاسی یا قتل‌های زنجیره‌ای بود که به عنوان معاون دری نجف آبادی و تحت اوامر او انجام وظیفه می‌کرد که البته در ۳۱ خرداد ۱۳۷۸ در چارچوب یک برنامه مهندسی شده هنگامی که او در بازداشت وزارت اطلاعات رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بود، در اثر خوردن یا خوراندن داروی نوظافتی به قتل رسید.

و - متهمین قتل‌های زنجیره‌ای دستگیر شده که همان کارمندان وزارت اطلاعات دوره دری نجف آبادی و فلاحیان بودند، در جلسات به اصطلاح بازجویی خودشان اعتراض داشتند که «چرا اتهام قتل به آنها داده شده است»، آن‌ها مدعی بودند که «کار آنها در به قتل رساندن افراد سیاسی، مأموریت اداری بوده است و اصلاً برگه مأموریت هم داشته‌اند و از بالا به آنها ابلاغ می‌شده است و هرگز تصمیم شخصی و فردی نبوده است». این متهمین ادعا داشتند که «تعداد حذف فیزیکی یا قتل‌های سیاسی توسط آنها تنها همین ۶ نفر نمی‌باشد، بلکه بیش از ۴۰۰ نفر از افراد سیاسی توسط آنها حذف فیزیکی یا به قتل رسیده‌اند».

ز - این متهمین مدعی بودند که «آن‌ها بعد از هر قتل توسط وزارت اطلاعات رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به صورت رسمی تشویق می‌شدند و حتی می‌گفتند که چند نفر از ما برای تشویق قتل‌های انجام داده از طرف وزارت اطلاعات به زیارت قبور ائمه در عراق و سوریه فرستاده‌اند».

ح - بدون تردید «قتل‌های سیاسی یا قتل‌های زنجیره‌ای با موافقت مسئولین درجه اول رژیم مطلقه فقهاتی حاکم

صورت گرفته است، نه مسئولین دسته دوم و سوم و یا مسئولین صرف وزارت اطلاعات». لذا در همین رابطه بود که فلاحیان وزیر اطلاعات دیگر دولت هاشمی رفسنجانی در مصاحبه خود در پاسخ به آمرین قتل‌های سیاسی صورت گرفته در رژیم مطلقه فقهاتی گفت: «هر زمانی که خواستند من را به محاکمه بکشند، همراه با هاشم رفسنجانی به محکمه خواهم رفت»، او در همین رابطه بود که این رباعی خیام را خواند که: اسرار ازل را نه تو دانی و نه من / وین حرف معما نه تو خوانی و نه من / هست از پس پرده گفتگوی من تو / چون پرده بر افتد نه تومانی نه من.

ثالثاً - قیام ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸ جنبش دانشجویی ایران در زمانی صورت گرفت که «طرح جدید قانون مطبوعات در واقع طرحی بود برای در کنترل کردن و توقف انتشار مطبوعاتی که در شرایط جدید فعال شده بودند از جمله روزنامه سلام در صحن مجلس رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در حال تصویب شدن بود».

رابعاً - قیام ۱۸ تیر ماه ۱۳۷۸ جنبش دانشجویی ایران در شرایطی اتفاق افتاد که «اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی کشور، مشهور به دفتر تحکیم وحدت (که برای مدت نزدیک به دو دهه از قدرتمندترین تشکل‌های دست‌ساز دانشجویی بود که از متولیان خود یعنی حکومت مطلقه فقهاتی خمینی و خامنه‌ای حمایت همه جانبه می‌کردند) برعکس گذشته، وارد فرایند جدا شدن از بدنه حاکمیت و موضع‌گیری‌های انتقادی و رادیکال نسبت به هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شده بودند، هر چند که هنوز وابستگی خودشان را با جناح به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی قطع نکرده بودند» و اصلاً همین «حمایت آنها در دوم خرداد ۱۳۷۶ از کاندیداتوری سید محمد خاتمی بود که باعث شد (در برابر حمایت همه جانبه حزب پادگانی خامنه‌ای از کاندیداتوری اکبر ناطق نوری) سید محمد خاتمی بتواند با شعار اصلاحات سیاسی به ساختمان پاستور دست

پیدا کند». لازم به ذکر است که «این تشکل دانشجویی (دفتر تحکیم وحدت) در زمان تکوین قیام ۱۸ تیر ماه ۱۳۷۸ جنبش دانشجویی، رهبری این جنبش را در دست داشت». قابل ذکر است که در همین شرایط «تضاد رویکرد در برخورد با حاکمیت در رهبری و بدنه و حتی قاعده تشکیلات دفتر تحکیم وحدت در حال رشد بود، همان تضادهایی که بالاخره باعث انشعاب گسترده و چند شاخه‌ای شدن تشکیلات دفتر تحکیم وحدت گردید». اضافه کنیم که «تشکیلات دفتر تحکیم وحدت در تکوین قیام ۱۸ تیر ۷۸ جنبش دانشجویی، نقش محوری داشته است».

خامسا - «عامل اولیه استارت تکوین قیام ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸ جنبش دانشجویی ایران توقیف روزنامه سلام توسط دستگاه قضائی حزب پادگانی خامنه‌ای بود» لازم به ذکر است که ابتدا روزنامه سلام در شماره ۱۶ تیرماه ۷۸ با تیتر، «سعید اسلامی پیشنهاد اصلاح قانون مطبوعات را داده است»، منتشر شد که همین امر باعث گردید که «در ۱۷ تیر ماه ۷۸ دستگاه قضائی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، حکم توقیف روزنامه سلام بدهد». مع الوصف، در همین رابطه بود که «طبق دعوت دفتر تحکیم وحدت در ۱۷ تیرماه تظاهرات بر علیه توقیف روزنامه سلام در کوی دانشگاه تهران در امیرآباد شمالی شکل گرفت» که شعار دانشجویان در این تظاهرات عبارت بودند از: «قاتلین فروهر - زیر عبای رهبر» و «روزنامه سلام - آزاد باید گردد». باز هم یادآوری می‌کنیم که سعید اسلامی معروف به سعید امامی مغز متفکر وزارت اطلاعات در جریان قتل‌های سیاسی معروف به قتل‌های زنجیره‌ای بود که پس از افشای پرونده این جنایت در روز ۳۱ خرداد ماه ۷۸ هنگامی که در بازداشت وزارت اطلاعات بود به صورت مهندسی شده در اثر خوردن یا خوراندن داروی نظافت کشته شد.

سادساً - «در سپیده روز جمعه ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸ (بعد از تظاهرات ۱۷ تیرماه کوی دانشگاه تهران در اعتراض به توقیف روزنامه سلام) بود که گروه‌های بسیجی و

اراذل و اوباش ملقب به لباس شخصی‌ها وابسته به حزب پادگانی خامنه‌ای به کوی دانشگاه تهران در امیرآباد حمله «گاز انبری» و همه جانبه کردند و خوابگاه دانشجویان دانشگاه تهران را به کلی ویران کردند و بیش از ۷۵۰ نفر از دانشجویان را زخمی کردند و خساراتی هنگفت به ساختمان‌ها و اموال دانشجویان در کوی دانشگاه تهران وارد آوردند، سه نفر هم از جمله عزت ابراهیم نژاد را در این حمله به قتل رساندند». روز بعد از حمله به کوی دانشگاه، «تظاهراتی به دعوت دفتر تحکیم وحدت در محکومیت این حمله بر پا شد که کنش‌گران خواستار برکناری فرمانده نیروی انتظامی تهران (که در آن زمان فرهاد نظری بود) و همچنین شناسائی و دادگاهی کردن عوامل حمله به کوی امیرآباد در دانشگاه تهران شدند؛ و در ادامه آن تظاهرات بود که «کنش‌گران پس از تظاهرات به سمت وزارت کشور (واقع در خیابان فاطمی) راهپیمائی کردند».

در این راهپیمائی دانشجویان پلاکاردی را حمل می‌کردند که روی آن از قول دفتر تحکیم وحدت نوشته شده بود: «شهادت مظلومانه تنی چند از دانشجویان توسط عمال ددمنش نیروی انصار حزب الله را به عموم ملت شهیدپرور ایران تسلیت عرض نموده و محاکمه عاملان اصلی این وحشی‌گری را خواستاریم»، بنابراین در یک جمعبندی می‌توانیم بگوئیم که «روز پنجشنبه ۱۷ تیرماه ۱۳۷۸ دانشجویان دانشگاه تهران در کوی دانشگاه واقع در امیرآباد شمالی به صورت مسالمت‌آمیز در اعتراض به توقیف روزنامه سلام و اعتراض به لایحه اصلاح قانون مطبوعات اقدام به راهپیمائی می‌کنند که در سپیده روز جمعه ۱۸ تیرماه ۷۸ انصار حزب الله (وابسته به حزب پادگانی خامنه‌ای) که در پشت گارد ضد شورش نیروی انتظامی قرار داشتند، آنچنان اقدام به جنایت‌های هولناکی بر علیه دانشجویان در کوی دانشگاه تهران در امیرآباد می‌کنند» که وزارت فرهنگ و آموزش عالی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در اطلاعیه‌ای که در همان روز صادر می‌کند می‌گوید:

درس دومی که قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی به ما می‌آموزد، «پیوند دادن دو مؤلفه جنبش آزادی‌خواهی و عدالت‌طلبانه است»

«تظاهرات جمعی از دانشجویان در محوطه کوی دانشگاه در حالی که با مدیریت مسئولان دانشگاه روی به اتمام بود با مداخله خشونت‌آمیز

نیروهای انتظامی به حادثه‌ای تلخ و تأسف بار تبدیل شد. در این حادثه که در نوع خود بی‌نظیر بود، حرمت‌ها و حریم‌ها شکسته شده است که بازسازی آن‌ها به سادگی مقدور نخواهد بود، ورود به حریم دانشگاه بدون اجازه، شکستن در اتاق‌ها، تخریب، انهدام لوازم شخصی دانشجویان و وسایل عمومی دانشگاه، آتش زدن اتاق‌ها، ورود به ساختمان دانشجویان خارجی و ضرب و شتم آن‌ها و تخریب وسایل‌شان، شلیک گلوله و پرتاب کردن دانشجویان از پنجره اتاق‌ها و به قتل رساندن تعدادی از آنان، سوزاندن کتاب‌ها و عکس‌های شریعتی بخشی از آن‌ها می‌باشد که تعداد مضروبان و مجروحان بیش از دویست نفر برآورده می‌شود، اما کشته شدگان از یک تا هفت نفر روایت کرده‌اند. تعداد زیادی از دانشجویان هم دستگیر شده‌اند، ۱۸ تیر در تاریخ ثبت شد.»

سابقاً - می‌توانیم دآوری کنیم که «قیام دانشجویی ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸ بعد از قیام دانشجویی بر علیه کودتای فرهنگی بهار ۵۹ رادیکال‌ترین حرکت جنبش دانشجویی ایران بر علیه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بوده است» و لذا به همین دلیل بود که «در سرکوب این قیام، اصلاح‌طلبان حکومتی از سید محمد خاتمی تا شیخ حسن روحانی که در آن زمان دبیر شورای عالی امنیت ملی بود با حزب پادگانی خامنه‌ای هم دست و هم داستان شده بودند.»
ثامناً - محمد باقر قالیباف رئیس مجلس فعلی و شهردار سابق تهران که در آن زمان فرمانده نیروی انتظامی و

از فرماندهان سپاه بود و نقش مهمی در سرکوب خونین دانشجویان داشت، سال‌ها بعد در دانشگاه شریف در باب سرکوب قیام ۱۸ تیر ۷۸ جنبش دانشجویی ایران گفت که: «عکس من در آن روز روی موتور ۱۰۰۰ با چوب هست که نشان می‌دهد که من در آن روز جزو چوب‌زن‌ها بودم؛ و افتخار هم می‌کنم.»

باری، در خصوص «درس‌هایی که قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی به همراه داشته است و طرح آنها در اینجا از آن جهت اهمیت دارند که جنبش دانشجویی و دیگر جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک امروز جامعه بزرگ ایران می‌توانند با بهره‌گیری از این درس‌ها جنبش‌شان را گسترش بدهند و با شیوه‌هایی مؤثرتر در جامعه جنبشی دینامیک و دموکراتیک در حال اعتلای امروز جامعه ایران شرکت کنند». این درس‌ها عبارتند از:

۱ - «تلفیق مبارزه صنفی با مبارزه سیاسی (در عرصه پراکسیس سیاسی - اجتماعی) جنبش دانشجویی ایران که منجر به ظهور قیام ۱۸ تیرماه ۱۳۷۸ شد» که بدون تردید «این تلفیق یکی از پیچیدگی‌های مبارزه جامعه جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین، صنفی و مدنی و سیاسی امروز جامعه بزرگ ایران می‌باشد»؛ زیرا از آنجائیکه در این شرایط تندبیچ امروز جامعه ایران، «کنش‌گران جنبش‌های دموکراتیک (اعم از جنبش دانشجویی، جنبش کارگران، جنبش معلمان، جنبش زنان، جنبش مزدبگیران و غیره) با وجود داشتن خواست‌های مشترک صنفی بسیار، وابستگی‌های مختلف سیاسی و نظری هم با هم دارند»، بدین خاطر با پیوند مبارزات صنفی و مبارزات سیاسی (مانند جنبش دانشجویی) «شرایط برای پیوند عمودی و افقی جنبش‌های دموکراتیک و دینامیک هم فراهم می‌گردد.»

۲ - درس دومی که قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی به ما می‌آموزد، «پیوند دادن دو مؤلفه جنبش آزادی‌خواهی و عدالت‌طلبانه است». تجربه قیام ۱۸ تیر ۷۸ جنبش دانشجویی به ما نشان داده است که «کنش‌گران جامعه

مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین می‌توانند در عرصه میدانی عامل پیوند دو جنبش برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه بشوند». پر واضح است که «خود پیوند دو جنبش برابری‌طلبانه و آزادی‌خواهانه می‌تواند عامل پیوند اقشار میانی یا طبقه جدید با اردوگاه عظیم کار و زحمت ایران نیز بشود.»

۳ - کنش‌گران قیام ۱۸ تیر ۷۸ جنبش دانشجویی ایران این درس بزرگ را به ما آموختند که «تنها در بطن شرکت فعال در جنبش‌های مطالباتی صنفی و مدنی و سیاسی است که می‌توان به اشکال عالی‌تر مبارزه ضد استبدادی و ضد استثماری و ضد استحماری دست پیدا کرد و همچنین می‌توان به کسب آمادگی برای یک تحول عظیم اجتماعی و سیاسی دست پیدا کرد.»

۴ - درس دیگری که کنش‌گران قیام ۱۸ تیر ماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران به ما آموختند این بود که «با شرکت و تلاش برای رادیکالیزه کردن جنبش‌های مطالباتی صنفی و مدنی است که ما می‌توانیم به سیاسی کردن جوهر این جنبش‌های صنفی و مدنی و اجتماعی دست پیدا کنیم و با آن شرایط برای آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و راهبری کنش‌گران جامعه جنبشی دینامیک و دموکراتیک را فراهم بکنیم.»

۵ - کنش‌گران قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران به ما آموختند که «برای پیوند دادن جنبش‌های آوانگارد با جنبش‌های توده‌ای اعماق جامعه بزرگ ایران به جای تکیه بر شعار همبستگی طبقاتی، باید بر شعار همبستگی اجتماعی تکیه بکنیم»؛ زیرا «تکیه بر شعار همبستگی طبقاتی علاوه بر مطلق کردن جایگاه طبقه کارگر در عرصه جنبش‌های دموکراتیک، باعث سکتاریست طبقه کارگر و پراکندگی در عرصه عمودی و افقی بین کنش‌گران جنبش‌های دموکراتیک (اعم از جنبش زنان، جنبش معلمان، جنبش کارگران، جنبش دانشجویی و دیگر جنبش‌های مزدبگیران و کارمندان و اقلیتهای قومی و مذهبی می‌شود.»

۶ - کنش‌گران قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران به ما آموختند که «تنها با شرکت فعال در جنبش‌های مطالباتی سیاسی و مدنی و صنفی مردم ایران هست که کنش‌گران جنبش پیشگامان می‌توانند نقش راهبری (نه رهبری) مردم ایران در پراکسیس سیاسی - اجتماعی را به دست بیاورند.»

۷ - کنش‌گران قیام ۱۸ تیر ۷۸ جنبش دانشجویی ایران به ما آموختند که «تنها توسط اعتلای مطالبات مردم ایران در بستر پراکسیس صنفی و مدنی و سیاسی است که می‌توان از مطالبات حداقلی مردم ایران سکوی پرش برای کنش‌گران این جنبش‌های دینامیک و دموکراتیک به سوی مطالبات اجتماعی و سیاسی تا تحولات عمیق اقتصادی و اجتماعی و سیاسی فراهم کرد.»

۸ - کنش‌گران قیام ۱۸ تیر ۷۸ جنبش دانشجویی ایران به ما آموختند که «اوضاع انفجاری امروز جامعه ایران در عرصه فروپاشی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و زیست محیطی جامعه ایران نباید با اوضاع انقلابی یکی گرفت» زیرا «آنچه که در اوضاع انقلابی تعیین کننده است، توازن قواست که در شرایط امروز جامعه ایران به خاطر اینکه توازن قوا هنوز به سود حاکمیت می‌باشد و حاکمیت قدرت سرکوب جنبش‌های خودجوش و دینامیک و دموکراتیک را دارد، جنبش‌های مطالبه‌محور مدنی و صنفی و سیاسی دینامیک و دموکراتیک یک اهرم تعیین کننده هستند که می‌توانند توسط آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و راهبری در حداقل زمان ممکن در بستر پیوند عمودی و افقی با یکدیگر شرایط توازن قوا در عرصه میدانی را به سود کنش‌گران دموکراتیک و دینامیک تغییر بدهد.»

۹ - کنش‌گران قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ به ما آموختند که «رژیم مطلقه فقهاتی حاکم آنچنان گرفتار تناقضات بی‌پایان و ابربحران‌های مرکب تو در تو گیر کرده است که عملاً جز از مسیر تکیه بر سرنیزه و سرکوب و خشونت و اختناق، توانائی به زیر خاکستر بردن آتش بحران‌ها را ندارد و به آسانی نمی‌تواند حتی به مطالبات حداقلی مردم ایران پاسخ

کنش‌گران قیام ۱۸ تیرماه ۷۸

جنبش دانشجویی ایران به ما آموختند

که «برای پیوند دادن جنبش‌های

آوانگارد با جنبش‌های توده‌ای اعماق

جامعه بزرگ ایران به جای تکیه بر

شعار همبستگی طبقاتی، باید بر شعار

همبستگی اجتماعی تکیه بکنیم»

به مسائل جامعه می‌باشند. «
می‌باشند. «
لذا، می‌توان
نتیجه‌گیری کرد
که «جنبش
دانشجویی در
فرایند پساکودتای
فرهنگی رژیم
مطلقه فقهاتی
حاکم بوده است
که توانسته است

از مسیر طرح مسائل عینی صنفی به سوی سیاست‌ورزی
معطوف به مسائل اجتماعی حرکت بکند» که البته، «خود
این امر یکی دیگر از درس‌های بوده است که قیام ۱۸
تیرماه ۷۸ به ما آموخته است.»

۱۳ - کنش‌گران قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی
ایران به ما آموختند که «در خلاء نیروهای پیشرو به
عنوان آوانگارد، جنبش دانشجویی ایران می‌تواند به
عنوان نیروی آوانگاردی که از زیر آوار سرکوب سر
بیرون کرده و به سازمان‌یابی دوباره دست پیدا کرده،
این خلاء نیروهای پیشرو را پر کند» و به «بازسازی
و بازتولید نقش راهبری جنبش توده‌های اعماق جامعه
بزرگ ایران بپردازد.»

۱۴ - کنش‌گران قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی
ایران به ما آموختند که «جنبش دانشجویی ایران زبده‌ترین
بخش جوانان ایران را نمایندگی می‌کنند و به لحاظ پتانسیل
تغییر جامعه، ظرفیت بی‌همتایی در شروع حرکت‌های
سیاسی دارند.»

پایان

مثبت بدهند، زیرا برای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم هر گونه
عقب‌نشینی در برابر حتی حداقل خواست‌های صنفی و
مدنی مردم ایران به معنای سرنگونی رژیم مطلقه فقهاتی
حاکم می‌باشد؛ و تنها مسیری که این رژیم در طول عمر
خود برای پاسخگویی به مطالبات مردم ایران انتخاب کرده
است، فقط و فقط سرکوب و خشونت و کشت و کشتار و
زندان و شکنجه است». بدین ترتیب است که «این رژیم
نشان داده است که در شرایط انسداد سیاسی و در زمانی
که موجودیت و مشروعیت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به
چالش کشیده می‌شود (حتی آنچنانکه در تابستان ۶۷ شاهد
بودیم) رژیم مطلقه فقهاتی جهت حفظ موجودیت قدرت
خود حاضر می‌شود تا هزاران هزار زندانی در بند سیاسی
خود را که حتی حکم زندان خودشان را هم کشیده بودند،
به سلاخی بکشانند.»

۱۰ - کنش‌گران قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی
ایران به ما آموختند که «در نظام‌های دیکتاتوری و
توتالیتر، آگاهی‌گری و سازمان‌یابی و راهبری جنبش‌های
مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی به مراتب آسان‌تر و
کم هزینه‌تر از جنبش‌های سیاسی پیشاهنگ چریک‌محور
و ارتش خلقی‌محور و حزب‌محور می‌باشد.»

۱۱ - کنش‌گران قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران
به ما آموختند که تا زمانی که «اراده توده‌ای - تاریخی
مردم ایران در مبارزه ضد استبدادی و ضد استثمار
و ضد استثمار نتواند مادیت پیدا کنند، توده‌های عظیم
مردم ایران نمی‌توانند به صورت گسترده وارد پراکسیس
سیاسی - اجتماعی بشوند؛ به بیان دیگر، «توده‌های
اعماق جامعه بزرگ ایران تنها در شرایطی می‌توانند در
پیوند با جنبش‌های آوانگاردی مثل جنبش دانشجویی قرار
بگیرند و می‌توانند به صورت آلترناتیو در برابر قدرت
مطلقه فقهاتی حاکم در صحنه حاضر بشوند که بتوانند به
اراده توده‌ای - تاریخی خود دست پیدا کنند.»

۱۲ - از آنجائیکه قیام تیرماه ۷۸ جنبش دانشجویی ایران
«نمودار استحاله جنبش مطالباتی به جنبش سیاسی معطوف

از ۱۶ آذر ۳۲ تا ۱۶ آذر ۱۴۰۰

مروری بر «تاریخ پر فراز نشیب» جنبش دانشجویی ایران

از پائین برای آنها وجود ندارد» در صورتی که برعکس، «جنبش‌ها به علت سازماندهی درونی و پتانسیل حرکت درازمدت آنها، امکان تکوین رهبری در دو شکل: رهبری از درون و دینامیک به صورت خودجوش و تکوین یافته از پائین و رهبری از بیرون به صورت تزریق شده از بالا را دارند.»

ثالثاً از آنجائیکه جنبش دانشجویی ایران در طول ۸۰ سال (از شهریور ۲۰ الی الان) گذشته حیات سیاسی - اجتماعی خودش پیوسته به دنبال آن بوده‌اند که «نارضایتی‌های اقتصادی - اجتماعی - سیاسی - فرهنگی - زیست محیطی و غیره در وجدان گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ ایران بدل به کنش‌های اعتراضی - اجتماعی بکنند» همین خودویژگی باعث شده است که «هویت تشکیلاتی و حرکتی جامعه دانشجویی ایران (در طول ۸۰ سال گذشته عمر این جنبش) برخوردار از جوهر جنبشی باشند نه هویت خیزشی.»

۷ - هفتمین خودویژگی جنبش دانشجویی ایران، «جنبشی بودن (نه خیزشی بودن) جوهر حرکت جامعه دانشجویی ایران است» که برای فهم این خودویژگی جنبش دانشجویی ایران در طول ۸۰ سال گذشته تاریخ این جنبش (از شهریور ۲۰ الی الان) باید عنایت داشته باشیم که:

اولاً جنبش‌ها عبارتند از «کنش‌های اعتراضی - اجتماعی که در یک دوره و زمان مشخص حول مطالبات مشخص صنفی و مدنی و سیاسی شکل می‌گیرند» به عبارت بهتر جنبش‌ها عبارتند از «یک مجموعه افراد که بر پایه مطالبات مشخص گرد هم می‌آیند و هویت پیدا می‌کنند و در فرایند دیگر بر پایه آن هویت، مطالبات مشخص خود را دنبال می‌کنند» در صورتی که برعکس جنبش‌ها، «در خیزش‌ها افراد به صورت تصادفی و با انگیزه‌های مختلف حول یک اعتراض مشخص جمع می‌شوند.»

باری، از آنجائیکه در طول ۸۰ سال گذشته تاریخ جنبش دانشجویی ایران (و به خصوص در طول ۶۸ سال گذشته پسا فرایند قیام سه روزه، از شنبه ۱۴ تا دوشنبه ۱۶ آذرماه ۳۲) «حرکت اعتراضی جامعه دانشجویی ایران صورت تصادفی نداشته و همچنین مطالبات آنها صورت پراکنده نداشته است، بنابراین، حرکت اعتراضی جامعه دانشجویی ایران در طول ۸۰ سال گذشته (از شهریور ۲۰ تا به امروز) صد در صد صورت جنبشی داشته است، نه خیزشی.»

ثانیاً تفاوت دیگر جنبش‌ها با خیزش‌ها (در عرصه حرکت اعتراضی، آکسیونی و یا تظاهرات خیابانی) در این است که «جنبش‌ها شکل سازمان یافته خودجوش تکوین یافته از پائین دارند» در صورتی که «خیزش‌ها شکل متمایز دارند». همچنین «خیزش‌ها به لحاظ رهبری، فاقد رهبری و بی‌سر می‌باشند» و باز «خیزش‌ها به علت عدم سازماندهی و کوتاه‌مدت بودن عمر آنها امکان ظهور رهبری خودجوش تکوین یافته

پر واضح است که این هویت جنبشی ۸۰ ساله جامعه دانشجویی ایران از آنجائیکه «در خلاء جریان‌ها و احزاب پیشرو برای دیگر جنبش‌های اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران نقش محوری داشته است» و از اینجا است که می‌توانیم «بر جایگاه آوانگاردی یا پیشاهنگی جنبش دانشجویی ایران (در طول ۸۰ سال گذشته عمر خود) نسبت به جنبش‌های اجتماعی (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و دینامیک و مستقل و تکوین یافته از پائین) هم در جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و هم در جبهه برابری طلبانه اردوگاه بزرگ کار و زحمت، مستضعفین ایران مهر تأیید بگذاریم». به عنوان مثال و مصداق کار بزرگی که جنبش دانشجویی ایران در جریان قیام سه روزه آذرماه ۳۲ کردند این بود که توانستند به عنوان نیروی آوانگارد یا پیشاهنگ (در خلاء نیروهای پیشرو جامعه سیاسی ایران) نارضایتی‌های سیاسی (محصول کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) را وارد وجدان گروه‌های مختلف اجتماعی (جامعه بزرگ ایران) بکنند و با آن شرایط برای استحاله آن نارضایتی‌ها به کنش‌گری سیاسی - اجتماعی و ایجاد اراده ملی (در کنش‌گران اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران) فراهم بکنند. در عرصه تبیین خودویژگی‌های جنبش دانشجویی ایران (در ۸۰ ساله پرفراز و نشیب گذشته این جنبش) سؤال‌های مهم محوری قابل طرح است که به صورت کپسولی می‌توانیم این سوال‌های محوری را به این صورت آرایش بدهیم:

۱ - آیا در شرایط تندپیچ اجتماعی - تاریخی امروز جامعه بزرگ ایران، جنبش دانشجویی ایران در حال رکود به سر می‌برد و یا برعکس در حال بازتولید درونی خود در راستای اعتلای بعدی می‌باشند؟

۲ - آیا شکست‌های جنبش دانشجویی ایران (در ۸۰ سال گذشته عمر آن) مولود ضعف‌های درونی این جنبش می‌باشد یا اینکه زائیده سرکوب رژیم‌های توتالیتر شاه و شیخ بوده‌اند؟

۳ - چرا مبانی نظری جنبش دانشجویی ایران (در طول ۸۰ سال گذشته حیات سیاسی اجتماعی این جنبش) پیوسته صورت دو مؤلفه‌ای بر پایه گفتمان آزادی‌خواهانه و برابری طلبانه داشته است؟

۴ - چرا گفتمان عدالت طلبانه جنبش دانشجویی ایران (در طول ۸۰ سال گذشته حیات سیاسی - اجتماعی این جنبش) چه در شکل انطباقی آن (در فرایند پسا شهریور ۲۰) و چه در شکل تطبیقی آن (در فرایند دهه ۴۰ و ۵۰)، یا وام‌دار گفتمان سوسیالیستی (حزب - دولت لنینیستی - استالینیستی) حزب توده بوده‌اند و یا وام‌دار جنبش روشنگری ارشاد شریعتی بوده‌اند؟

۵ - چرا جنبش دانشجویی در سال ۵۷ (و یا در جریان جنبش ضد استبدادی مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) در چارچوب وجه سلبی گفتمان آزادی‌خواهانه خود بر رویکرد ضد شاه خمینی در چارچوب نظریه استبدادساز ولایت فقیه تکیه کردند؟ و در ادامه آن در دهه ۷۰ بر جریان انحرافی اصلاح طلبان حکومتی تکیه کردند؟

۶ - تکیه جنبش دانشجویی ایران (در طول ۸۰ سال گذشته عمر سیاسی - اجتماعی این جنبش) بر رهبری برون از این جنبش (از حزب توده و ملیون در دهه ۲۰ تا جنبش چریکی مدرن در دهه ۴۰ و ۵۰ و تا خمینی در سال ۵۷ و تا جناح‌های درونی حاکمیت برای مدت دو دهه از خرداد ۷۶ تا دی‌ماه ۹۶) تا چه اندازه در رکود و شکست‌های این جنبش دخالت داشته است؟

۷ - چرا جنبش دانشجویی ایران در نیمه دوم دهه ۴۰ (به علت حاکمیت گفتمان چریک‌گرائی مدرن وارداتی) نتوانست جنبش روشنگری ارشاد شریعتی (گفتمان سیاسی - اجتماعی شریعتی) را فراگیر اجتماعی و یا توده‌گیر بکند؟

۸ - در یک نگاه کلی به تاریخ ۸۰ ساله پرفراز و نشیب جنبش دانشجویی ایران، آیا جنبش دانشجویی پیوسته دارای جوهر خودجوش و خودسازمانده بوده است یا

آنچنانکه در جریان پروژه اشغال سفارت آمریکا در ۱۳ آبان ماه ۵۸ شاهد بودیم) دست‌های بالائی قدرت (به خصوص از بعد از کودتای فرهنگی بهار ۵۹) در سازماندهی این جنبش دخالت مستقیم داشته‌اند؟

۹ - تفاوت جایگاه اجتماعی - سیاسی جنبش جامعه دانشجویی ایران با دیگر جنبش‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران (اعم از جنبش کارگری، یا جنبش زنان، یا جنبش معلمان، یا جنبش بازنشستگان و غیره) بر پایه جوهر درونی و شکل سازمان‌یابی و رهبری چگونه قابل تفسیر می‌باشد؟

۱۰ - چرا در ۱۳ آبان ماه ۵۸ (در پروژه مهندسی شده و حکومتی اشغال سفارت آمریکا توسط حواریون روحانیون خمینی تحت هژمونی موسوی خوئینی‌ها) جهت اجرای این پروژه حکومتی به جای تکیه بر کمیته‌ها و نیروهای مسلح حکومتی، بر جریان دست‌ساز دانشجویان حواریون خمینی، تحت عنوان پیروان خط امام تکیه کردند؟ و چرا خمینی پروژه مهندسی شده اشغال سفارت آمریکا را انقلاب دوم خود نامید؟

۱۱ - نقش جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور در فراز و فرود جنبش دانشجویی ایران (در ۸۰ سال گذشته به خصوص در فرایند ۴۲ ساله عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) چگونه قابل تحلیل می‌باشد؟

۱۲ - چه شد که در تیرماه ۷۸ (دو سال بعد از انتخابات خرداد ۷۶ که سید محمد خاتمی و حواریونش با شعار اصلاحات سیاسی توانستند بر دوش جنبش دانشجویی ایران سوار بشوند و در اندک مدتی دو قوه مجریه و مقننه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را در دست بگیرند) جنبش دانشجویی در بستر مبارزه با حزب پادگانی خامنه‌ای، در رویارویی مستقیم با جناح اصلاح‌طلبان حکومتی قرار گرفتند؟

۱۳ - چرا جنبش دانشجویی ایران (در طول ۸۰ سال گذشته حیات سیاسی - اجتماعی خودش، با همه تلاشی که از طرف جناح‌های قدرت درون حاکمیت و

یا جریان‌های جامعه سیاسی بیرون از این جنبش شده است) هرگز نتوانسته است جایگاه حزبی نیابتی برای آن جریان‌های جامعه سیاسی ایران و یا برای جناح‌های قدرت درون حاکمیت (در طول دو دهه از ۱۳۷۶ تا ۱۳۹۶) پیدا کند و پیوسته در طول ۸۰ سال گذشته

جایگاه و جوهر جنبشی خود را حفظ کرده است؟
۱۴ - چرا حزب پادگانی خامنه‌ای (چه در قیام تیرماه ۷۸ و چه در جنبش سبز سال ۸۸) نشان داده است که پیوسته نوک پیکان سرکوبش به طرف جنبش دانشجویی نشانه می‌رود؟

۱۵ - چرا در جریان کودتای فرهنگی بهار ۵۹ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم نشان داد که پروسه نهادینه شدن قدرت این رژیم در گرو سرکوب تمام عیار جنبش دانشجویی می‌باشد؟

۱۶ - چرا بیش از ۹۰ درصد افراد قتل عام سیاسی شده تابستان ۶۷ خمینی و حواریونش کنش‌گران قبلی جنبش دانشجویی ایران بودند؟

۱۷ - چرا در جریان جنبش سبز سال ۸۸ تلاش همه جانبه جنبش دانشجویی در حمایت از جنبش سبز نتوانست توازن قوا در عرصه میدانی به سود جنبش سبز تغییر بدهد؟ و بالاخره چرا عدم توازن قوا در عرصه میدانی (به سود حزب پادگانی خامنه‌ای) باعث سرکوب و شکست جنبش سبز شد؟

۱۸ - چرا برای دو دهه (از خرداد ۷۶ تا دی ماه ۹۶) جنبش دانشجویی ایران گرفتار گفتمان اصلاح‌طلبان حکومتی (و خیمه شب بازی‌های جنگ جناح‌های درونی قدرت، در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت بین بالائی‌های حکومت در چارچوب قانون اساسی ولایتمدار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، توسط انتخابات مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای با فیلترینگ استصوابی شورای نگهبان و صندوق‌های رأی از قبل شمارش شده) شدند؟

ادامه دارد

جنبش زنان ایران در مسیر رهائی

از ستم‌های مضاعف جنسیتی در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، حقوقی - قضائی، توسط مبارزه عدالت‌خواهانه و برابری طلبانه

چه چالش‌هایی پیش روی دارد؟

باری، در همین رابطه است که در شرایط موجود «سازمان‌یابی جامعه زنان ایران تنها باید در عرصه جنبش‌های (خودآگاهی‌گر و خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین و دینامیک و مستقل از حاکمیت و جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور از راست راست تا چپ چپ و) مطالبه‌محور اقتصادی و اجتماعی و سیاسی صورت بگیرد، نه در عرصه مجرد نظری و عمل انتزاعی غیرکنکرت». معنای دیگر این حرف آن است که «مبارزه مطالبه‌محور اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جامعه زنان ایران برای دستمزد برابر بر پایه کار برابر در خصوص زن و مرد و برای حق بارداری و افزایش حقوق و دستیابی به خدمات تأمین اجتماعی و غیره و غیره در نهایت اگر به صورت کار هدفمند توسط کنش‌گران جامعه زنان ایران صورت بگیرند، می‌توانند بستر ساز سازمان‌یابی و هم‌گرایی و اتحاد بخش‌های مختلف جامعه زنان ایران (نه تنها به صورت تاکتیکی و موضعی و موردی، بلکه حتی به صورت جبهه‌ای و درازمدت هم انجام) بشوند.»

ز - یکی دیگر از بخش‌های هرم اجتماعی جامعه زنان ایران، «زنان کارگر کوره‌پز خانه‌های آجر هستند» که برای فهم وضعیت آنها باید توجه داشته باشیم که منهای اینکه «زنان کارگر کوره‌پزخانه‌ها کارهایی بر عهده دارند که از توان فیزیکی و جسمی آنها خارج می‌باشد و منهای اینکه بسیاری از آنها حتی نوزاد خود را در همان محل کوره‌های آجرپزی به دنیا می‌آورند. از همه مهمتر اینکه مرخصی زایمان برای زنان کارگر کوره‌پزخانه‌ها امری ناآشنا می‌باشد، زیرا آنها پس از زایمان فرزندان خود را به گهواره می‌سپارند و به سرکار باز می‌گردند.»

ح - قابل توجه است که از بهمن ماه ۴۱ که در چارچوب پروژه رفرف شاه - کندی و افزایش بزرگ قیمت نفت در جهان، رفته رفته مناسبات سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی و تزریق شده از بالا در کشور ایران مستقر و حاکم گردید (و سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی صنعتی و تولیدی در کشور ایران شکل گرفتند) نیروی کار زن ایرانی (در عرصه رقابت در بازار کار با نیروی کار مردان) برای افزایش سودآوری سرمایه جایگاه خاصی پیدا کردند. بدین ترتیب «سرمایه‌داران به منظور کاهش دستمزد و هزینه نیروی کار و سطح دستمزدها، از نیروی کار ارزان زنان و کودکان استفاده می‌کردند». پر پیداست که در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «زن ایرانی، با این امید که بتواند درآمد خانواده در شرایط ابربحران حاد اقتصادی رژیم مطلقه فقهاتی افزایش بدهد، وارد بازار کار سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی و فقهاتی حاکم شد». در این رابطه است که می‌توانیم دآوری کنیم که در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، به موازات تغییر و تحولات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی کشور ورود گسترده زن ایرانی به بازار کار در عرصه تولیدی و خدمات (تحت عنوان کارمند و کارگر) بیشتر از آنکه در جهت رفاه و بهبودی جامعه زنان ایران بوده باشد، برای جامعه زنان ایران جز فقر و فلاکت دستاورد دیگری نداشته است.

باری، در چارچوب همین سازمان‌یابی زن ایرانی در عرصه جنبش‌های مطالبه‌محور اقتصادی و اجتماعی و سیاسی است که در اینجا می‌توانیم لیست پیشنهادی حداقلی مطالبات کنکرت و مشخص امروز جامعه زنان ایران را مطرح کنیم:

اول - زنان شاغل در کشور ایران «باید در برابر کار مساوی با مردان، مزد مساوی دریافت کنند.»

دوم - «باید به تبعیض در اشتغال در مناسبات سرمایه‌داری رانتی نفتی و حکومتی و فقهاتی حاکم (بین زن و مرد) پایان داده شود.»

سوم - «باید به تبعیض جنسیتی در برخورداری از کار مناسب (برای جامعه زنان ایران) در بازار رقابتی سرمایه‌داری رانتی و نفتی و حکومتی و فقهاتی حاکم پایان داده شود.»

چهارم - «آزادی و حق انتخاب در تعیین پوشش، باید برای همه زنان ایران به رسمیت شناخته شود.»

پنجم - «محل شغلی زنان شاغل در دوران استراحت و مرخصی قبل و بعد از زایمان باید محفوظ بماند و کارفرما حق اخراج آنها را نداشته باشد.»

ششم - «تمامی گروه‌های شغلی زنان ایران بدون استثنا باید حداقل از حمایت بیمه‌ای برخوردار بشوند.»

۱۸ - بدون تردید جنبش زنان ایران در طول ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران تاریخ پر فراز و نشیبی را پشت سر گذاشته است که دستاوردهائی هم به همراه داشته است که از جمله آنها عبارتند از:

الف - فراهم شدن امکانات تحصیلی برای زنان ایران.
ب - تغییر در قوانین کار زمان شاه و شیخ.

ج - به رسمیت شناختن بعضی از حقوق زنان از جمله حق طلاق و حق صیانت بر فرزندان.

د - لغو بعضی از قوانین زن‌ستیزانه در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و غیره.

هر چند که با حاکمیت اسلام فقهاتی در طول ۴۲ سال گذشته حتی بعضی از حقوق به دست آمده قبلی

زنان ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به چالش کشیده شده است و زنان ایران حتی از آزادی اجتماعی در انتخاب پوشش خود هم محروم شدند، ولی با همه این تفاسیر در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، نبرد بی‌امان زن ایرانی برای دستیابی به حقوق حقه خود پیوسته ادامه داشته است. برای مثال، نباید فراموش کنیم که در نخستین ماه‌های پس از انقلاب شکست خورده ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران سردمداران ارتجاعی تازه به قدرت رسیده، در عرصه رویکرد زن‌ستیزانه خود حتی قانون حمایت از خانواده مصوب مجلس رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی دوم را هم خلاف شرع و ملغی اعلام کردند و به جای آن قانون مدنی مصوب سال ۱۳۱۴ رضا شاهی (پهلوی اول) را تأیید کردند و دلیل آن هم این بود که برعکس قانون حمایت خانواده پهلوی دومی، در قانون حمایت خانواده رضا شاه (پهلوی اول) به موجب یکی از مواد آن، مرد حق داشت هر وقت اراده کند زن خود را طلاق بدهد، در حالی که در قانون حمایت خانواده (پهلوی دوم) این موضوع ملغی شده بود و طلاق از یک امر خصوصی به یک موضوع حقوقی بدل شده بود و برای انجام آن شرایط به طور یکسان برای زن و مرد در نظر گرفته شده بود که تحت آن شرایط هر کدام از زن و مرد می‌توانستند از دادگاه تقاضای طلاق بکنند. خلاصه اینکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۲ سال گذشته عمر خود، در چارچوب همان رویکرد زن‌ستیزانه خود با توسل به قوانین تبعیض‌آمیز، موقعیت زن ایرانی را در خانواده و جامعه تضعیف کرده است. چرا که:

اولاً این رژیم با کار و تحصیل زن ایرانی مخالف می‌باشد. ثانیاً رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با اعمال تبعیض جنسیتی در عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و حقوقی و قوانین قضائی و غیره پیوسته به دنبال ایجاد محدودیت‌ها و موانع همه جانبه در برابر زن ایرانی (در عرصه‌های مختلف از خانواده تا جامعه و حذف

حقوق‌های صنفی و مدنی و سیاسی و غیره) بوده است. ثالثاً در طول ۴۲ سال گذشته پیوسته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به دنبال راندن زنان از عرصه‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و خانه‌نشین ساختن آنها بوده است.

رابعاً رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با تحمیل حجاب اجباری بر زنان ایران و به چالش کشیدن آزادی و حق انتخاب در پوشش توسط آنها، بیش از هر چیز به دنبال جداسازی جامعه زنان از عرصه‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و محدود کردن حرکت آنها در عرصه خانه و خانواده می‌باشد.

خامساً تبعیض در عرصه پرداخت دستمزد آنها در برابر کار برابر با حقوق نابرابر بین زن و مرد، در راستای ایجاد رقابت در بازار نیروی کار و کالا کردن آنها و اعمال رویکرد نئولیبرالیستی برای بالا بردن سود سرمایه (توسط ارزان کردن ارزش نیروی کار) بوده است، بنابراین، در همین رابطه است که خامنه‌ای در تعریف جایگاه زن ایرانی در جامعه بزرگ ایران می‌گوید: «مهم‌ترین کار انسان تداوم بخشیدن به نسل بشری است یعنی تولید مثل، نقش زن در این کار قابل مقایسه با نقش مرد نیست بنابراین افتخاری نیست برای زن که او را از محیط زنانه از خصوصیات و از اخلاق زنانه دور کنیم و خانه‌داری و فرزندداری و شوهرداری را ننگ او

به حساب بیاوریم.»

همچنین در همین رابطه است که رژیم مطلقه فقهاتی توسط «برنامه حجاب و عفاف در چارچوب قانون تفکیک جنسیتی در بیش از ۶۰ دانشگاه کشور، برخی از رشته‌ها را تک جنسیتی کرده است» و باز در همین رابطه رویکرد زن‌ستیزانه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده است که در دولت بنفش شیخ حسن روحانی، «رژیم در تحقیر زنان ایرانی با ارائه لایحه‌ای در باره کاهش ساعات کاری زنان در راستای افزایش جمعیت (و در عمل شرایط برای خانه‌نشین کردن زنان و دوری آنها از عرصه‌های فعالیت اقتصادی و اجتماعی و سیاسی) موضوع دور کاری برای زنان شاغل را مطرح کرد»؛ و همچنین در همین رابطه بوده است که دولت پوپولیسم و غارت‌گر و ستیزه‌گر محمود احمدی‌نژاد با «ارائه لایحه خانواده به مجلس که بر اساس آن ازدواج‌های مکرر مردان بدون اجازه همسر مجاز اعلام می‌شود»، ضربه دیگری به استقلال و شخصیت زن ایران وارد کردند، زیرا در این لایحه حق هرگونه اعتراض و جدا شدن زنان از شوهر خود در برابر ازدواج مکرر مردان از زنان می‌گیرند و تمامی حقوق به صورت یکطرفه در اختیار مردان قرار می‌دهند.

ادامه دارد

وب سایت:

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com

جنبش اعتصابی کمپین ۱۴۰۰ کارگران پروژه‌های - پیمانی

۱۱۴ مرکز صنایع نفت و گاز، پتروشیمی و پالایشگاه،

در ۱۵ استان کشور چه درس‌هایی به همراه داشته است؟

همچنین جریان‌های سیاسی خارج‌نشین که «استراتژی خاص آنها در راستای کسب قدرت سیاسی از بالا برای جریان خاص خود می‌باشد، تلاش کردند تا از این جنبش عظیم مطالبه‌محور خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین، به صورت ابزاری برخورد کنند». مخالفت با «رویکرد مطالباتی این جنبش عظیم مطالبه‌محور از دیگر واکنش‌های جریان‌های سیاسی خارج‌نشین بوده است. قهرمان‌سازی از کنش‌گران جهت بستر برای موج‌سواری جریان خاص خود و تلاش جهت ایدئولوژیک کردن این جنبش مطالبه‌محور خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین از دیگر ترفندهای جریان‌های خارج‌نشین از راست راست تا چپ چپ برای اینکه بتوانند از این نمد افتاده برای خود کلاهی بدوزند، بوده است.»

تاسعا ترفندهای رژیم مطلقه فقهاتی در برخورد با بزرگترین و سراسری و ساختارشکن‌ترین اعتصاب خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین کارگران پروژه‌های - پیمانی مانند «قبول افزایش دستمزد کارگران رسمی

نمی‌توان نادیده گرفت که در چنین شرایط تندپیچ حرکت جامعه بزرگ ایران بدون تردید تحقق اینچنین جنبش عظیم اعتصابی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین مولود و سنتز:

الف - انباشت و تراکم نارضایتی‌ها.

ب - درجه بالائی از آگاهی عینی کارگران.

ج - درجه بالائی از شجاعت و شهامت کارگران پروژه‌های - پیمانی.

د - درجه بالائی از تشکل و سازماندهی چند مؤلفه‌ای با پیوند شکل مخفی و شکل علنی و پیوند فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی یا ابزار مدیای اجتماعی با فضای عینی و واقعی و میدانی می‌باشد.

ثامناً از آنجائیکه جنبش اعتصابی کارگران پروژه‌های - پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی، یا کمپین ۱۴۰۰:

الف - کل سیاست‌های حاکم بر صنایع و کارگاه‌ها و واحدها و نهادهای حکومتی و غیر حکومتی را به چالش کشیدند.

ب - خواست‌های سراسری اردوگاه کار و زحمت ایران (اعم از کارگران و مزدبگیران و حقوق‌بگیران مثل افزایش حقوق، حذف پیمانکاری، حق تشکل و اعتراض و اعتصاب، تأمین حق مسکن و درمان، تحصیل رایگان به عنوان پایه حقوق شهروندی) مطرح کردند، بنابراین به خود خودی، «این جنبش عظیم مطالباتی از جوهر سیاسی برخوردار بوده است». هر چند که «این جنبش با جوهر سیاسی از آغاز در چارچوب جنبش مطالباتی و صنفی حرکت خودش را تعریف کرده بود». نباید فراموش بکنیم که جریان‌های سیاسی خارج‌نشین از راست راست تا چپ چپ در چارچوب رویکرد خاص جریانی خودشان از همان آغاز تکوین این جنبش عظیم اعتصابی پیوسته تلاش کردند تا «توقعی بیش از ظرفیت کنش‌گران و خارج از اصول بیانیه شورای سازماندهی این جنبش اعتصابی در راستای اهداف سیاسی جریان خاص خود به این کنش‌گران جنبش اعتصابی تحمیل نمایند.»

طبق توافق صورت گرفته و قبول افزایش دو برابر حقوق برای بعضی کارگران پروژه‌ای - پیمانی بدون تردید نمایش عقب‌نشینی رژیم در برابر این جنبش اعتصابی می‌باشد. هر چند که این تنها یکی از آیتم‌های فهرست مطالبات کنش‌گران آن جنبش اعتصابی بوده است.»

یادمان باشد، در خصوص برخورد با کارگران پروژه‌ای - پیمانی که در حقیقت همان کنش‌گران اصلی این جنبش عظیم اعتصابی بودند، زنگنه وزیر کهنه کار نفت دولت روحانی اعلام کرد که: «دولت تنها متعهد به پاسخگویی با کارگران رسمی است و پاسخگویی به کارگران پروژه‌ای و پیمانی به عهده پیمانکاران مربوطه می‌باشد». لہذا در راستای همین برخورد غیر مستقیم حکومت بود که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تلاش کرد «تا از کانال پیمانکاران، جنگ فرسایشی و خسته کننده بر کنش‌گران این جنبش اعتصابی (که در هوای بالای ۵۰ درجه استان‌های جنوبی کشور در حال مقاومت بودند، همراه با آماج تهدید و اخراج و حتی قطع آب و برق و تعطیل غذاخوری‌های استراحتگاه‌های آنها و بالا بردن هزینه اعتصاب بر آنها) تحمیل نماید». البته در آخر پس از اینکه رژیم مطلقه فقهاتی دریافت که توسط جنگ فرسایشی نمی‌تواند کارگران پروژه‌ای - پیمانی را تسلیم ترندهای خود بکند، از کانال پیمانکارهای رانتهی

وابسته به خود شد، «تا مسیر مستقیم برخورد را بدل به صورت غیر مستقیم بکنند.»

عنایت داشته باشیم که در جریان جنبش اعتصابی کارگران پروژه‌ای - پیمانی (کمپین ۱۴۰۰) «برخوردهای پیمانکاران با کارگران

اعتصابی (صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی) تماماً برخورد مهندسی شده با حمایت همه جانبه دستگاه‌های چند لایه‌ای امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در فضای پادگانی حاکم بر آن کارگاه‌ها بوده است» و لذا به همین دلیل بوده است که «خود پیمانکاران مانند کارگران اعتصابی با استفاده از ابزار مدیای اجتماعی، جهت تصمیم‌گیری مهندسی شده با جنبش اعتصابی کارگران پروژه‌ای - پیمانی کمپین ۱۴۰۰ در پیوند تنگاتنگ با همدیگر قرار داشتند» و تلاش می‌کردند تا تصمیمات اتخاذی آنها جهت مقابله با مطالبات نه گانه کنش‌گران این جنبش عظیم اعتصابی صورت مهندسی شده داشته باشد تا توسط مدیریت از بالای آن جنبش اعتصابی مانند مرداد ماه سال گذشته (سال ۱۳۹۹)، بتوانند با تصمیمات خود وحدت و همبستگی کنش‌گران جنبش عظیم اعتصابی کارگران پروژه‌ای - پیمانی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی با بیش از ۶۰ هزار کنش‌گر اعتصابی در ۱۱۴ مرکز و ۱۵ استان کشور به چالش بکشند.

در همین رابطه بود که «بارزترین مشخصه برخورد پیمانکاران با کنش‌گران این جنبش عظیم اعتصابی در مناطق و کارگاه‌های مختلف، تفاوت مهندسی شده آنها در برخورد با کنش‌گران این جنبش عظیم اعتصابی بوده است.» به این ترتیب که «بعضی از آنها فقط با افزایش دستمزد کارگران پروژه‌ای - پیمانی مربوط به کارگاه خودشان حتی تا مرز دو برابر دستمزد قبلی موافقت کردند و توانستند کارگران وابسته به کارگاه خود را به سرکار برگردانند.»

«سیاست رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در ۴۲ سال گذشته عمر این رژیم) در استخدام کارگران و کارمندان به صورت لایه لایه‌ای (تحت عنوان قراردادهای رسمی، غیر رسمی، شرکتی، کار معین، مدت مشخص، حجمی، ساعتی، فصلی، پروژه‌ای، پیمانی و غیره و غیره) همان رویکرد شقه شقه کردن کارگران و کارمندان است.»

چراکه «سیاست شقه شقه کردن کارمندان و کارگران با دستمزدهای نامساوی در عرصه کار مساوی، عامل تکوین تفرقه و تشتت و تبعیض در میان آنها (به جای وحدت و همبستگی) می‌شود.»

البته «این دسته از پیمانکاران، نسبت به آیت‌های دیگر مطالبات نه گانه بیانیه شورای سازماندهی اعتراضات کارگران (که در تاریخ ۲۹ خرداد ۱۴۰۰ اعلام شده بود) یا موضع‌گیری نکردند و یا تنها به وعده وعید در آینده محدود کردند». بعضی دیگر از همین صدها پیمانکار مربوطه، «در کنار افزایش دستمزد کارگران تا مرز ۱/۵ برابر دستمزد قبلی، همچنین قرارداد ۲۰ روز کار و ده روز مرخصی هم پذیرفتند ولی نسبت به آیت‌های دیگر مطالبات مثل بازسازی استراحتگاه‌ها تنها وعده انجام آن را در آینده دادند.»

باز بعضی دیگر «مانند مرداد ماه سال گذشته تنها به وعده و وعید صوری کفایت کردند تا کارگران اعتصابی را به سرکار خود برگردانند» و «بعضی دیگر اصلاً از راه تهدید و اخراج و ترفند لیست سیاه و غیره تکیه کردند تا کارگران اعتصابی را به سرکار برگردانند». البته «علت تعدد رویکرد و برخورد متفاوت مهندسی شده پیمانکاران با کارگران مرتبط با کارگاه‌های خودشان ریشه در ماهیت نامتمرکز کارگاه‌ها و کارگران و حتی جنبش اعتصابی هم داشته است»؛ زیرا «حداقل مذاکره با صدها پیمانکار به شکل موازی و غیر متمرکز توسط کنش‌گران آن جنبش اعتصابی (کمپین ۱۴۰۰) یکی از آفت‌های مسلم و محوری آن جنبش عظیم اعتصابی بوده است». شاید بهتر باشد که موضوع را اینچنین مطرح کنیم که «در عرصه مذاکره بین کارگران اعتصابی با پیمانکاران مربوطه آنها برعکس برخورد پیمانکاران (که همان تشتت و تفرقه برخورد آنها هم صورت مهندسی شده از بالا توسط دستگاه‌های امنیتی رژیم مطلقه فقهاتی داشته است) اصلاً و ابداً در برخورد و مذاکره بین کارگران اعتصابی و پیمانکاران یک وحدت رویه سراسری بین ۱۱۴ مرکز در ۱۵ استان کشور وجود نداشته است»؛ و بدین خاطر «از طریق همین شکاف بزرگ در حرکت کنش‌گران اعتصابی بود که پیمانکاران مربوطه توانستند مانند شپش در این شکاف‌ها نفوذ کنند و همبستگی قبلی این کنش‌گران (که تا تاریخ ۱۵

تیرماه ۱۴۰۰) ادامه داشت، به چالش بکشند.»
پر پیداست که «خود همین شکاف بین کارگران مولود خلاء تشکل سراسری کارگران ایران (و من جمله کارگران پروژه‌ای - پیمانی و کارگران رسمی و غیر رسمی صنایع نفت و گاز و پتروشیمی و پالایشگاهی) می‌باشد» و قطعاً تازمانی که «خلاء تشکل و سازمان‌یابی سراسری جنبش کارگری ایران (و من جمله کارگران پروژه‌ای - پیمانی) حل نشود، این آفت همچنان در حرکت آنها باقی خواهد ماند که البته خروجی نهائی این آفت بن بست و ناتمامی و ناکامی و عقیم و سترون شدن جنبش‌های اعتصابی آنها جهت رسیدن به مطالبات محوری می‌باشد.»

اضافه کنیم که «تفرقه و تشتت بین کنش‌گران جنبش اعتصابی فوق در فرایند دوم حرکت آنها نسبت به دستیابی و عدم دستیابی به مطالبات خودشان باز مولود همین خلاء تشکیلات سراسری و به موازات آن عدم توان آنها در تصمیم‌گیری‌های جمعی بوده است.»
یادمان باشد که «تشکل کارگری باید از محل کار و تولید به صورت خودجوش و خودسازمانده و کنکرت و تکوین یافته از پائین (نه تزریق شده از بالا) صورت بگیرد» و البته در بستر «پیوند همین تشکل‌های کارگری کنکرت و مشخص تکوین یافته در محل کار و تولید کارگران به صورت خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین است که تشکل کارگری به صورت سراسری با مکانیزم شورائی و انتخاب مستقیم نمایندگان توسط خود کارگران تحقق پیدا می‌کند». بی‌شک «در این شرایط استبدادزده و تشکل‌ستیز رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، مکانیسم مجمع عمومی یا مجمع عمومی کارگران (با عنایت به پتانسیل دینامیک و سیالی که دارد) می‌تواند تشکل کارگری از سرکوب دستگاه‌های چند لایه‌ای رژیم مطلقه فقهاتی محفوظ نماید.»

باری، می‌توان داوری کرد که «مجمع عمومی یا مجمع عمومی یکی از مکانیزیم‌های بسترساز دستیابی به تشکل سراسری کارگری جهت ایجاد همبستگی وحدت رویه در تصمیم‌گیری‌های کنش‌گران کارگری باشد.»

تجربه جنبش کارگری هفت تپه در خصوص «مکانیزم مجمع عمومی جهت تشکل و سازمان‌یابی کارگران، اولین تجربه موفق مکانیزم مجمع عمومی در عرصه سازمان‌یابی کارگران در این شرایط اختناق‌زده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌باشد» بنابراین، «تشکل کارگری باید چه در شرایطی که کارگران پای چرخ تولید هستند و مشغول کار می‌باشند و چه در زمانی که (توسط جنبش اعتصابی کارگران) این چرخ تولید متوقف می‌گردد، باید از منافع کارگران حمایت نماید و عامل همبستگی و اتحاد و وحدت رویه آنها بشود.»

عاشرا لازم است که توجه داشته باشیم که «سیاست رژیم مطلقه فقهاتی حاکم (در ۴۲ سال گذشته عمر این رژیم) در استخدام کارگران و کارمندان به صورت لایه لایه‌ای (تحت عنوان قراردادهای رسمی، غیر رسمی، شرکتی، کار معین، مدت مشخص، حجمی، ساعتی، فصلی، پروژه‌ای، پیمانی و غیره و غیره) همان رویکرد شقه شقه کردن کارگران و کارمندان است.» چراکه «سیاست شقه شقه کردن کارمندان و کارگران با دستمزدهای نامساوی در عرصه کار مساوی، عامل تکوین تفرقه و تشتت و تبعیض در میان آنها (به جای وحدت و همبستگی) می‌شود.»

نامگذاری کارگران و کارمندان تحت عنوان پروژه‌ای، پیمانی، قراردادی، حجمی، کار معین، کار مشخص، شرکتی، رسمی، غیررسمی و غیره، «همه پیش از آنکه نمایش طبقه‌بندی مشاغل بر پایه تجربه و مهارت و سابقه و تحصیلات باشد، در تحلیل نهائی بسترساز ایجاد تبعیض در چارچوب حقوق نامساوی برای انجام کار مشخص مساوی است که بدون تردید خود این امر عامل تفرقه بین خود کارمندان و کارگران می‌شود.»

نباید فراموش کنیم که «کشور ایران یکی از حلقه‌های سرمایه‌داری جهانی است که از دولت پنجم و ششم (هاشمی رفسنجانی الی الان) یعنی در طول بیش از سه دهه گذشته، رژیم مطلقه فقهاتی حاکم تحت فشار

صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی موظف به اجرای سیاست‌های نئولیبرالیستی بوده است» و در بستر همین رویکرد نئولیبرالیستی بوده است که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول سه دهه گذشته، «بیشتر نهادهای بزرگ از آموزش پرورش تا صنایع در چنگ مافیای قدرت و ثروت حکومتی و شکل رانتی خصوصی نئولیبرالیستی قرار داده است» و در چارچوب همین رویکرد بوده است که «در سه دهه گذشته دست پیمانکاران (که البته خود هیرارشی پیمانکاران از پیمانکاران دسته اول تا پیمانکاران دسته دوم و تا دسته دهم و غیره در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به صورت یک جدول لگاریتمی هزار توی قابل تعریف می‌باشند) برای اجرای هرگونه پیمان و قراردادی با کارگران و کارمندان تحت پوشش باز بوده است.»

دستیابی «به نیروی کار ارزان و ایجاد رقابت در بازار نیروی کار و استثمار کارگران توسط کارفرما همراه با خصوصی‌سازی سرمایه‌های مردم نگون‌بخت ایران از مهمترین اهداف رویکرد نئولیبرالیستی در طول سه دهه گذشته در کشور ایران بوده است.» بدون تردید «در کشوری که نظام غالب سرمایه‌داری نفتی - رانتی - فقهی می‌باشد و نظام حقوقی حاکم بر نیروی انسانی آن در این کشور بر استثمار هر بیشتر نیروی کار (در لایه‌های مختلف آن) استوار است و تبعیض طبقاتی، تبعیض جنسیتی، تبعیض اجتماعی، تبعیض سیاسی، تبعیض قومیتی، تبعیض مذهبی و غیره و غیره بر این جامعه حاکم می‌باشد، طبیعی است که در چنین جامعه‌ای نیروی مولد اعم از یدی و فکری در شرایط انفجاری قرار داشته باشند، آنچنانکه با یک جرقه می‌توانند منفجر بشوند؛ و در اشکال مختلف جنبش‌های مطالباتی صنفی و مدنی و سیاسی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین چون سیلی همه جانبه به حرکت درآیند.»

پایان

اعتصابی خودجوش پراکنده حاصل می‌شوند» ولی داوری ما در این رابطه بر این امر قرار دارد که پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) هرگز نباید بر این باور باشند که هر «حرکت اعتراضی صنفی یا مدنی و یا سیاسی می‌توانند به صورت خود به خودی به هم پیوندند و باعث تشکیل جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین بشوند». در این رابطه باید مهمترین دغدغه پیشگامان «چگونگی پیوند بین حرکت‌های اعتراضی دینامیک به خصوص در عرصه جنبش کارگری باشد». قطعاً «پیوند حرکت‌های اعتراضی دینامیک به صورت جبری و خود به خودی صورت نمی‌گیرد».

۱۲ - آنچه در خصوص فرایند سوم (سال‌های ۹۶ الی الان) حرکت‌های دینامیک اجتماعی قابل توجه برای پیشگامان (در

۱۰ - آفت اساسی و محوری خیزش‌ها و جنبش‌های خودجوش تکوین یافته از پائین در فرایند سوم حرکت‌های اجتماعی (فرایند پسا ۹۶) این است که این خیزش‌ها (اعم از خیزش ملی دی‌ماه ۹۶ و خیزش آبان‌ماه ۹۸) و جنبش‌ها (از جنبش‌های طبقه متوسط شهری تا جنبش‌های کارگری و غیره) در طول چهار سال گذشته هرگز و هرگز «در عرصه میدانی نتوانسته‌اند توازن قوا با حزب پادگانی خامنه‌ای و یا دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهتی حاکم به سود خود تغییر بدهند» زیرا:

اولاً تمامی خیزش‌ها (که تنها در خیزش دی‌ماه ۹۶ در صد شهر ایران جاری و ساری شد) و جنبش‌ها در اشکال افقی و عمودی «به صورت جزیره‌ای حرکت می‌کنند و هر کدام از آنها تلاش کرده‌اند تا دامن خودشان را دور از آتش نگهدارند تا آتش نگیرد».

ثانیاً تلاش کنش‌گران این خیزش‌ها و جنبش‌ها در عرصه فرایند هم‌گرائی و اتحادگرائی عمودی و افقی «فقط محدود به فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی می‌شود، نه در عرصه میدانی».

پر واضح است که تا زمانی که «دامنه فعالیت کنش‌گران این خیزش‌ها و جنبش‌ها از عرصه فضای مجازی، صورت میدانی پیدا نکنند، هرگز نمی‌توانند باعث تغییر توازن قوا با بالائی‌های قدرت بشوند». البته در این رابطه باید عنایت داشته باشیم که «توازن قوا در فضای مجازی با توازن قوا در عرصه میدانی از فرش تا عرش متفاوت می‌باشد» زیرا آنچنانکه در خیزش آبان‌ماه ۹۸ شاهد بودیم، «رژیم مطلقه فقهتی حاکم در عرصه اعتلای خیزش‌ها و جنبش‌ها برای فراهم کردن شرایط سرکوب (جنبش‌ها و خیزش‌ها) با یک دستور می‌تواند توسط قطع اینترنت و تلفن‌های همراه و تعطیلی شبکه‌های اجتماعی همه چیز را به سود خود تغییر بدهد».

۱۱ - این درست است که «جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و دینامیک تکوین یافته از پائین از پیوند حرکت‌های اعتراضی و

بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) می‌باشد، اینکه «در فرایند سوم جنبش‌های سه مؤلفه‌ای مدنی و طبقاتی و سیاسی به صورت همزمان روند رو به اعتلا پیدا کردند که خود این امر نشان دهنده آن است که انسداد سیاسی همراه با انسداد اقتصادی و ابر بحران‌های مرکب در جامعه ایران توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شرایط عینی برای اعتلای تمامی جنبش‌ها اعم از مدنی و طبقاتی و سیاسی فراهم کرده است». همچنین در این فرایند:

اولاً از بعد اقتصادی «بحران اقتصادی، چشم‌انداز هر گونه گشایشی را برای مردم ایران مسدود کرده است» و امید هر گونه بهبودی را در شرایط زیست و معیشت توده‌های میلیونی به یاس بدل ساخته است.

ثانیاً در فرایند سوم «ساختارهای سیاسی دچار انسداد کامل شده است و منفذی برای بیان آزادانه نارضایتی‌ها گشود نیست.»

ثالثاً در بعد اجتماعی «انباشت ناخرسندی‌ها ناشی از نابرابری‌ها و تبعیض‌های جنسیتی، قومی، ملی، مذهبی، زبانی، فرهنگی، آموزشی، طبقاتی، سیاسی و اجتماعی مهارناپذیر شده‌اند». شاید بتوان مطالب فوق را اینچنین فرموله کرد که بحران‌های حاکمیت در فرایند سوم که بسترساز شرایط عینی اعتلای خیزش‌ها و جنبش‌های دینامیک شده‌اند، عبارتند از:

الف - بحران سیاسی.

ب - بحران اقتصادی.

ج - بحران اجتماعی.

د - بحران فرهنگی.

ه - بحران تبعیض و نابرابری‌های جنسی، طبقاتی، ملی، قومی، مذهبی، سیاسی و اجتماعی.

و - انسداد سیاسی.

ز - انسداد اقتصادی.

ح - فساد چند لایه‌ای ساختاری و سیستمی.

البته همین بحران‌های مرکب در فرایند سوم باعث آن گردیده است که «جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران را در وضعیت انفجاری قرار داده است، به طوری که هر مشکل اجتماعی یا سیاسی و یا اقتصادی و یا زیست محیطی و غیره در فرایند سوم استعداد آن دارند که در یک چشم به هم زدن به یک بحران حاد فراگیر و نهایتاً بدل به خیزش‌های دینامیک ملی و یا بدل به جنبش فراگیر خودانگیخته و خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین بشوند.»

یادآوری می‌کنیم که در تحلیل نهائی «به لحاظ ذهنی در فرایند سوم ۶۰ میلیون توده زیر خط فقر کشور ایران به این باور رسیده‌اند که تاکنون در طول چهار دهه عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم منفعل بوده‌اند اما در فرایند سوم می‌توانند به حرکت درآیند و توازن قوا را حتی در عرصه میدانی به سود خود تغییر بدهند». البته باز هم تاکید می‌کنیم که «این باور ۶۰ میلیون توده زیر خط فقر در فرایند سوم تنها از موضع سلبی است، نه از موضع ایجابی و گفتمانی.»

پر پیداست که تا زمانی که این «ذهنیت توده‌ها توسط پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان ایران) بدل به مانیفست گفتمانی مکتوب نشوند، نمی‌توانند بازتاب ایجابی داشته باشند». لذا تنها با «رویکرد سلبی در عرصه خیزش‌ها و جنبش‌های دینامیک نمی‌توان به جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین دست پیدا کرد» بنابراین «در فرایند سوم توده‌های مستضعف شهری ایران که جایگاه کانونی در خیزش‌های فراگیر و تمیزه و تکوین یافته از پائین دارند در انتظار یک

فرصت سیاسی هستند (مثل دی‌ماه ۹۶ و یا آبان‌ماه ۹۸) برای بازگشت به خیابان‌ها تا در بستر آزمون و خطا به صورت خود به خودی بتوانند به سطح مهمی از ارتباطات دست پیدا کنند و به کمک انواع شبکه‌های واقعی و مجازی به نوعی از سازماندهی پایدار دست پیدا کنند» که البته به باور ما غیر قابل تحقق می‌باشد؛ بنابراین، برعکس دهه ۵۰ «مشکل امروز جامعه ایران در راستای اعتلای جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین شرایط عینی نیست، بلکه شرایط ذهنی است». همان شرایط ذهنی که حداقل فونکسیون آن «بسترساز خودسازمان‌یابی و ایجاد فرایند اتحادگرایی عمودی و افقی در حرکت‌های اجتماعی و دینامیک تکوین یافته از پائین می‌شوند».

بر این مطلب اضافه کنیم که مهمترین عاملی که باعث گردید تا در فرایند سوم (سالهای ۹۶ الی الان) «هم‌زمان خیزش‌ها و جنبش‌های دینامیک و تکوین یافته از پائین به صورت دو مؤلفه‌ای روندی رو به اعتلا پیدا کنند، همین فراهم بودن شرایط عینی حرکت‌های اجتماعی و ضعف شرایط ذهنی حرکت‌های اجتماعی دینامیک می‌باشد». نباید فراموش کنیم که «همیشه در اوج فراهم بودن شرایط عینی و خلاء شرایط ذهنی، خیزش‌های فراگیر دینامیک تکوین یافته از پائین قابل اعتلا هستند». به بیان دیگر در زمان «وجود شرایط ذهنی مناسب توسط پیشگامان (در بستر استراتژی آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) هر قدر هم که شرایط عینی به لحاظ کمی و کیفی برتری بر شرایط ذهنی داشته باشند، امکان ظهور خیزش‌ها وجود ندارد، بلکه تنها شرایط ذهنی برای استحاله خیزش‌ها به جنبش‌های دینامیک خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین فراهم می‌گردد».

۱۳ - بی‌تفاوتی یا نادیده گرفتن جنبش مطالباتی کارگران در فرایند سوم حرکت‌های دینامیک اجتماعی (سال ۹۶ الی الان) توسط جریان‌های غیر مذهبی مارکسیستی در چارچوب همان رویکرد چریک‌گرایی گذشته‌شان (که هنوز هم به صورت یک فرهنگ و رویکرد در اندیشه‌های به اصطلاح حزب‌گرایانه کمونیستی‌شان باقی مانده است و یا در چارچوب همان رویکرد کسب قدرت سیاسی از بالا و رویکرد نخبه‌گرایانه تک‌حزبی لنینیستی‌شان) باعث شده است که این جریان‌های خارج‌نشین «بهائی برای جنبش مطالباتی کارگران ایران قائل نشوند» و پیوسته (با رویکرد دور از گود نشسته و دستور لنگش کن، صادر کردن) می‌کوشند «با رهبرسازی از بیرون برای کارگران در داخل کشور و طرح شعارهای چپ‌روانه کودکانه به خیال خام خود علاوه بر مصادره این جنبش‌ها از بالا، جنبش مطالباتی کارگران ایران را هم نادیده و کم بها و به چالش بکشند» در صورتی که این رویکرد آنها حتی کاملاً عکس رویکرد خود کارل مارکس هم می‌باشد. چرا که یکی از دعوای تئوریک مارکس با پرودون بر سر همین موضوع بود و دلیل آن هم این بود که «پرودون با آن رویکرد آنارشی که داشت، معتقد بود که کارگران از اول برای دستیابی به سوسیالیسم، باید به لغو کارمزدی دست پیدا کنند، در صورتی که مارکس (برعکس پرودون) معتقد بود که مبارزه مطالباتی کارگران برای دستمزد بیشتر (در مناسبات سرمایه‌داری) در کوتاه‌مدت، باید در درازمدت با همان لغو کارمزدی گره زده شود که امروز به صورت بی‌مقدمه پرودون به دنبال آن می‌باشد».

پایان

ترهائی برای آگاهی‌یابی، گفتمان‌سازی، کسب هژمونی گفتمانی، سازمان‌یابی و گسترش سطح مطالبات کنش‌گران جنبش‌های اعتراضی اردوگاه جنبش‌های مطالبه‌محور صنفی و مدنی و سیاسی جامعه بزرگ ایران در عرصه استراتژی جنبشی و آگاهی‌بخش جنبش پیشگامان مستضعفین ایران

استراتژی اصلاح انقلابی «به صورت موازی بر استراتژی‌های دیگر اصلاح‌طلبی یا رفرم و یا تحول‌خواهانه تدریجی و تکوین یافته از بالا تکیه کرد» چراکه این امر باعث می‌گردد تا «استراتژی اصلاح انقلابی در پای استراتژی اصلاح‌طلبی یا رفرم و استراتژی تحول‌خواهی تدریجی تکوین یافته از بالا ذبح بشود» بنابراین، در این رابطه است که «شریعتی کار اقبال و خودش را از جنس کار لوتر و گاندی و انقلابیون آفریقا می‌داند» و می‌گوید:

«آنچه را که امروز متفکران بزرگی چون اوزغان، کاتب یاسین، امه سزر، علیون دیپ، ژولیوس نیرره و سنگور بدان پی برده‌اند و ترجمه افکارشان در میان روشنفکران دو سه سال اخیر ما شورانگیز بوده است، از زمان سید جمال تا کواکبی و اقبال در میان متفکران آگاه ما به عنوان اساس کار طرح بوده است» (م. آ - ج ۵ - ص ۸۵ - سطر ۱۳ به بعد).
سادساً شریعتی در تبیین

بنابراین، در این رابطه است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که در رویکرد شریعتی در تقسیم‌بندی انواع استراتژی و راهبردها باید آنها را به چهار قسمت تقسیم نمائیم:

- ۱ - استراتژی و راهبرد اصلاح‌طلبی یا رفرم (چه در شکل اصلاح‌طلبی حکومتی و چه در شکل اصلاح‌طلبی غیرحکومتی) که «حرکت در روبناها می‌باشد، بدون توجه به حرکت در زیربناها یا حرکت ساختاری».
- ۲ - استراتژی یا راهبرد تحول‌طلبی که «معتقد به مسیر حرکت تدریجی و چند مؤلفه‌ای در جامعه از صندوق انتخابات حاکمیت گرفته تا حرکت‌های اعتراضی اجتماعی» در نگاه شریعتی «حرکت تحول‌طلبی هم در تحلیل نهائی حرکتی تدریجی و تکوین یافته از بالا در جامعه می‌باشد و از جوهر دینامیک محروم می‌باشد، به بیان بهتر حرکت تحول‌طلبی همان حرکت اصلاح‌طلبی بزرگ کرده می‌باشد».
- ۳ - استراتژی یا راهبرد انقلابی‌گری به بیان شریعتی «همان فروریختن همه چیز می‌باشد».

۴ - بالاخره استراتژی و راهبرد اصلاح انقلابی است که در قیاس با استراتژی اصلاح‌طلبی و استراتژی تحول‌خواهی، «اصلاح انقلابی یا تحول انقلابی مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی توسط مردم و جامعه آن هم در شکل تکوین یافته از پائین به صورت سلبی و ایجابی می‌باشد، نه در شکل تدریجی و نه به صورت تکوین یافته از بالا و نه تغییر در روبناها». لذا در این رابطه است که او می‌گوید:

«من دموکراسی را با آنکه مترقی‌ترین شکل حکومت می‌دانم و حتی اسلامی‌ترین شکل حکومت می‌دانم، ولی در جامعه قبایلی بودن آن را غیر ممکن می‌دانم و معتقدم که طی یک دوره، باید جامعه متمدن دموکراتیک ساخته شود» (م. آ - ج ۵ - ص ۴۸ - سطر ۱۹).

خامساً شریعتی در عبارات فوق در عرصه تبیین استراتژی و راهبرد اصلاح انقلابی خودش و اقبال بر این باور است که هرگز نباید در عرصه تکیه بر

استراتژی و یا راهبرد اصلاح انقلابی خودش و اقبال بر این باور است که «تنها در بستر استراتژی و یا راهبرد اصلاح انقلابی است که جامعه می‌تواند به تحول انقلابی ساختاری در اقسام مختلف فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی، آن هم در شکل دموکراتیک و تکوین یافته از پائین آن دست پیدا کند». لذا در این رابطه است که او می‌گوید:

«استضعاف که در قرآن به کار می‌رود به معنی به بیچارگی و ضعف گرفتن است و بسیار قابل تأمل است چون معنائی است اعم از استبداد و استثمار و استعباد و استعمار و استحمار و... این‌ها همه شکل‌های مختلف استضعاف در زمان‌ها و نظام‌های گوناگون است که گاه با شکلی از آن مبارزه می‌شود و از میان برده می‌شود ولی شکل دیگری جانشین آن می‌شود. هر نظامی که انسان را به ضعف دچار کند، چه ضعف اقتصادی (استثمار) چه سیاسی (استبداد) چه ملی (استعمار) و چه فکری و روحی و اخلاقی (استحمار) و چه در آن واحد، همه‌اش با هم و چه اشکال دیگری که شاید بعدها اختراع کنند، استضعاف است و قربانیان آن طبقه مستضعفین را بوجود می‌آورند» (م. آ - ج ۲۰ - ص ۲۴۹ - سطر ۴ به بعد).

سابعاً شریعتی در تبیین استراتژی یا راهبرد اصلاح انقلابی خودش و اقبال بر این باور است که «موتور این استراتژی مردم می‌باشند» و لذا در این رابطه است که «استراتژی دینامیک از نگاه او آن استراتژی است که از مردم و یا به عبارت بهتر از پائین تکوین پیدا کند، نه از بالا توسط احزاب و دستگاه‌های قدرت حاکم».

باری، بدین ترتیب است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که از نظر شریعتی «هر گونه استراتژی و راهبرد حرکت از بالا چه توسط حزب باشد و چه توسط دستگاه قدرت حاکم حتی در راستای اصلاح‌طلبی درون جامعه هم باشد، محکوم به شکست می‌باشد». لهذا، در این رابطه است که او می‌گوید:

«سید جمال نمی‌تواند به این دل خوش کند که در حوزه علم یا زاویه عبادت به کشف و کرامات عرفانی و مقامات زهد و ریاضت و تحقیقات عمیق و موشکافی‌های دقیق در کلام و اصول و حکمت مشغول شود. اقبال، نمی‌تواند پس از اخذ دکترای فلسفه، در بازگشت از انگلستان در جامه یک فیلسوف عمیق جهانی باشد،... وی فیلسوف نابغه است و در جامعه‌ای بی‌سواد و عقب‌مانده که درکش نمی‌تواند کرد، اما نه منزوی می‌شود و نه متواری، زیرا در عین حال یک روشنفکر است. وی بر همین مردم مبعوث است. فلسفه خودی او یک تئوری فلسفی تخصصی نیست، یک روح انقلابی است که باید در کالبد جامعه بدمد. یک تحول روشنفکرانه هرگز نمی‌تواند در حصار محدود تحصیلکرده‌ها محدود شود. روشنفکر باید از برج عاج خویش به میان مردم فرود آید زیرا به قول شاندل (خود شریعتی) در آنجا که مردم حضور ندارند از مردم سخن گفتن یا دروغ است یا عبث» (م. آ - ج ۲۰ - ص ۳۶۹ - سطر ۳).

تر سوم - جریان‌های جامعه سیاسی داخل و خارج از کشور و همچنین کنش‌گران جنبش‌های مطالباتی سه مؤلفه‌ای (مدنی و صنفی و سیاسی) جامعه ایران در مقطع کنونی «نباید با مطلق کردن هدف و آرمان‌های خود موضوع تعیین استراتژی و یا تعیین مسیر حرکت به صورت مشخص و کنکرت، به حاشیه و امر فرعی بدل کنند». برای فهم جوهر و محتوای تر سوم لازم است که عنایت داشته باشیم که:

۱ - تکوین و رشد و اعتلای جنبش‌ها خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین در جامعه، «یک پدیده عینی و اجتماعی می‌باشند که به صورت دینامیک و خارج از اراده فردی و حزبی و قدرت حاکم شکل می‌گیرند و بدون تردید تمامی این جنبش‌های دینامیک و حتی خیزش‌های متمیزه و بی‌سرهم در تحلیل نهائی از عمیق‌ترین مسائل اجتماعی سر بلند می‌کنند» اما آنچه در این رابطه حائز

اهمیت می‌باشد اینکه «هر کدام از این جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و تکوین یافته از پائین در چارچوب نوع خاصی از استراتژی که برای خود تعریف می‌کنند، تلاش می‌نمایند تا توسط آن استراتژی، مسیر حرکت خود برای رسیدن به هدف و مطالبات کوتاه‌مدت و میان‌مدت و درازمدت خود تعریف نمایند». لذا در همین رابطه است که باید بگوئیم که «ضرورتاً استراتژی یا مسیر نیل به اهداف و مطالبات جنبش‌های مختلف چه در عرصه اقتصادی و چه در عرصه اجتماعی و مدنی و چه در عرصه سیاسی مشترک و متشابه نیستند»؛ زیرا بعضی ممکن است از طریق استراتژی خیابانی، مسیر حرکت خود را به مطالبات از پیش مشخص شده دنبال نمایند و بعضی دیگر ممکن از طریق مشی و استراتژی و مسیر اعتصاب راه رسیدن به هدف و مطالبات خود را دنبال نمایند و بعضی ممکن است به صورت ترکیبی خیابان و کارخانه مسیر حرکت خود را دنبال نمایند و بعضی هم ممکن است تنها توسط نافرمانی مدنی این مسیر را برای حرکت جهت رسیدن به مطالبات خود دنبال کنند.

به عنوان مثال، در رویکرد اصلاح‌طلبانه بعضی ممکن است تنها بر پایه صندوق‌های رأی حکومتی و انتخابات مهندسی شده رژیم مطلقه فقه‌حاکم، استراتژی و مسیر نیل به مطالبات خود را دنبال نمایند و یا در جریان‌های سرنگون‌طلبانه بعضی ممکن است از طریق کودتا یا تکیه بر قدرت‌های خارجی و حمله نظامی امپریالیستی به کشور مسیر حرکت خود جهت نیل به اهداف و مطالبات خود را تعریف نمایند و بعضی ممکن است از طریق تجزیه‌طلبی و مطلق کردن ناسیونالیسم قومی مطالبات و اهداف خود را دنبال نمایند و آنچنانکه در جنبش‌های چریک‌گرائی شاهد هستیم، بعضی ممکن است که از طریق اسلحه و ارتش خلقی و چریک‌گرائی و ترور و غیره مسیر نیل به اهداف خود را تعیین نمایند، بنابراین در یک جمع‌بندی کلی می‌توانیم نتیجه‌گیری

کنیم که «هر جریان و جنبشی که هدف و مطالباتی برای خود تعریف کرده است و در چارچوب آن هدف و مطالبات حرکت خود را تعریف و تبیین می‌نماید» پس از مشخص کردن هدف و مطالبات خود موظف است که استراتژی و مسیر خود را جهت رسیدن به آن هدف و مطالبات مشخص نمایند.

پر واضح است که در این رابطه باید عنایت داشته باشیم که «هرگز از خود هدف و مطالبات و آرمان‌ها به صورت خود بخودی استراتژی و مسیر رسیدن به آن مطالبات حاصل نمی‌شود» بنابراین، از اینجا است که «باید به استراتژی و مسیر حرکت جهت نیل به آن اهداف و مطالبات به عنوان یک امر جدی توجه بشود» چرا که اگر همراه با «مشخص کردن مطالبات و اهداف، استراتژی و مسیر رسیدن به آن اهداف و مطالبات مشخص نشود، اهداف و مطالبات تعیین شده به صورت آرمان‌هائی باقی می‌مانند و هرگز نمی‌توانند به واقعیت تبدیل بشوند». یکی از آسیب‌های جدی که پیوسته جنبش‌های مطالباتی جامعه ایران در سه عرصه اجتماعی و اقتصادی و سیاسی تهدید کرده و می‌کند، «موضوع مطلق کردن آرمان‌ها و اهداف و مطالبات و نادیده گرفتن جایگاه تعیین استراتژی و مسیر حرکت برای رسیدن به آن اهداف می‌باشد که البته این آفت باعث ناکامی و انحراف و شکست در حرکت این جنبش‌های سه مؤلفه‌ای می‌گردد». همچنین این آفت باعث می‌گردد، «تا شرایط برای نفوذ جریان‌های بیرونی جهت راهبری و رهبری و هژمونی این جنبش‌ها هم فراهم بشود.»

ادامه دارد

«استراتژی اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران

(چه در فاز سازمانی و عمودی آرمان مستضعفین و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین)

در بوته پراکسیس سیاسی، اجتماعی و تشکیلاتی کنش‌گران

جنبش پیشگامان، چه دستاوردی به همراه داشته است؟

جامعه بزرگ ایران فراهم می‌گردد». بدون تردید، «خود مدل دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (به عنوان برنامه درازمدت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) سنتز همان پارادایم تطبیقی حاکم بر عمل و نظر کنش‌گران جنبش پیشگامان می‌باشد.»

ثالثاً در حرکت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز تا کنون (از سال ۱۳۵۵ الی الان) چه در فرایندهای درونی و برونی و چه در فاز سازمانی و عمودی آرمان مستضعفین ایران و فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران در کادر همین پارادایم تطبیقی، پیوسته کنش‌گران جنبش پیشگامان تلاش کرده‌اند تا به آگاهی‌گری و گفتمان‌سازی و کسب هژمونی گفتمانی و سازمان‌یابی در جامعه ایران بپردازند و توسط آن موضوع استقرار دموکراسی سه مؤلفه‌ای (دموکراسی سیاسی و دموکراسی اقتصادی و دموکراسی اجتماعی) را به عنوان مسئله ضرور و مبرم جامعه امروز ایران بدل سازند؛ و این حقیقت را نهادینه کنند که «در جامعه ایران توسعه دموکراسی عمیقاً با عدالت اجتماعی در هم آمیخته

ثانیاً در طول عمر حرکت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (از سال ۱۳۵۵ الی الان) چه در فرایندهای درونی و برونی و چه در فاز سازمانی و عمودی آرمان مستضعفین ایران و فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران، کوشش همه جانبه ما در راه اشاعه دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات توسط عضله نیرومند جنبش‌های و شوراها و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل و فراگیر و همه جانبه کل جامعه ایران چه در جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط جدید و چه در جبهه اردوگاه بزرگ کار و زحمت پائینی‌های جامعه بزرگ ایران) بوده است؛ و پیوسته ما بر این باور بوده‌ایم که «همه جامعه ایران به عنوان کنش‌گران اصلی از طریق دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به صورت مستقیم و بی‌واسطه در عرصه مدیریت سه قدرت سیاسی و اقتصادی و اطلاعاتی به صورت دموکراتیک و عادلانه یا برابر می‌توانند اعمال حاکمیت کنند و می‌توانند، با تکیه همزمان بر دموکراسی مستقیم و دموکراسی مشارکتی و دموکراسی نمایندگی، تمامی دستگاه‌های بوروکراتیک سرمایه‌داری یا لیبرالیسم اقتصادی و لیبرالیسم سیاسی را به چالش ساختاری بکشند؛ و اعمال حاکمیت مستقیم اکثریت مطلق جامعه بزرگ ایران از طریق شوراها و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین به مثابه نهادهای مقننه و مجریه مادیت بخشند.»

باری، «توسط دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) است که شرایط برای حق رأی همگانی برابر و مستقیم تمامی مردم ایران (فارغ از هرگونه تبعیض جنسیتی، تبعیض قومی و مذهبی، تبعیض نژادی و سیاسی و اجتماعی و غیره) تحمیل شده بر مردم نگون‌بخت ایران توسط رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در طول ۴۳ سال گذشته) ممکن می‌گردد و آزادی نامحدود عقیده و بیان و نشر، آزادی مطبوعات، اینترنت و شبکه‌های اجتماعی، آزادی تشکل و فعالیت احزاب و سازمان‌های سیاسی و اتحادیه‌های کارگری و شوراها و کلیه تشکل‌های صنفی و دموکراتیک، آزادی تجمع، تظاهرات و اعتصاب برای همه گروه‌های اجتماعی

است و بدون تأمین عدالت اجتماعی، پیشبرد موضوع دموکراسی سه مؤلفه‌ای در جامعه بزرگ ایران امری غیر ممکن می‌باشد؛ چراکه در کشور ایران «به خاطر رشد لجام گسیخته سرمایه‌داری رانتی و نفتی و وابسته، شکاف طبقاتی عمق بی‌سابقه‌ای پیدا کرده است و فقر و بیکاری و فاصله فقر و ثروت به نحو بی‌سابقه‌ای گسترش پیدا کرده است و همین امر باعث گردیده که مردم ایران هم نان بخواهند و هم آزادی» یعنی «در جامعه امروز ایران نه می‌توان به بهانه آزادی، نان را از آنان گرفت و نه می‌توان به بهانه نان، از آزادی محروم‌شان ساخت» و از اینجا است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که «در جامعه امروز ایران، دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) یا پیوند دموکراسی با عدالت اجتماعی به خواست مشترک وسیع‌ترین طبقات و گروه‌های اجتماعی جامعه بزرگ ایران تبدیل شده است.»

رابعاً در حرکت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز تا کنون (از سال ۱۳۵۵ الی الان) چه در فرایندهای درونی و برونی و چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران، در کادر همین رویکرد تطبیقی (برعکس رویکرد انطباقی مدل‌های مارکسیستی که در راستای تبیین برتری بخش‌های از جامعه یا طبقه مشخصی از جامعه ایران با ایده‌آلیزه و قدسی کردن طبقه کارگر و شیفتگی ارتدوکسی نسبت به آنها به طرح تحلیل‌های غیر واقعی از توان و پتانسیل میدانی و بالفعل کارگری و تعریف جریان خود و تاسی از نظریه‌های انتزاعی کلاسیک مارکسیستی نیمه دوم قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم اروپا، به عنوان گردانی از ارتش جهانی پرولتاریا می‌پردازند)، «کنش‌گران جنبش پیشگامان پیوسته مدافع منافع جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین مطالبه‌محور سه مؤلفه‌ای مدنی و صنفی و سیاسی اردوگاه عظیم مستضعفین بالنده ایران (چه در جبهه آزادی‌خواهانه طبقه جدید و چه در جبهه برابری‌طلبانه

اردوگاه کار و زحمت پائینی‌های جامعه ایران) اعم از جنبش کارگری، جنبش دانشجویی، جنبش معلمان، جنبش زنان، جنبش اقلیت‌های قومی و مذهبی، جنبش بازنشستگان، جنبش کارمندان و مزدبگیران و غیره بوده‌اند» و پیوسته «به جای رویکرد صرف طبقاتی (مانند رویکرد مارکسیست‌های وطنی در ۸۰ سال گذشته از شهریور ۲۰ الی الان) با رویکرد اردوگاهی به تحلیل این جنبش‌های مطالبه‌محور دینامیک صنفی و مدنی و سیاسی پرداخته‌اند؛ به عبارت دیگری «در متد و روش تبیینی و تحلیلی کنش‌گران جنبش پیشگامان رویکرد اردوگاهی جایگزین رویکرد طبقه‌ای شده است» و در خصوص «برتری بخش‌هایی از جامعه ایران (مثل طبقه کارگر ایران) کنش‌گران جنبش پیشگامان با رویکرد واقع‌گرایانه، پتانسیل و توان بالفعل و بالقوه طبقه کارگر ایران را پیوسته در عرصه میدانی معیار قضاوت خود قرار داده‌اند». لذا «پس از نقد و آسیب‌شناسی جنبش کارگری ایران (در طول ۸۰ سال گذشته و بخصوص در ۴۳ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) بوده است که در مقایسه میدانی با دیگر جنبش‌های دموکراتیک و اجتماعی جامعه ایران، جایگاه اجتماعی و طبقاتی و سیاسی طبقه کارگر ایران را به صورت کنکرت و مشخص تعریف کرده‌اند.»

باری، در همین رابطه بوده است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز الی الان در چارچوب همان رویکرد تطبیقی خود، «برای هیچکدام از این جنبش‌های دینامیک صنفی و مدنی و سیاسی تکوین یافته از پائین جامعه بزرگ ایران معتقد به ارزش‌های ذهنی و قدسی ایده‌آلیزه شده و جبری از قبل مقدر شده تاریخی و اجتماعی نیست، اگر چه در این رابطه به شرایط عینی اجتماعی - اقتصادی مشخص و کنکرت گروه‌های اجتماعی به عنوان یک فاکتور در برابر شرایط ذهنی تکیه می‌کند، ولی هرگز شرایط عینی را مطلق نکرده و شرایط ذهنی را در پای شرایط عینی ذبح نمی‌کند.» خامساً در حرکت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز تا کنون (از سال ۱۳۵۵ الی الان) چه در فرایندهای درونی و برونی و چه در فاز سازمانی و عمودی آرمان مستضعفین

ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران در چارچوب رویکرد تطبیقی مان با تاسی از رویکرد تطبیقی معلم کبیرمان شریعتی به دموکراسی و سوسیالیسم که می‌گوید:

«سوسیالیسم و دموکراسی دو موهبتی است که ثمره پاک‌ترین خون‌ها و دستاورد عزیزترین شهیدان و مترقی‌ترین مکتب‌هایی است که اندیشه روشنفکران و آزادی‌خواهان و عدالت‌طلبان به بشریت این عصر ارزانی کرده است» (م. آ- ج ۲۲- ص ۲۲۰).

تکیه و اعتقاد ما به دموکراسی و سوسیالیسم به مثابه دستاوردهای همه بشریت بوده است و البته روی آوردن عمیق و خلاق ما به این دو مؤلفه در چارچوب مدل دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) باز در چارچوب «باورمندی عمیق ما به اصل عدالت اجتماعی و باورمندی ما به پیوند دموکراسی سه مؤلفه‌ای با عدالت اجتماعی (و اعتقاد ما به اینکه بدون دموکراسی سه مؤلفه‌ای هرگز نمی‌توان به عدالت اجتماعی تکوین یافته از پائین و نهادینه شده در جامعه بزرگ ایران دست پیدا کرد) می‌باشد».

ساده‌تر حرکت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز تاکنون (از سال ۱۳۵۵ الی الان) چه در فرایندهای درونی و برون‌ی و چه در فاز عمودی و یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران، ما در چارچوب همین رویکرد تطبیقی «نه تنها هرگز سوسیالیسم را مانند سوسیالیسم مارکسی و سوسیالیسم لنینی در چارچوب پارادایم دیکتاتوری طبقه‌ای یا دیکتاتوری حزبی و یا دیکتاتوری نخبگان و یا تزریق شده و تحمیل شده از بالا تبیین نکرده‌ایم، بلکه برعکس به تاسی از معلم کبیرمان شریعتی، ما سوسیالیسم را به صورت جامعه‌محور (نه طبقه‌محور و نه حزب‌محور و نه دولت‌محور) به صورت دموکراتیک در کادر پارادایم دموکراسی سه مؤلفه‌ای تبیین کرده‌ایم».

سابقاً در کادر همین رویکرد تطبیقی بوده است که جنبش

پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز تاکنون (از سال ۱۳۵۵ الی الان) «هم سوسیالیسم و هم دموکراسی را به مثابه یک فرایند انتخابی و آگاهانه جامعه تعریف و تبیین کرده است، نه امری جبری و تاریخی». به بیان دیگر در رویکرد تطبیقی ما از آغاز تاکنون (از سال ۱۳۵۵ الی الان) «هم دموکراسی و هم سوسیالیسم باید توسط جامعه به صورت انتخابی و آگاهانه ساخته بشود و دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (توزیع دموکراتیک و عادلانه و اجتماعی قدرت سیاسی، قدرت اقتصادی و قدرت اطلاعات) باید با عضله نیرومند اردوگاه عظیم مستضعفین بالنده جامعه بزرگ ایران (جامعه عظیم جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و مستقل تکوین یافته از پائین) به عنوان یک فرایند انتخابی و آگاهانه در جامعه از پائین تکوین پیدا کند».

باری، بدون تردید جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آغاز تاکنون (از سال ۱۳۵۵ الی الان) چه در فرایندهای درونی و برون‌ی و چه در فاز عمودی یا سازمانی آرمان مستضعفین ایران و چه در فاز افقی یا جنبشی نشر مستضعفین ایران در راستای بسترسازی برای شرایط گذار از سرمایه‌داری نفتی و رانتی و وابسته حاکم به دموکراسی سوسیالیستی، پیوسته و علی‌الدوام به صورت دو مؤلفه‌ای سلبی و ایجابی مبارزه کرده است. لذا در این رابطه بوده است که پیوسته و علی‌الدوام «مهم‌ترین فاکتور در عرصه دستیابی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به اهداف و برنامه‌های کوتاه‌مدت و میان‌مدت و درازمدت خود، فاکتور استراتژی آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی می‌دانیم که از همان آغاز با رویکرد تطبیقی و در کادر تحلیل مشخص از شرایط مشخص جامعه ایران به لحاظ فرهنگی، تاریخی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی، این استراتژی (آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد انقلاب اصلاحی یا انقلابی) را از معلم کبیرمان شریعتی وام گرفته‌ایم؛ چراکه او در تبیین استراتژی حرکت خودش و اقبال بر همین مدل استراتژی (آگاهی‌بخش و جنبشی با رویکرد اصلاح انقلابی یا انقلاب اصلاحی) تکیه می‌کند.

ادامه دارد

«نبرد گفتمان‌ها»

در تاریخ ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول خواهانه جامعه بزرگ ایران

در «گفتمان دموکراسی سوسیالیستی شریعتی (اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی هم در جبهه سلبی با شعار نفی زر و زور و تزویر و هم در جبهه ایجابی با شعار آگاهی، آزادی و برابری) فاعل اجتماعی فقط مردم و جامعه است نه نخبگان از روشنفکران تا روحانیت و غیره».

ثانیاً «گفتمان خمینی یک گفتمان مذهب محور می باشد نه انسان محور». به بیان دیگر «در گفتمان خمینی همه چیز در راستای اسلام فقهاتی دگماتیست مورد باور او معنی پیدا می کند و انسان و جامعه هم تنها در ترازوی اسلام فقهاتی او معنی دارد». یادمان باشد که در ۱۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ خمینی در هواپیما (در زمانی که از فرانسه به ایران می آمد) وقتی که خبرنگار خارجی از او پرسید که شما امروز قدرتمندترین شخصیت ایران هستید از بازگشت به ایران چه احساسی دارید؟ زمانی که صادق قطب زاده پرسش خبرنگار را برای خمینی ترجمه کرد و از خمینی پرسید که حالا چه احساسی دارید؟ خمینی می گوید: «هیچ» این «پاسخ هیچ خمینی، یک واقعیتی بود که جوهر گفتمان فقهی خمینی را به نمایش

باری، آنچه که در یک نگاه کلی می توان در خصوص تفاوت بین گفتمان های پیشامشروطیت با گفتمان های پسامشروطیت و به ویژه گفتمان پساشهریور ۲۰ و بالاخص گفتمان های پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲ مطرح کرد اینکه در عرصه گفتمان های پیشامشروطیت اعم از گفتمان مدرن سازی و یا گفتمان تمدن خواهی و یا گفتمان قانون گرائی و یا گفتمان عدالت خواهانه اجتماعی، منهای اینکه همه این گفتمان ها در تحلیل نهائی در عرصه تغییر خواهی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و اجتماعی و حاکمیت قانون و آزادی اندیشه بیان و مطبوعات و اصلاحات ساختاری سیاسی و اجتماعی وجه مشترکی داشتند، از همه مهمتر اینکه همه این گفتمان های پیشامشروطیت سمت سوی واحدی در حرکت داشتند و در نتیجه به خاطر همین سمت سوی واحد بود که باعث گردید که برآیند حرکت همه آنها در تحلیل نهائی به تکوین گفتمان مشروطیت و همچنین انقلاب مشروطیت (۱۲۸۴ تا ۱۲۸۸) بیانجامد؛ تا آنجا که آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم در آئینه مشروطیت و گفتمان مشروطیت ما حتی «نمی توانیم دآوری کنیم که از میان گفتمان های پنج گانه پیشامشروطیت کدامیک یک نقش کلیدی داشته اند»؛ و لذا در این رابطه است که تنها ما می توانیم بگوئیم که «چه گفتمان مشروطیت و چه انقلاب مشروطیت نسبت به پنج گفتمان پیشامشروطیت صورت یک سنتز جدید داشته اند»؛ به بیان دیگر تنها ما می توانیم بگوئیم که «گفتمان مشروطیت و انقلاب مشروطیت صورت سنتز جدیدی از ترکیب دیالکتیکی پنج گفتمان پیشامشروطیت داشته است» اما برعکس «گفتمان پیشامشروطیت در گفتمان پساشهریور ۲۰ و به خصوص پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲ موضوع صورت دیگر دارد». چرا که «مهم ترین مشخصه گفتمان های پسامشروطیت (در دو فرایند پساشهریور ۲۰ و پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲) غیر هم سو و گاه متضاد هم بوده اند». جوهر این گفتمان ها برای مثال در مقایسه بین گفتمان فقهی خمینی و گفتمان اسلام سوسیالیستی با رویکرد تطبیقی شریعتی (در فرایند پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲) هیچگونه سنخیتی و وجه تشابهی وجود ندارد. چرا که:

اولاً «گفتمان فقهی خمینی، فقیه محور می باشد» و در نظریه استبداد ساز ولایت فقیه او «تنها فاعل سیاسی و فاعل اجتماعی و فاعل حاکمیت و قدرت که هم مشروعیت آسمانی دارند و هم از نظر او صلاحیت کلامی و فقهی و سیاسی اجتماعی دارند اهل فقه و فقیهان حوزه های فقهی شیعه می باشند» اما برعکس

می‌گذاشت»؛ و شاید اگر بخواهیم تمامی گفتمان فقهی خمینی را در یک داوری خلاصه کنیم باید در «همین پاسخ هیچ‌او به خبرنگار خارجی تکیه نکنیم». چرا که در «گفتمان فقهی خمینی، توده‌ها و انقلاب و تحول جایی ندارند، آنچه برای او مهم بود، تنها و تنها اجرای احکام فقهی حوزه‌های فقهی بوده است و لا غیر» اما برعکس برای شریعتی و در کادر گفتمان اسلام سوسیالیستی با رویکرد تطبیقی‌اش «این گفتمان انسان‌محور است نه فقه‌محور». همچنین «این گفتمان عدالت‌محور است، نه فقیه‌محور» و باز «این گفتمان مستضعفین‌محور است نه حکومت‌محور» و باز «این گفتمان جنبش‌محور است نه روحانیت‌محور» و باز «این گفتمان آرمان‌محور است نه قدرت‌محور».

در صورتی که برعکس گفتمان شریعتی، «گفتمان فقهی خمینی حکومت‌محور است نه جنبش‌محور». گفتمان خمینی «روحانیت‌محور است نه مستضعفین‌محور». گفتمان خمینی «فقیه‌محور است نه انسان‌محور» در گفتمان خمینی «انسان برای فقه و احکام فقهی تعریف می‌شود، نه احکام فقهی برای انسان» و به قول عیسی مسیح (آنچنانکه در انجیل آمده است) «این‌ها انسان را برای شنبه می‌خواهند، نه شنبه برای انسان» و در همین رابطه بود که خمینی در چارچوب گفتمان فقهی خودش می‌گفت: «اقتصاد مال خرهاست، نه مال انسان‌ها». همچنین در همین رابطه بود که خمینی می‌گفت: «ما برای خربزه انقلاب نکردیم». البته همین خمینی در ۱۲ بهمن ماه سال ۵۷ وقتی که در بهشت زهرا با رویکرد پوپولیستی به دنبال یارگیری و جلب مردم ایران برای مقابله آلترناتیوی قدرت با رژیم پهلوی بود. به جای «گفتمان فقهی‌اش، بر گفتمان پوپولیستی‌اش تکیه می‌کرد و در آنجا همه شعار برق مجانی و آب مجانی و اتوبوس مجانی و زمین مجانی می‌داد» اگر چه هیچکدام از آنها را هم اجرا نکرد و اصلاً یادش رفت که به مردم ایران آن همه وعده داده است، ولی پس از آنکه «خمینی بر دوش همین مردم سوار شد و عکسش را بر سطح کره ماه چسباند و قدرت خودش را نهاده‌ینه کرد، آنجا بود که گفتمان فقهی

خودش را جایگزین گفتمان پوپولیستی قبلی‌اش کرد» و این بار برعکس بهشت زهرا بهمن ماه سال ۵۷ می‌گفت: «اقتصاد مال خرها است» و یا «مردم برای خربزه انقلاب نکرده‌اند» و یا می‌گفت: «آن زندانیان سیاسی که به دست ما اعدام و کشته شده‌اند، این‌ها انسان نبودند این‌ها سبب بودند».

باری، در این رابطه است که می‌توانیم تفاوت‌های بین گفتمان‌های پیشامشروطیت و پسامشروطیت (در دو روند پساشهریور ۲۰ و پساکودتای ۲۸ مرداد) یعنی در طول ۱۵۰ سال حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ ایران اینچنین فرموله نمائیم:

اول- در گفتمان عدالت‌خواهانه و آزادی‌طلبانه پسامشروطیت «عدالت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در چارچوب رهائی انسان‌ها از قدرت‌هایی که (ستم‌گرانه و با زنجیر طبقاتی، جنسیتی، نژادی، قومی، فرهنگی) جامعه ایران را به یک جامعه زیردست بدل ساخته‌اند، معنی می‌شود» بنابراین در همین رابطه است که در این دست گفتمان‌ها، «عدالت اجتماعی و دموکراسی به معنای برابری انسان‌ها در تمام ابعاد می‌باشد» در صورتی که در «گفتمان‌های پیشامشروطیت عدالت‌خانه (که شعار اولیه کنش‌گران انقلاب اول مشروطیت بود) یا عدالت به معنای حاکمیت قانون و انجام اصلاحات اجتماعی - سیاسی معنی می‌شد». در همین رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که «جوهر گفتمان دموکراسی سوسیالیستی (سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی از دو زاویه سلبی و ایجابی و یا شعار عدالت‌خواهانه و دموکراسی‌طلبانه) شریعتی، تنها با برابری و رهائی جامعه و رهائی انسان قابل تعریف می‌باشد نه با چیز دیگر».

باری، در این رابطه بود که «شریعتی در چارچوب گفتمان عدالت‌خواهانه و آزادی‌طلبانه خود به دنبال یک جامعه ایده‌آل انسانی در انطباق با هنجاری‌های عقلانیت و برقراری برابری میان انسان‌ها از هر جنس، قومیت و مهم‌تر از همه طبقات مختلف جامعه بزرگ و رنگین‌کمان ایران بود». همچنین «مبارزه برای آگاهی و آزادی و برابری، شعار

محوری ایجابی گفتمان اسلام سوسیالیستی با رویکرد تطبیقی و یا دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای شریعتی بود» آنچنانکه او «به صورت استراتژیک، این شعار ایجابی سه مؤلفه‌ای آگاهی و آزادی و برابری را در کنفرانس‌های قاسطین، مارقین و ناگتین تبیین می‌نماید.»

دوم - در چارچوب «گفتمان‌های آلترناتیوطلب (پسامشروطیت) چه در جبهه مذهبی‌ها و چه در جبهه غیر مذهبی‌ها و یا مارکسیست‌ها و چه در جبهه ملی‌گراها همه این‌ها در عرصه میدانی و کسب قدرت سیاسی برای خود در صدد نابودی و انهدام رقیب و نفی حق حیات برای آن‌ها هستند» چرا که همه آنها مانند خمینی و حواریونش «تنها خودشان را جریان سزاوار و بایسته و تجلی حقیقت مطلق می‌دانند و نیروهای رقیب را ناحق، مرتد، محارب و باغی و یا وطن‌فروش و بورژوا و یا کافر و منافق می‌دانند». پر پیداست که در این رابطه تفاوتی بین رویکردهای مختلف وجود ندارد، حتی اگر در لحظه‌ای معین زور و امکانات نابودی و انهدام کامل رقبای سیاسی خود را نداشته باشند، ولی به محض فراهم شدن امکانات به این امر مهم اقدام خواهند کرد؛ اما برعکس «گفتمان‌های آلترناتیوطلب، در گفتمان‌های آگاهی‌بخش و روشنگر (مثل گفتمان شریعتی) حتی اگر هیچ زمینه مشترک میان ما و آنها هم وجود نداشته باشد و اگر هیچ راه حل عقلانی برای حل اختلافات هم وجود نداشته باشد، باز هم کنش‌گران گفتمان‌های آگاهی‌بخش، مشروعیت مخالفین خودشان را به رسمیت می‌شناسند و از حقوق اجتماعی و انسانی و سیاسی آنها دفاع و حمایت می‌کنند و به رویکرد دموکراتیک در این رابطه تکیه می‌کنند؛ و به همین دلیل بود که دیدیم که در شرایطی که شیخ مرتضی مطهری در چارچوب گفتمان فقهی خودش می‌گفت: «که سرمایه‌داری و مارکسیسم دو لبه یک قیچی هستند و باید با هر دو با شدت مبارزه کرد» شریعتی در کادر گفتمان دموکراسی - سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای خودش می‌گفت: «دشمن اصلی ما سرمایه‌داری و استبداد شاه است، در این مسیر مارکسیست‌ها رقیب ما هستند نه دشمن

ما.»

باز در همین رابطه بود که شریعتی در چارچوب تبیین دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای خودش می‌گفت:

«سوسیالیسم و دموکراسی دو موهبتی هستند که ثمره پاک‌ترین خون‌ها و دستاورد عزیزترین شهیدان و مترقی‌ترین مکتب‌هایی است که اندیشه روشن‌فکران و آزادی‌خواهان و عدالت‌طلبان به بشریت ارزانی کرده است» (م. ج. آ. ۲۲ - ص ۱۳).

به بیان دیگر «در رویکرد شریعتی، ما همه در زمین مشترک تنها با حل اختلاف‌ها از راه دموکراتیک می‌توانیم دشمن اصلی را به زانو درآوریم». طبیعی است که با چنین رویکردی «اختلاف میان نیروهای سیاسی از طریق توسل به خشونت حل نمی‌شود». فاجعه کودتای اپورتونیست‌ها در سازمان مجاهدین خلق در سال‌های ۵۲ تا ۵۵ مولود و سنتز همین رویکرد انحرافی بود که «آن‌ها در چارچوب گفتمان آلترناتیوطلبانه و چریک‌گرایانه مدرن می‌خواستند از طریق توسل به خشونت حتی تضادهای درون تشکیلاتی خود را حل نمایند.»

یادمان باشد که در گفتمان‌های آلترناتیوطلبانه پسامشروطیت برعکس گفتمان‌های آگاهی‌بخش و رهائی‌بخش «هدف کنش‌گران آن گفتمان‌ها چه در گفتمان‌های راست و چه در گفتمان‌های چپ آن، تنها کسب قدرت و تسخیر یا مشارکت در قدرت با حاکمیت می‌باشد»؛ اما برعکس در «گفتمان‌های آگاهی‌بخش و رهائی‌بخش هدف کنش‌گران، نه تنها کسب قدرت سیاسی و تسخیر دولت نیست، بلکه به دنبال امر اصلاح حیات اجتماعی از پائین به دست خود جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین می‌باشد» و از اینجا است که «کنش‌گران گفتمان‌های آگاهی‌بخش در راستای عملیاتی کردن رویکرد دموکراتیک خودشان تلاش می‌کنند تا گفتمان و رویکرد خودشان را به صورت یک فرهنگ در جامعه نهادینه کنند.»

ادامه دارد

«عمودی یا سازمانی» آرمان مستضعفین ایران و

«افقه یا جنبشی» نشر مستضعفین ایران

کدام است؟

۱۴

قبلی هرگز نمی توانسته تنها توسط گفتمان استبدادساز ولایت فقیه خمینی و با قدرت سرکوب و تیغ و داغ و درفش تا این اندازه تبعیض جنسیتی به صورت یک طرفه بر زنان ایرانی تحمیل بکند. داستان دختران خیابان انقلاب شاهی بود بر این نمایش، این خوی مردسالاری جامعه ایران زیرا در زمانی که «در آذر و دی ماه سال ۹۶ زنان حجاب های خودشان را به صورت نمادین بر سر چوب کرده بودند، مردان ایرانی که دور آنها جمع شده بودند نه تنها هیچگونه حمایتی از آنها نمی کردند حتی با برخورد های لات منشانه مبارزه آنها را به مسخره می گرفتند» و البته همین «حرکت فردگرایانه و عدم حمایت جامعه ایران و مردان از آنها باعث گردید که حرکت دختران خیابان انقلاب به بن بست و شکست بیانجامد». هر چند که چند نفر از آنها هنوز در حال پرداختن هزینه آن مبارزه فردی می باشند.

باری، در تحلیل نهائی آنچه در این رابطه می توانیم بگوئیم اینکه «تا زمانی که توسط فرهنگ دموکراتیک نتوانیم مردسالاری نهادینه شده در جامعه ایران را به چالش همه جانبه بکشانیم،

در این رابطه نباید فراموش کنیم که تبعیض جنسیتی و حشتناکی که در طول ۴۲ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر زنان مظلوم ایران تحمیل شده است، دو ریشه دارد نه یک ریشه:

«ریشه اول بدون تردید اسلام دگماتیست فقهاتی زن ستیز رژیم مطلقه فقهاتی است که اصلاً از ریشه مخالف زن است و زن ایرانی را به عنوان شهروند درجه دوم تعریف می کند و تمامی تبعیض های اجتماعی و سیاسی و حقوقی و قضائی و اقتصادی بر زن نگون بخت ایرانی با سرنیزه تحمیل می نمایند.»

«ریشه دوم تبعیض جنسیتی تحمیلی بر زن ایرانی، خود جامعه و خود مردان ایرانی هستند که بر مردسالاری و برتری مرد بر زن در جامعه ایران اعتقاد دارند و حاضر به حقوق برابری زن و مرد یا عدالت جنسیتی در جامعه ایران نیستند» و البته این آفت بر تمامی گروه های اجتماعی جامعه ایران (از کارگران تا کشاورزان و حاشیه نشینان و طبقه متوسط شهری) حاکم می باشد؛ و خود این آفت مردسالاری آنچنان در جامعه ایران نهادینه شده است که حتی بخش بزرگی از زنان ایران هم بران باور و اعتقاد پیدا کرده اند.

به همین دلیل است که شاهدیم که در طول ۴۲ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی «نه تنها مردان در جنبش زنان و در دفاع از حقوق انسانی و شهروندی زنان ایران شرکت نمی کنند، بلکه ما در طول ۴۲ سال گذشته حتی با یک جنبش سراسری زنان ایران هم روبرو نبوده ایم». طبیعی است که در چنین جامعه ای «بدون تحول فرهنگی بر پایه یک فرهنگ دموکراتیک که بتواند به صورت همه جانبه از حقوق انسانی و حق شهروندی زنان ایران دفاع تئوریک و نظری بکند هرگز و هرگز نمی توانیم از آزادی زنان ایران به عنوان شاخص دموکراسی دفاع بکنیم». به بیان دیگر «جامعه ایران تا زمانی که نتواند به فرهنگ دموکراتیک به صورت فراگیر و اجتماعی دست پیدا کند، هرگز نخواهد توانست به تبعیض جنسیت در جامعه ایران پایان بدهد»

یعنی حتی اگر این رژیم هم سرنگون بشود، «تبعیض جنسیت موجود با تغییر سیاست از بین نمی رود» و شاید بهتر باشد که موضوع را اینچنین مطرح کنیم که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۲ سال گذشته عمر خود بدون بسترهای عینی و ذهنی آماده اجتماعی

هرگز نه امکان تحقق حقوق انسانی و حق شهروندی برای زنان ایران به صورت فراگیر وجود دارد و نه بدون دستیابی به حقوق انسانی و رفع تبعیض جنسیتی و حق شهروندی زنان ایرانی امکان دستیابی به دموکراسی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی شدن سه مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی در جامعه ایران وجود دارد.»

۳ - از آنجائیکه بزرگ‌ترین آفتی که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۲ سال گذشته عمر خود در جامعه ایران ایجاد کرده است، «تزریق اخلاق فردی و اخلاق فقهی مبتنی بر تقلید و تعبد و تکلیف و اخلاق استبدادپذیری در جامعه ایران می‌باشد». پر واضح است که «تازمانی که این اخلاق استبدادپذیری و فردگرایانه و تکلیف‌محور و تعبدگرا مردم ایران از پائین به صورت همه جانبه به چالش کشیده نشود و به جای آن اخلاق جمعی و یا اخلاق استبدادستیز و یا اخلاق حق‌محور و یا اخلاق وفاداری جایگزین آن نشود امکان دستیابی و نهادینه شدن دموکراسی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی شدن سه مؤلفه قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی در جامعه ایران وجود ندارد» بنابراین، طبیعی است که باور داشته باشیم که «بدون تحول فرهنگی بر پایه یک فرهنگ دموکراتیک در جامعه بزرگ ایران نمی‌توانیم به تحول اخلاقی از پائین دست پیدا بکنیم.»

یادمان باشد که «پایه‌های نظام دموکراتیک در هر جامعه‌ای بر اخلاق دموکراتیک و اخلاق جمعی و وفاداری به یکدیگر و رعایت حقوق دیگران در خفا و آشکار استوار می‌باشد»، بنابراین در این رابطه است که می‌توانیم دآوری کنیم که «نماد اخلاق فقهاتی در جامعه امروز ایران به صورت دروغ و ریا درآمده است» و همین دو نماد دروغ و ریا در جامعه امروز ایران باعث شده است که «نظام اخلاقی در جامعه امروز ایران در حال فروپاشی کامل قرار بگیرد» و بدون تردید، با «فروپاشی نظام اخلاقی در جامعه ایران نظام اجتماعی و نظام فرهنگی هم به فروپاشی کامل کشیده می‌شود.»

تمامی فسادهای فراگیر و ساختاری و سیستمی رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۴۲ سال عمر این رژیم که به صورت امری متعارف درآمده است چه در عرصه اقتصادی و چه در عرصه سیاسی و غیره همه و همه «مولود همین نظام اخلاقی مبتنی بر دروغ و ریا فقهاتی حاکم می‌باشد». اضافه کنیم که مبانی اخلاق دموکراتیک

در دیسکورس اقبال و شریعتی استوار بر:

الف - برابری. ب - راست‌گوئی. ج - احترام به همگان. د - مسئولیت‌پذیری. ه - وفاداری نسبت به عهد پیمان‌های فردی و اجتماعی. و - رعایت حقوق همدیگر، می‌باشد.

در این رابطه است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که:

اولاً - در جامعه «عدالت و آزادی و پیشرفت بدون اخلاق اجتماعی و دموکراتیک حاصل نمی‌شود.»

ثانیاً - «اخلاق دموکراتیک، در جامعه بدون فرهنگ دموکراتیک اجتماعی شده از پائین حاصل نمی‌شود.»

ثالثاً - یک «نظام دموکراتیک تنها توسط نهادهای دموکراتیک در جامعه حاصل نمی‌شود، بلکه پیش از آن نیازمند به فرهنگ دموکراتیک و اخلاق دموکراتیک در آن جامعه می‌باشد.»

رابعاً - «تحول سیاسی و تحول دموکراتیک بدون تحول اجتماعی در آن جامعه امکان‌پذیر نمی‌باشد». آنچنانکه «تحول اجتماعی در جامعه از پائین بدون تحول فرهنگی امری غیر ممکن می‌باشد» و هرگز و هرگز «بدون تحول اخلاقی و بدون جایگزین کردن اخلاق دموکراتیک و اجتماعی به جای اخلاق دگماتیست و فردگرا و تکلیف‌محور و تعبدگرای فقهاتی امکان دستیابی به دموکراسی اجتماعی وجود ندارد» و صد البته «تحول اخلاقی هم تنها توسط توده‌ای و اجتماعی کردن فرهنگ دموکراتیک ممکن می‌باشد نه از راه دیگر.»

خامساً - آنچنانکه «بدون تحول فرهنگی بر پایه فرهنگ دموکراتیک اجتماعی شده، ما نمی‌توانیم در جامعه دموکراسی نهادینه شده داشته باشیم» قطعاً «بدون اخلاق جمعی دموکراتیک، امکان تحقق دموکراسی نهادینه شده در جامعه وجود ندارد.»

بنابراین از اینجا است که باید بگویم که مبانی دموکراسی در جامعه عبارتند از:

۱ - فرهنگ دموکراتیک.

۲ - اخلاق دموکراتیک.

پایان

بازتعریف «گفتمان دموکراسی»

در بستر کدامین از دو قرائت متفاوت و متضاد دموکراسی؟

«قرائت لیبرالیستی از دموکراسی؟» یا

«قرائت سوسیالیستی از دموکراسی؟»

جامعه‌شناسانه و عالمانه دارند؛ و کدام فاجعه بالاتر از این که سوسیالیسم از دست انسان قرن بیستم، آنچه را که در نظام سرمایه‌داری غربی هم به دست آورده است، برپاید تا آنجا که روشنفکران آزادی‌خواه، ضد استعمار و حتی سوسیالیست‌های کشورهای عقب‌مانده‌ای که از نظام فاشیستی و استعماری رنج می‌برند و با سرمایه‌داری در جنگ‌اند، برای فرار کشورهای سرمایه‌داری را انتخاب می‌کنند و این چه شرم‌آور است اندیشیدن به این فاجعه‌ها، هم سنگینی بار خودسازی و هم هوشیاری‌ای را که باید با آن همراه باشد، مشخص می‌کند و این درس بزرگ را به ما می‌آموزد که انقلابی شدن بیش از هر چیز مستلزم یک انقلاب ذهنی، یک انقلاب در بینش و یک انقلاب در شیوه تفکر ماست. انقلابی توام با این آگاهی که ثمره تجربه بزرگ تاریخ انسان است، این آگاهی که خداپرستی را آخوندیسم به ابتذال کشاند و سوسیالیسم را مارکسیسم به اکونومیسم جبری کور مادی بدل کرد و آزادی را سرمایه‌داری نقابی برای نفاق و فریب کرد» (ص ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶)

«درد انسان امروز این است که مقدس‌ترین آرمان‌های انسانی که در طول تاریخ حرکت، جنبش و شور ایجاد کرده و همه ارزش‌های انسانی که در این جهت شکل گرفته و بیشمار جهادها و شهادت‌ها را در همه نظام‌ها و در همه دوره‌ها در پی داشته است، به فرضیات فلان فیلسوف و نظریات فلان عالمی وابسته کرده‌اند که ساخت و پرورده قرن خویش، محیط اجتماعی خویش و وراثت فرهنگی خویش و مرحله تکامل علم در عصر خویش بوده است. فرضیات و نظریاتی که با گذر زمان تغییر می‌یابد، یا نفی می‌شود و یا در همان زمان نمی‌تواند مورد قبول ملت‌ها، طبقات و امت‌های دیگر قرار گیرد در حالی که همگی به اصالت این آرمان‌ها با همه توان خویش و ایمان خویش معترفند. سستی این پایه‌های فرضی به قدرت و اصالت بقای آن آرمان‌ها، صدمه می‌زند و پیروان آن آرمان‌ها را به تفرقه ذهنی و تعصبات فکری دچار می‌سازد. امروز می‌بینیم که چگونه توانسته‌اند از نیرومندترین قدرت معنوی انسان، به خصوص انسان‌های محروم یعنی مذهب برای مقاومت در برابر تحقق برابری و انقلاب ضد طبقاتی و ضد سرمایه‌داری و ضد مالکیت استثماری فردی استفاده کنند؛ و نیز چگونه توانسته‌اند خیلی از فلسفه‌های گوناگون و نظریات علمی را از جامعه‌شناسی گرفته تا بیولوژیک، برای محکوم کردن سوسیالیسم استخدام نمایند و چنین وانمود کنند که رسیدن به سوسیالیسم، یعنی رها کردن ارزش‌های اخلاقی، خداپرستی، آزادی و معنویت است؛ در صورتی که این مفاهیم تنها در یک جامعه بی‌طبقه و آزاد از صرع افزون‌طلبی فردی است که می‌تواند تحقق یابد و این مفاهیم تنها در نظام سرمایه‌داری است که قربانی شده‌اند و مسخ یا مسخره گشته‌اند. چنانکه در سوی دیگر می‌بینیم و چه غم‌انگیز است که به نام سوسیالیسم با خشونت غیر انسانی، آزادی فکری، آزادی علمی، آزادی ایمان، آزادی انتخاب و تنوع اندیشه‌ها و راه‌ها و ابتکارهای انسانی را نفی می‌کنند برای خویش توجیهات فیلسوفانه،

آنچه از گفته‌های فوق شریعتی برای ما قابل فهم است اینک:

اولاً شریعتی در عبارات فوق «دموکراسی و سوسیالیسم و آگاهی را چه در عرصه فردی و چه در عرصه اجتماعی در پیوند با یکدیگر تعریف می‌نماید و جدائی این سه مؤلفه از همدیگر را یک فریب می‌خواند.»

ثانیاً تأمل در عبارات فوق این حقیقت را برای ما واضح می‌سازد که «انتقاد شریعتی از دموکراسی بدون تردید انتقاد از دموکراسی با قرائت لیبرالیستی است نه انتقاد از دموکراسی با قرائت سوسیالیستی». همچنین «انتقاد شریعتی از سوسیالیسم، انتقاد از سوسیالیسم با قرائت مارکسیستی و طبقه‌ای و تکوین یافته از بالا توسط قدرت سیاسی است نه انتقاد از سوسیالیسم مستقیم و مشارکتی جامعه‌محور جنبشی تکوین یافته از پائین». به بیان دیگر «نبرد تئوریک شریعتی با لیبرالیسم برای دفاع از خود دموکراسی است، نه دفاع از سوسیالیسم». چراکه آنچنانکه در عبارات فوق از شریعتی دیدیم، او بر این باور است که «اولین قتل سرمایه‌داری و اولین قتل دموکراسی با قرائت لیبرالیستی خود دموکراسی می‌باشد»؛ زیرا لیبرالیسم به صورت عوام‌فریبانه تلاش می‌کند تا در راستای حفظ مالکیت خصوصی و نهادینه سیاسی و اقتصادی کردن نظام سرمایه‌داری دموکراسی را در پای سرمایه‌داری و طبقه حاکم ذبح نماید، بنابراین، از اینجاست که باید بگوئیم که «جداسازی بین دو قرائت از دموکراسی (قرائت لیبرالیستی از دموکراسی با قرائت سوسیالیستی از دموکراسی) توسط شریعتی به ما کمک می‌کند که با به دست آوردن شناخت علمی و واقعی از شرایط وجودی دموکراسی، مبارزه مؤثر فرهنگی و سیاسی و اجتماعی برای دستیابی به آن سازمان بدسیم.»

ثالثاً با تأمل در عبارات فوق شریعتی می‌توانیم داوری کنیم که شریعتی «با تاریخی دیدن پدیده دموکراسی

بر پتانسیل عظیم اقدامات آگاهانه انسانی در ساختن آگاهانه جامعه در بستر دموکراسی تکیه می‌نماید» به عبارت دیگر در رویکرد شریعتی «دموکراسی علاوه بر اینکه یک پدیده تاریخی کنکرت خاص هر جامعه می‌باشد و غیر قابل واردات و صادرات آن از جامعه‌ای به جامعه دیگر است، برای هر جامعه‌ای انسانی یک انتخاب است که از دل کشف فرمول آن در آن جامعه حاصل می‌شود و آنها می‌توانند در بستر آگاهی به فرمول کشف شده کنکرت آن، به ساختن و معماری دموکراسی در آن جامعه مشخص دست پیدا کنند.»

یادمان باشد که متد و روش تحقیق شریعتی در باب دموکراسی و سوسیالیسم (آنچنانکه از عبارات فوق هم به خوبی آشکار می‌باشد) در چارچوب همان روش «مارکس - وبری» (نه مارکسی و نه ماکس وبری، بلکه مارکس وبری) خاص خود او می‌باشد که خود او در کلاس‌های اسلام‌شناسی ارشاد در تعریف روش خودش با همین عبارت از آن یاد می‌نماید.

پر واضح است که (آنچنانکه از عبارات فوق برای ما قابل فهم است) شریعتی در راستای تبیین و تحلیل مرز بین دو نوع دموکراسی (دموکراسی با قرائت لیبرالیستی و دموکراسی با قرائت سوسیالیستی) و مرز بین دو نوع سوسیالیسم (سوسیالیسم طبقه‌محور و حزب‌محور تکوین یافته از بالای با قرائت مارکسیستی و سوسیالیسم جامعه‌محور و جنبشی تکوین یافته از پائین با قرائت شریعتی) بر همین «روش مارکس - وبری تکیه کرده است»؛ زیرا در عبارات فوق شریعتی «هم دموکراسی و هم سوسیالیسم را سنتز و محصول انتخاب و حرکت آگاهانه جامعه می‌داند»؛ و در همین رابطه داوری او بر این امر قرار دارد که «مانع اصلی دموکراسی و سوسیالیسم در جامعه مناسبات سرمایه‌داری می‌باشد» و بر این باور است که «در چارچوب نظام سرمایه‌داری، نه دموکراسی معنی دارد و نه سوسیالیسم»؛ و باز در همین رابطه است که «شریعتی دموکراسی و سوسیالیسم و یا به

عبارت دیگر دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای را به عنوان آلترناتیو واقعی و تاریخی مناسبات سرمایه‌داری می‌داند.»

البته باز هم می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که شریعتی بر این باور است که «آنچنان که در بنای دموکراسی و سوسیالیسم این آگاهی و انتخاب انسان است که نقش تعیین‌کننده دارد، خود همین دموکراسی و سوسیالیسم در فرایندی دیگر بستر ساز تولد انسان و جامعه نوین انسانی به عنوان سنتز جدیدی می‌باشد». در واقع اگر از نظر شریعتی «خودآگاهی انسانی - اجتماعی - تاریخی - طبقاتی همچون نیروی محرکه بی‌واسطه تاریخ و اجتماع در جوامع مختلف عمل می‌کند بدون تردید این خودآگاهی انسانی - اجتماعی - تاریخی - طبقاتی تنها در بستر دیالکتیک اجتماعی و انسانی و تاریخی و طبقاتی قابل تعریف و تحقق می‌باشند.»

رابعاً توجه به عبارات فوق این حقیقت را برای ما روشن می‌سازد که «شریعتی بیش از هر نظریه پرداز فکری - سیاسی دارای رویکرد معطوف به عمل و حرکتی می‌باشد و از اینجاست که او وظیفه اصلی انسان را در چارچوب دگرگون ساختن جامعه و انسان و جهان تعریف می‌نماید و بی‌تفاوتی انسان در برابر جهان و جامعه و تاریخ به مفهوم نابودی انسان تعریف می‌نماید». فراموش نکنیم که شریعتی با رویکرد «تاریخ‌دار بودن همه پدیده‌ها است که جهان‌بینی توحیدی خود را تعریف می‌نماید» و البته «او تاریخ‌دار بودن تمام پدیده‌ها در عرصه وجود از جهان تا انسان و جامعه در بستر شدن و دیالکتیک تعریف می‌نماید»؛ به بیان دیگر شریعتی در کادر «تاریخ‌دار دیدن تمام جهان و وجود است که به درک دیالکتیکی شدن یا صیورورت در عرصه وجود دست پیدا کرده است.»

خامساً آنچه از موضع ضد لیبرالیستی شریعتی در عرصه لیبرالیسم سیاسی و لیبرالیسم اقتصادی در عبارات فوق برای ما قابل فهم است، اینکه شریعتی بر این باور

است که «لیبرالیسم اقتصادی عوامل اقتصادی را در جوامع امروز تعیین‌کننده می‌داند و سرمایه‌داری بدون لیبرالیسم به عنوان یک ایدئولوژیک هرگز نمی‌تواند به صورت یک مناسبات جهانی خود را نهادینه نماید» زیرا «لیبرالیسم به صورت یک ایدئولوژی بی‌آنکه نظریه‌ای علمی ارائه بدهد، مدعی است که دموکراسی با قرائت لیبرالیستی بدون آزادی مالکیت و بازار آزاد قابل وصول نیست» به بیان دیگر «لیبرال دموکراسی فقط بر پایه اقتصاد سرمایه‌داری می‌تواند مادیت پیدا کند و لاغیر.» عنایت داشته باشیم که «اشکال لیبرالیسم اقتصادی در طرفداری از رویکرد دموکراسی با قرائت لیبرالیستی در توجه آنها به نقش تعیین‌کننده عوامل اقتصادی در تحولات اجتماعی نیست بلکه در اعتقاد ارتجاعی آنها به مشکل‌گشا بودن بازار آزاد است». بدین ترتیب از اینجا است که باید بگوئیم که اکنون که «لیبرالیسم اقتصادی، آزادی مالکیت و بازار به عنوان بنیادهای اصلی دموکراسی با قرائت لیبرالیستی تعریف می‌کند، طرفداران دموکراسی با قرائت لیبرالیستی نباید طرفداران دموکراسی با قرائت سوسیالیستی را در عرصه تکیه به نهادهای سیاسی و اجتماعی جامعه‌محور و جنبش‌محور در راستای اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت سیاسی و قدرت اجتماعی و قدرت معرفتی سرزنش نمایند». حقیقت این است که «نظریه پردازان اصلی لیبرالیسم اقتصادی در دوران جدید سرمایه‌داری یعنی میلتون فریدمن و فردریک هایک آنچنان در عرصه تعریف دموکراسی با قرائت لیبرالیستی پیش رفته‌اند که دموکراسی را در قربانگاه سرمایه‌داری به تمام معنا ذبح کرده‌اند.»

ادامه دارد

ما چه می‌گوئیم؟

دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای «دیگر نمی‌توان بین دموکراسی و سوسیالیسم دیوار چین ایجاد کرد.» خامسا - در عرصه گفتمان‌سازی جنبشی از دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، باید عنایت داشته باشیم که «پیوند بین دموکراسی و سوسیالیسم به عنوان دو جنبش، تنها از طریق جنبش شورائی خودجوش و خودبنیاد تکوین یافته از پائین (که در موقعیت انقلابی جامعه ایران به صورت خودجوش و خودرهبر و خودسازمانده از پائین شکل می‌گیرند) ممکن می‌باشد» شاید بهتر باشد که موضوع را اینچنین مطرح کنیم که «تنها با جنبش شورائی خودجوش تکوین یافته از پائین است که دو جنبش دموکراسی و سوسیالیسم می‌تواند در پیوند با هم قرار بگیرند»؛ و از اینجا است که می‌توانیم داوری کنیم که تنها در چارچوب دموکراسی سوسیالیسم سه مؤلفه‌ای به عنوان یک گفتمان جنبشی است که دیگر «نه شوراها و خودبنیاد و نه سوسیالیسم و نه دموکراسی در جامعه از بالا امکان تکوین پیدا نمی‌کنند» و دیگر «دموکراسی و سوسیالیسم به عنوان ابزاری برای کسب قدرت سیاسی به کار برده نمی‌شوند.» سادساً - تنها در عرصه گفتمان‌سازی

هفتمین نکته اینکه، پیشگامان باید عنایت داشته باشند که تنها با گفتمان‌سازی جنبشی از دموکراسی سوسیالیستی به صورت کنکرت و مشخص است که: اولاً - دموکراسی سه مؤلفه‌ای (دموکراسی سیاسی و دموکراسی اجتماعی و دموکراسی اقتصادی) می‌تواند «به عنوان یک جنبش در عرصه نظری و عملی، سوسیالیسم را به عنوان یک جنبش سه مؤلفه‌ای (سوسیالیسم سیاسی و سوسیالیسم اجتماعی و سوسیالیسم اقتصادی) تعریف نماید، نه سوسیالیسم تک مؤلفه‌ای طبقه‌ای صرف اقتصادی که صد در صد بیگانه با دموکراسی می‌باشد و با هزار چسب و قفل و میخ و مفصل نمی‌توان آن را به دموکراسی متصلش کرد». اشاره ما در اینجا به نئومارکسیست‌های قرن بیست و یکم می‌باشد که از بعد از شکست مارکسیسم در اشکال مختلفش به خصوص در قرن بیستم و در فرایند پساافروپاشی سوسیالیسم حزب - دولت، تلاش می‌کنند تا «با بازخوانی مارکسیسم کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم اروپا، با حذف نظریه دیکتاتوری پرولتاریای کارل مارکس (که در دو اثر بزرگش یعنی «نقد برنامه گوتا» که ۱۹ بار کارل مارکس بر نظریه دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان شکل حکومت تاکید می‌ورزد و کتاب «مانیفست کمونیست» ش) سوسیالیسم تک مؤلفه‌ای و طبقه‌ای کارل مارکس را با دموکراسی پیوند بدهند»؛ که البته تاریخ نزدیک به دو قرن گذشته عمر مارکسیسم نشان می‌دهد که این تلاش نئومارکسیست‌های قرن بیست و یکم هم ناموفق می‌باشد.

ثانیاً - بدون دموکراسی اجتماعی به عنوان «یک جنبش» هرگز نمی‌توان «جامعه را با جنبش سه مؤلفه‌ای سوسیالیستی و دموکراسی و پلورالیستی پیوند داد.» ثالثاً - دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای برای جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «هم می‌تواند تئوری سیاسی و اجتماعی باشد و هم می‌تواند تئوری اقتصادی باشد.»

رابعاً - دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در عرصه نظری و عملی می‌تواند به عنوان «سازماندهی سوسیالیسم سه مؤلفه‌ای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی مطرح بشود» و این به معنای آن است که در عرصه گفتمان‌سازی دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به عنوان یک جنبش، «آنچنانکه سوسیالیسم سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی خودش دموکراسی می‌باشد، دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اجتماعی و معرفتی نیز هم خودش سوسیالیسم است» بنابراین در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، در تعریف جنبشی از

جنبشی از دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای است که مستضعفین اردوگاه بزرگ دو جبهه آزادی‌خواه و برابری‌طلبی ایران می‌توانند «به عنوان کنش‌گران و فاعل اجتماعی جامعه مدنی جنبشی و خیزشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین وارد صحنه تاریخ و جامعه‌سازی کشور ایران بشوند.»

سابعاً - در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی به عنوان یک جنبش و در عرصه پیوند جنبش دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای با جنبش شورائی خودجوش تکوین یافته از پائین جامعه ایران در شرایط موقعیت انقلابی است که «هم تحول اجتماعی و هم تحول سیاسی در جامعه ایران توسط جنبش عمومی و همه توده‌ها صورت می‌گیرد، نه توسط یک طبقه خاص.» (آنچنانکه کارل مارکس در کتاب مانیفست کمونیست خودش بر طبل آن می‌کوبد) و از اینجا است که «دیگر نمی‌توان دیوار چین بین انقلاب سیاسی و انقلاب اجتماعی و انقلاب اقتصادی و انقلاب فرهنگی در یک جامعه ایجاد کرد؛ زیرا هم انقلاب سیاسی و هم انقلاب اجتماعی و هم انقلاب فرهنگی و هم انقلاب اقتصادی توسط جنبش شورائی خودجوش تکوین یافته از پائین یا دموکراسی سه مؤلفه‌ای اجتماعی و سیاسی، جنبشی صورت می‌گیرد.»

ثامناً - تنها در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت حاکم زر و زور و تزویر توسط دموکراسی و سوسیالیسم و پلورالیسم است که) به عنوان یک جنبش، کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌توانند «با ترکیب اندیشه‌های دو معلم کبیرمان شریعتی و اقبال در عرصه عمل و نظر سنتز جدیدی ایجاد کنند» که برای فهم بیشتر این «سنتز جدید» باید به نکات ذیل توجه ویژه بکنیم:

اول - «دموکراسی به عنوان یک جنبش تکوین یافته از پائین، از نظر شریعتی و اقبال، سنتز و مولود فرهنگ دموکراسی می‌باشد، نه سنتز صرف نهادهای دموکراسی تزریق شده از بالا توسط احزاب و دولت». یادمان باشد که در دیسکورس معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی «تنها فرهنگی می‌تواند

دموکراسی‌ساز بشود که بتواند به صورت خودآگاهی طبقاتی و خودآگاهی اجتماعی و خودآگاهی فرهنگی و تاریخی در عرصه پراکسیس افقی در وجدان توده‌های جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران نهادینه بشود» (نه به صورت نظریه مجرد و انتزاعی و آکادمیک در دانشگاه‌ها مطرح بشود).

شریعتی این حقیقت بزرگ را در اندیشه‌های خودش به صورت یک سؤال بزرگ در برابر کنش‌گران جنبش پیشگامان مستضعفین ایران قرار می‌دهد و آن اینکه می‌پرسد: «چرا تمامی مکتب‌های نو مغرب زمین به جای اینکه در دانشگاه‌های اروپا تکوین پیدا کنند در کافه‌های شهر پاریس و دیگر شهرهای اروپا سر درآوردند؟»

بنابراین از نظر اقبال و شریعتی «دموکراسی باید ساخت» یا به عبارت دیگر، در دیسکورس معلمان کبیرمان اقبال و شریعتی «دموکراسی یک انتخاب است» که باید آن را در جامعه «از پائین آن هم توسط جامعه مدنی جنبشی (خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین) در بستر شوراها و خودجوش و در شرایط موقعیت انقلابی ایجاد کرد». معماران کبیر دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت حاکم زر و زور و تزویر توسط سوسیالیسم و دموکراسی و پلورالیسم) یعنی اقبال و شریعتی بر این باورند که در «ایجاد و ساختن این دموکراسی سوسیالیستی و پلورالیستی سه مؤلفه‌ای است که باید بر تقدم فرهنگ دموکراسی نسبت به نهادهای دموکراسی در جامعه ایران تکیه بکنیم.»

دوم - اینکه معماران کبیر دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای، یعنی اقبال و شریعتی، بر این باورند که برای پی افکنی جنبش دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) «اول باید در جامعه ایران، دموکراسی را به عنوان یک باور وارد وجدان خودآگاه مردم ایران بکنیم» و بعد توسط «استحاله فرهنگ دموکراسی به واقعیت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی است که می‌توانیم فرهنگ دموکراسی را (در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) به صورت یک جنبش فراگیر و اجتماعی درآوریم». از اینجا

است که «دموکراسی از نظر شریعتی و اقبال به صورت یک انتخاب، بدل به دموکراسی اجتماعی و سوسیالیسم اجتماعی و پلورالیسم اجتماعی (همه مردم جامعه نه گروهی خاص از جامعه) می‌شود.»

باری، از نظر معماران کبیر دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی کردن سه مؤلفه قدرت حاکم یا زر و زور و تزویر توسط سوسیالیسم و دموکراسی و پلورالیسم) یعنی شریعتی و اقبال، «دموکراسی یک واژه نیست و دموکراسی یک پروژه نیست، بلکه دموکراسی یک پروسس است که شامل امر سیاسی و امر فرهنگی و امر اجتماعی می‌شود.» سوم - اینکه، در این «سنتز جدید» دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (از نظر شریعتی و اقبال) «یک جنبش ضد سرمایه‌داری می‌باشد.»

چهارم - اینکه در این «سنتز جدید» هم دموکراسی و هم سوسیالیسم به صورت «دو جنبش تکوین یافته از پائین مادیت پیدا می‌کنند نه به صورت دو حرکت تحزب‌گرایانه حزبی تزریق شده از بالا آن هم توسط نخبگان سیاسی.» پنجم - اینکه در این «سنتز جدید» دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای هزار بار عمیق‌تر است از دموکراسی بورژوازی است و دلیل این امر همان است که در «سنتز جدید، هم دموکراسی توسط سوسیالیسم رادیکالیزه می‌شود و هم سوسیالیسم توسط دموکراسی اجتماعی و سه مؤلفه‌ای می‌شود.» چراکه:

اولاً - سوسیالیسم شریعتی و اقبال سوسیالیسم سه مؤلفه‌ای است که شامل سوسیالیسم اقتصادی و سوسیالیسم سیاسی و سوسیالیسم اجتماعی می‌شود.

ثانیاً - سوسیالیسم اقبال و شریعتی، «سوسیالیسم اجتماعی می‌باشد، نه آنچنانکه کارل مارکس می‌گوید سوسیالیسم طبقه‌ای» لذا در این رابطه است که «محوری‌ترین مشخصه سوسیالیسم شریعتی و اقبال همان اجتماعی بودن سوسیالیسم است نه طبقه‌ای بودن آن». هر چند که در سوسیالیسم اقبال و شریعتی «طبقه کارگر از آنچنان پتانسیلی برخوردار است که می‌تواند رهبری جنبش

دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای را در دست بگیرد.» پر واضح است که بین «می‌تواند رهبری جنبش دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای را در دست بگیرد» با «حتماً و جبراً باید رهبری جنبش دموکراسی سوسیالیستی در دست طبقه کارگر باشد» تفاوت وجود دارد؛ و تفاوت از آنجا حاصل می‌شود که در جنبش دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای «جنبش کارگری باید تلاش کند و مبارزه کند تا رهبری جنبش دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای در دست بگیرد» و «رهبری مانند نوزادی نیست که به صورت جبری در اختیار او قرار بگیرد.»

پر واضح است که از آنجائیکه در جنبش دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای «همه گروه‌های جامعه از طبقه متوسط شهری تا اعماق جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران نقش‌کنش‌گری دارند» همین امر عاملی است که در عرصه «جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودجوش تکوین یافته از پائین، هم در جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و هم در جبهه طبقه کار و زحمت اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران، هر گروه اجتماعی از جنبش زنان تا جنبش کارگران که بتواند در عرصه میدانی این پتانسیل را حاصل نماید، می‌تواند هژمونی جنبش دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای را در دست بگیرد.»

ادامه دارد



«آگاهی، آزادی و برابری»

بوده است؟

باری، در همین رابطه است که در فرایند دوم (سال‌های ۳۲ - ۳۸) پیوند شریعتی با نهضت مقاومت ملی (و عواقب سیاسی آن، یعنی دستگیری و زندان رفتن او) آنچنانکه خود او در مجموعه آثار جلد ۱۳ (هبوط در کویر) مطرح می‌نماید، «این فرایند نقش تعیین کننده‌ای در ساخت روحیه و شخصیت فردی سیاسی شریعتی داشته است». اگر چه خود او مکرر در فرایند سوم (سال‌های ۳۸ - ۴۳ در زمان اقامت در اروپا) فرایند دوم و وضعیت جبهه ملی و نهضت مقاومت ملی را به نقد کشیده است و از ناهنجاری‌های سازمانی و تشکیلاتی و حتی شخصیت فردی کنش‌گران نهضت مقاومت ملی (در عرصه نقد و نظر و حتی شکوائیه) سخن گفته است، «ولی هرگز نباید فراموش کنیم که حضور او در فرایند دوم یعنی در فرایند پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ اولین تجربه سیاسی شریعتی به عنوان یک مبارز حرفه‌ای در پراکسیس سیاسی - اجتماعی (سنگین و بزرگ پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) بوده است». باز هم تاکید و تکرار می‌کنیم که در عرصه فرایند دوم حرکت شریعتی

باری، در این رابطه است که باید بگوئیم که رویکرد شریعتی در تبیین حرکت تحول خواهانه ساختاری در جامعه امروز جهانی، صورتی کاملاً عکس تبیین مارکس و انگلس و سوسیالیست‌های کلاسیک نیمه دوم قرن نوزدهم و قرن بیستم دارد. چراکه شریعتی بر این باور بود که برعکس آنچه که مارکس و انگلس و غیره می‌گفتند، «پیشرفت سریع صنایع در مناسب آن سرمایه‌داری جهانی نه تنها بستر ساز رشد جوامع عقب مانده برای رسیدن به سطح پیشرفت کشورهای متروپل سرمایه‌داری نشده است، بلکه برعکس باعث گردیده تا کشورهای پیرامونی و عقب مانده تبدیل به بازارهای مصرفی کشورهای متروپل بشوند» و در این رابطه است که شریعتی در تعریف مراحل مبارزه حزبی، «همیشه بر مبارزه ضد استعماری و ضد استعماری در شکل نو و کهنه آن در کنار مبارزه ضد استبدادی و ضد استثماری داخلی تاکید می‌ورزد و هرگز این‌ها را جدای از هم تحلیل نمی‌کند.»

دهم - بنابراین با یک نگاه کلی در خصوص جمع‌بندی دومین فرایند حیات سیاسی - اجتماعی شریعتی یعنی سال‌های ۳۲ - ۳۸ باید توجه داشته باشیم که: اولاً در این فرایند «پراکسیس سیاسی - اجتماعی شریعتی صورت دو مؤلفه‌ای داشته است». چراکه از یک طرف در چارچوب همان رویکرد فرایند اولش یعنی حرکت بر پایه کانون نشر حقایق اسلامی پدرش تحت تأثیر جوهر مصدق‌گرائی (در فرایند پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) با پیوند به نهضت مقاومت ملی این رویکرد مصدق‌گرائی خودش را ادامه داده است. آنچنانکه در توصیف این رویکردش (که تا پایان حیاتش ادامه داشته است) اینچنین مطرح می‌کند: «رهبرم علی و پیشوایم مصدق است، مرد آزاد، مردی که ۷۰ سال برای آزادی نالید.»

دومین مؤلفه حرکت شریعتی در فرایند دوم، پیوند او با نهضت خداپرستان سوسیالیست تحت هژمونی محمد نخب بود هر چند که در تحلیل نهائی بین دو جریان کانون نشر حقایق اسلامی استاد محمد تقی شریعتی و نهضت خداپرستان سوسیالیست محمد نخب در عرصه سیاسی وحدت رویه مصدق‌گرائی وجود داشته است و هر دو بر استراتژی فرهنگی - سیاسی پافشاری می‌کرده‌اند، ولی «در تبیین تاریخی حرکت شریعتی باید فونکسیون این دو مؤلفه به صورت مستقل مورد بررسی قرار گیرد.»

بود که او در ادامه پراکسیس فرهنگی - اجتماعی - سیاسی کانون نشر حقایق اسلامی پدرش در مشهد توانست با نهضت خدایپرستان سوسیالیست تحت هژمونی محمدنخشب پیوند تنگاتنگ پیدا کند.

داوری ما، در این رابطه بر این امر قرار دارد که آنچنانکه استیل شخصیت مذهبی و فرهنگی شریعتی در بستر پراکسیس فرهنگی - سیاسی کانون نشر حقایق اسلامی نهادینه شده بود و استیل شخصیت سیاسی حرفه‌ای او در عرصه پراکسیس سیاسی جبهه ملی و نهضت مقاومت ملی تکوین پیدا کرده بود، بدون تردید استیل رویکرد انطباقی شریعتی در عرصه ایدئولوژی و استراتژی و حتی شعارهایش (تا قبل از فرایند چهارم یعنی در طول سال‌های ۲۹ تا ۴۳) در پراکسیس تشکیلاتی نهضت خدایپرستان سوسیالیست مادیت پیدا کرده بود؛ به عبارت دیگر، استیل نظری و عملی او (چه در عرصه تشکیلاتی و چه در عرصه ایدئولوژیک و چه در عرصه عملی و استراتژی) برای اولین بار در جریان نهضت خدایپرستان سوسیالیست شکل گرفت. آنچنانکه در این رابطه تا پایان عمرش (حتی در فرایندهای تطبیقی چهارم و پنجم و ششم یعنی سال‌های ۴۳ تا ۵۶) شریعتی به نحوی پیوندش با رویکرد انطباقی گذشته خود (که در فرایند دوم در بستر حرکت در نهضت خدایپرستان سوسیالیست به دست آورده بود) حفظ کرده بود. البته معنای دیگر این حرف آن است که «شریعتی تا پایان عمرش نتوانست به صورت صد در صد با رویکرد انطباقی (در عرصه ایدئولوژی و استراتژی و حتی شعارهایش) محصول دوران پیوندش با نهضت خدایپرستان سوسیالیست تسویه حساب نظری و عملی نماید؛» که برای فهم این مهم تنها کافی است که «جوهر حزبی کنفرانس شیعه یک حزب تمام شریعتی را (که در آبان‌ماه ۱۳۵۱ یعنی در واپسین روزهای حیات حسینیه ارشاد مطرح کرده است) را با جوهر جزوه حزب چیست؟ محمدنخشب (که در آذر ۱۳۳۱ منتشر کرده است) مقایسه نمایم». هر چند که بدون تردید خود شریعتی در طول حرکت نظری و عملی‌اش (در فرایندهای تطبیقی چهارم

و پنجم و ششم حرکتش، یعنی سال‌های ۴۳ تا ۵۶) هم در عرصه مبانی تئوری و هم در عرصه مبانی عملی و استراتژی، رویکرد انطباقی حرکت نهضت خدایپرستان سوسیالیست را در چارچوب رویکرد تطبیقی خودش بارور ساخته است.

در باب رویکرد تحزب‌گرایانه شریعتی در عبارات فوق او دیدیم که «در عرصه استراتژی، شریعتی تا پایان عمرش به نحوی با آن دستاوردهای نهضت خدایپرستان سوسیالیست پیوند نظری و عملی داشت» یعنی «مبانی تحزب‌گرایانه شریعتی در کنفرانس شیعه یک حزب تمام، همان مبانی تحزب‌گرایانه محمدنخشب و نهضت خدایپرستان سوسیالیست در جزوه حزب چیست؟ می‌باشد که شریعتی در کنفرانس دو جلسه‌ای شیعه یک حزب تمام (که در تاریخ دوم و سوم آبان‌ماه ۱۳۵۱ در حسینیه ارشاد، یعنی ۱۷ روز قبل از بستن حسینیه ارشاد توسط ساواک رژیم کودتائی و دیکتاتوری پهلوی مطرح کرده) و در جلد ۷ مجموعه آثارش آن را باور ساخته است.»

ثانیاً - باید عنایت داشته باشیم که شریعتی در فرایند دوم حیات سیاسی - اجتماعی‌اش (در سال‌های ۳۲ تا ۳۸) رویکردی انطباقی داشته است، قابل ذکر است که «رویکرد انطباقی شریعتی در فرایند دوم فقط مشمول استراتژی تحزب‌گرایانه او نمی‌شد، بلکه شامل تئوری و نگرش او می‌شد»، بطوریکه خود شریعتی در این رابطه در درس ششم اسلام‌شناسی ارشاد در مجموعه آثار جلد ۱۶ ص ۱۷۷ - ۱۷۸ مطرح می‌کند تا پایان عمرش زیر ساخت تئوری و نگرش او بر پایه دو کتاب «مکتب واسطه» و کتاب «ابوذر غفاری» (که او در سال‌های ۳۳ تا ۳۵ یعنی در فرایند دوم و در زمان پیوندش با نهضت خدایپرستان سوسیالیست تألیف و ترجمه کرده بود) شکل گرفته است.

ثالثاً - عنایت داشته باشیم که همین رویکرد انطباقی شریعتی (در عرصه ایدئولوژی و استراتژی و تکوین یافته در فرایند دوم حرکتش) بستر ساز ظهور بحران ایدئولوژی و استراتژی و تعیین شعار در فرایند پساوفات شریعتی برای جریان‌های هوادار حرکت او شده است که برای فهم ریشه

این بحران‌ها تنها کافی است که کنفرانس‌های «شهادت» و «پس از شهادت» شریعتی (که در عاشورای سال ۱۳۵۰ مطرح کرده است) با کنفرانس دو جلسه‌ای «شیعه یک حزب تمام» او (که در تاریخ دوم و سوم آبان‌ماه ۱۳۵۱ مطرح کرده است) مقایسه نمائیم تا به عظمت خلاء و خندق و بحران در استراتژی شریعتی پی ببریم. هر چند که شریعتی در سال ۵۵ (در فرایند پساآزادی از زندان و شش ماه قبل از هجرتش به اروپا) در داستان «حسن و محبوبه» باز با حمایت همه جانبه از استراتژی چریک‌گرائی (و طرح حسن آلاپوش و محبوبه متحدین به عنوان دو الگو و نمونه دست‌ساز خودش) همین بحران در استراتژی و تئوری‌اش را به نمایش گذاشته است.

رابعاً - توجه داشته باشیم که از سال ۱۳۵۵ در حرکت درونی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «ما در جریان تبیین تئوری و استراتژی حرکت جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (از آنجائیکه آبخور اصلی نظری و عملی ما، حرکت نظری و عملی معلمان کبیرمان محمد اقبال لاهوری و شریعتی بودند و از آنجائیکه سال ۱۳۵۵ سالی بود که گفتمان تحزب‌گرایانه حزب - دولت که در فرایند پسا شهر یور ۲۰ در جامعه بزرگ ایران شکل گرفته بودند و هم گفتمان چریک‌گرائی که از نیمه دهه ۴۰ تا نیمه دهه ۵۰ در جامعه ایران به عنوان گفتمان مسلط، شکست خورده بودند) در آن شرایط بزرگترین و سخت‌ترین کار ما به خصوص در تبیین استراتژی جنبشی (جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در برابر دو استراتژی شکست خورده تحزب‌گرایانه حزب - دولت و چریک‌گرائی مدرن) برخورد با همین هسته بحران‌زای استراتژی در اندیشه‌های شریعتی بوده است.»

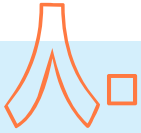
بی‌شک این مهم برای ما در گرو «بازخوانی و بازشناسی و بازسازی تمام نظریه‌های شریعتی بود». یادمان باشد که آنچه که در آن شرایط کار ما را پیچیده‌تر می‌ساخت (آنچنانکه در رابطه با جزوه «حسن و محبوبه» مطرح کردیم) این بود که «درست در همان زمان سال ۱۳۵۵ خود شریعتی توسط جلسات خانگی و نوشته‌هایش در حال تولید فکر و اندیشه

در ادامه حرکت گذشته‌اش بود» و صد البته از آنجائیکه در سال ۱۳۵۵ هنوز نظریه‌های ما در عرصه تئوری و استراتژی شکل نگرفته بودند، لذا «برای ما امکان پلمیک با شریعتی در راستای حذف حرکت موازی با او وجود نداشت». مضافاً اینکه شریعتی از سال ۱۳۵۵ تصمیم خودش جهت مهاجرت به اروپا و انجام ادامه کارش، توسط خودش در آنجا گرفته بود که البته خود این موضوع نشان دهنده آن بود که «شریعتی حتی پس از آزادی از زندان هم به جایگاه حرکت جمعی و سازمان‌یافته و تشکیلاتی آنهم با استراتژی جنبشی (نه استراتژی چریک‌گرائی و نه استراتژی تحزب‌گرایانه حزب - دولتی) نرسیده بود.»

باری به همین دلیل بود که اولین سوالی که در سال ۱۳۵۵ در جریان شروع تبیین استراتژی در برابر ما قرار داشت، این بود که به راستی استراتژی شریعتی کدام است؟

اولین پاسخی که در آن زمان ما به این سؤال دادیم، این بود که «استراتژی مورد نظر شریعتی آنچنانکه او در شهادت و پس از شهادت و حسن و محبوبه مطرح می‌کند، می‌تواند استراتژی چریک‌گرائی مدرن باشد» (آنچنانکه رهبری سازمان مجاهدین خلق در نیمه دوم دهه ۴۰ تحت هژمونی محمد حنیف‌نژاد مطرح کرده بودند) همچنین می‌تواند استراتژی مورد نظر شریعتی تحزب‌گرایانه حزب - دولتی باشد (آنچنانکه محمد نخشب در جزوه «حزب چیست؟» تبیین کرده بود). همچنین می‌تواند استراتژی جنبشی باشد (آنچنانکه شریعتی در کنفرانس نقش انقلابی یاد و یادآوران در تاریخ تشیع که در تاریخ ۲۱ شهریور ۱۳۵۱ یعنی کمتر از دو ماه قبل از بستن حسینییه ارشاد توسط ساواک شاه، مطرح کرده بود).

ادامه دارد



«گفتمان رهائی بخش»

قرن بیستم شریعتی

خودویژگی‌های

۲- قانون‌گرایی.

۳- استبدادستیزی.

ثانیاً در عبارت فوق شریعتی بر این باور است که سه گفتمان قانون‌گرایی و عدالت‌طلبانه و استبدادستیزی قبل از گفتمان مشروطیت بستر ساز این گفتمان بوده است؛ و لذا به همین دلیل است که شریعتی در عبارات فوق داوری می‌کند که «عامل بیداری انقلاب‌ساز مشروطیت در نیم قرن قبل از تکوین انقلاب مشروطیت یعنی در نیمه دوم قرن نوزدهم باید جست» که آنچنانکه فوقاً مطرح کردیم ریشه بیداری مشروطیت در دوران گفتمان‌سازی جامعه سیاسی ایران در فرایند پسا شکست ایران در جنگ با روسیه در نیمه دوم قرن نوزدهم نهفته است.

ثالثاً در عبارات فوق شریعتی بر این باور است که «باید بین مشروطیت در عرصه گفتمان و نظر و اندیشه و فرهنگ با مشروطیت در عرصه عمل و مبارزه تفاوت قائل شد» چراکه از نظر شریعتی مشروطیت

باری، در این رابطه بود که گفتمان مشروطیت به صورت یک امر دینامیک در فرایند پسا پیروزی انقلاب اول مشروطیت به صورت امری مستقل از مشروطیت سیاسی - اجتماعی - حکومتی در جامعه سیاسی و جامعه فرهنگی و جامعه مدنی ایران در شکل نظری (حتی در فرایند پسا شکست انقلاب سیاسی - اجتماعی - حکومتی مشروطیت) ادامه پیدا کند؛ و در این رابطه است که در این نوشتار در راستای تبیین پروسه گفتمان رهائی‌بخش معلم کبیرمان شریعتی، می‌بایست به نکاتی چند عنایت خودویژه بکنیم.

نخستین نکته اینکه (برعکس جلال آل احمد که آنچنانکه در دو اثر بزرگش یعنی «غرب زدگی» و «خدمت و خیانت روشنفکر» مشهود است که گفتمان‌سازی او در راستای آلترناتیوسازی گفتمان مشروطیت بوده است) «گفتمان رهائی‌بخش شریعتی در قرن بیستم هرگز در راستای گفتمان‌سازی آلترناتیوی با گفتمان مشروطیت نبوده است» و لذا در همین رابطه است که او می‌گوید:

«نشانه‌های آغاز بیداری مشروطیت را در اواخر قرن ۱۹ باید جست. اعلام عدالت‌خواهی و حکومت قانون و طرد استبداد فردی در اواخر قرن ۱۹ است و این قبل از بزرگترین انقلابی است که تمام مشروطیت به صورت یک قیام مسلحانه سیاسی تجلی کرد. در پس هر انقلاب مسلحانه یک نهضت فکری فرهنگی وجود دارد که زاینده انقلاب است» (م. آ - ج ۵ - ص ۷۸ - س ۲ به بعد).

آنچه از عبارات فوق شریعتی برای ما قابل فهم است اینکه:

اولاً از نظر شریعتی گفتمان مشروطیت سه مؤلفه‌ای بوده است که عبارتند از:

۱- عدالت‌طلبانه.

در عرصه عمل و مبارزه سیاسی - اجتماعی سنتز و مولود مشروطیت در عرصه نظر و گفتمان بوده است و لذا در این رابطه است که شریعتی در عبارات فوق می‌گوید: «مشروطیت به عنوان انقلاب سیاسی - اجتماعی در جامعه ایران زائیده و مولود همان مشروطیت نظری بود که از قرن نوزدهم بسترها جهت بیداری جامعه ایران را فراهم کرد.»

رابعاً در قسمت آخر پاراگراف نقل شده از شریعتی، شریعت داوری خودش را با این جمله تمام می‌کند که: «در پس هر انقلاب مسلحانه یک نهضت فکری و فرهنگی وجود دارد که زاینده انقلاب است.» بدون تردید شریعتی با استنتاج این اصل و قانون از مشروطیت می‌خواهد بگوید که گرچه مشروطیت عملی و میدانی و سیاسی - اجتماعی خود مولود و سنتز مشروطیت نظری بوده است (که طبق گفته شریعتی از قرن ۱۹ تکوین پیدا کرده بود) اما همین مشروطیت عملی که در فرایند اول زائیده و سنتز مشروطیت نظری و گفتمانی بوده است در فرایند دیگر خود همین مشروطیت عملی و میدانی و سیاسی اجتماعی باعث بازتولید و اعتلای همان مشروطیت گفتمانی اولیه نیز شده است.

یادمان باشد که این رویکرد شریعتی به تأثیر و تأثر مشروطه نظری و گفتمانی در مشروطه میدانی و عملی «همان تعریف پراکسیس در عرصه نظر و عمل می‌باشد که بر مبنای رابطه دیالکتیکی بین نظر و عمل تکوین پیدا می‌کند» و باز در همین رابطه است که در جای دیگر داوری شریعتی نسبت به ناکامی مشروطیت بر این امر قرار دارد که:

«خلاصه بنابر این اصول، رسالت روشنفکر وابسته به چنین جامعه‌هائی در یک کلمه عبارتست از: وارد کردن واقعیت‌های ناهنجار موجود در بطن جامعه و زمان به احساس و آگاهی توده‌هاست،

روسو می‌گوید: برای مردم راه نشان ندهید و تعیین تکلیف نکنید، فقط به آنها بینائی ببخشید، خود راه‌ها را به درستی خواهند یافت و تکلیف‌شان را خواهند شناخت. علت ناکامی مشروطه ما جز این نبود که رهبران بی‌آنکه به مردم آگاهی اجتماعی و بینائی سیاسی داده باشند، به هدایت خلق و راه حل نهائی پرداختند و یکبار دیگر همچون پیش و پس از آن، دیدیم که ثمره تحمیل انقلاب بر جامعه‌ای که به آگاهی نرسیده و فرهنگ انقلابی ندارد جز مجموعه‌ای از شعارهای مترقی اما ناکام نخواهد بود» (م. آ. ج ۴ - ص ۹۵ - س ۸ به بعد).

آنچه از عبارات فوق شریعتی برای ما قابل فهم است اینک:

اول - شریعتی انقلاب مشروطیت را شکست خورده نمی‌داند بلکه با عنوان ناکامی انقلاب مشروطه از آن تعریف می‌نماید.

دوم - اینکه شریعتی در عبارات فوق ناکامی انقلاب مشروطه را در انحراف نظریه پردازان و گفتمان‌سازان مشروطیت نمی‌داند بلکه عامل ناکامی مشروطه از نظر شریعتی باز می‌گردد به رهبران میدانی مشروطیت که بی‌آنکه به مردم آگاهی اجتماعی و بینائی سیاسی بدهند به هدایت مردم و راه حل نهائی می‌پرداختند.

سوم - اینکه شریعتی در داوری خودش در خصوص ناکامی انقلاب مشروطیت بر این باور است که «با ناکامی میدانی و عملی مشروطیت، ناکامی گفتمان مشروطه اتفاق نیافتاد چراکه او معتقد است در تحلیل نهائی آنچه از مشروطیت باقی ماند جز مجموعه‌ای از شعارهای مترقی اما ناکام چیزی دیگر نبود». بدون تردید در این عبارت شریعتی با طرح عنوان «شعارهای مترقی» باقیمانده از مشروطیت

داوری خودش نسبت به «گفتمان و جوهر نظری انقلاب مشروطیت» را با عبارت «مترقی از آن یاد می‌کند»، بنابراین شریعتی «گفتمان سه مؤلفه‌ای عدالت‌خواهانه و ضد استبدادی و قانون‌گرایی مشروطیت را گفتمان مترقیانه می‌دانسته است» نقد شریعتی به رهبران میدانی انقلاب مشروطیت می‌باشد که در عبارات فوق می‌گوید «این رهبران میدانی به جای اینکه به مردم آگاهی اجتماعی و بینائی سیاسی بدهند و به جای اینکه انقلاب را از پائین جامعه شروع کنند به تحمیل انقلاب از بالا پرداختند.»

باری، در چارچوب رویکرد شریعتی به مشروطیت است که آنچنانکه فوقاً دیدیم «شریعتی در تحلیل نهائی مبانی گفتمان مشروطیت را بر سه مؤلفه عدالت‌طلبانه و قانون‌گرایی و استبدادستیزی تعریف می‌نماید». شاید بهتر باشد که مطلب را اینچنین تبیین نمائیم که از نظر شریعتی «مشروطیت سنتز جدیدی بوده است که بر پایه سه گفتمان جامعه سیاسی پیشامشروطیت استوار بوده است». البته اگر چه شریعتی در آثار مختلف خود هرگز مشروطیت را در چارچوب سه شعار و گفتمان مترقی «قانون‌گرایی و عدالت‌طلبانه و استبدادستیزی» نقد و آنالیز نکرده است اما از مجموعه اندیشه‌های شریعتی در این رابطه می‌توان چنین استنباط کرد که او در آسیب‌شناسی خودش نسبت به انقلاب مشروطیت عامل ناکامی و شکست مشروطیت را در گفتمان مشروطیت نمی‌دانسته، بلکه آنچنانکه فوقاً دیدیم او عامل ناکامی و شکست مشروطیت در «خلاء فرایند روشن‌گری می‌داند». چراکه او بر این باور است که خلاء فرایند روشن‌گری در پروسه انقلاب مشروطیت باعث گردید تا در عرصه میدانی رهبران بی‌آنکه به مردم آگاهی اجتماعی و بینائی سیاسی بدهند توسط چند تا فتوا و تحریک احساسات

مذهبی آنها را بسیج کنند. آنچنانکه همین مکانیزم در سال ۵۷ در چارچوب هژمونی روحانیت و خمینی بر جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران هم اتفاق افتاد.

لذا در همین رابطه است که شریعتی در تحلیل نهائی معتقد است که «انقلاب مشروطیت ثمره تحمیل انقلاب بر جامعه ایران از بالا به جامعه‌ای بود که به آگاهی نرسیده بودند و فرهنگ انقلابی هم نداشتند». هر چند که از نظر شریعتی جامعه سیاسی ایران در پروسه تکوین انقلاب مشروطیت هم دارای فرهنگ انقلابی بودند و آگاهی اجتماعی و بینائی سیاسی داشتند. ولی به علت خلاء روشن‌گری آن‌ها نتوانستند آگاهی اجتماعی و بینائی سیاسی و فرهنگ انقلابی خودشان را به جامعه استبدادزده و استثمارزده و استعمارزده و فقہ‌زده ایرانی منتقل نمایند. در این کادر و چارچوب است که شریعتی در عرصه تبیین و تعریف گفتمان خودش برای جامعه بزرگ ایران به صورت محوری بر همین موضوع خلاء روشن‌گری تکیه می‌نماید. لذا در این رابطه است که او می‌گوید:

ادامه دارد

مبانی منظومه اندیشه پردانه

علامه محمد اقبال لاهوری

برای فهم این مهم بهتر است که توصیف طریق سوم را از خود اقبال بشنویم:

«هدف نهایی من آن نیست که چیزی را ببیند، بلکه آن است که چیزی باشد. در کوشش من برای چیزی بودن است که فرصت‌های نهایی به دست می‌آورد تا جنبه عینیت و توجه به خارج خود را تیزتر کند و خود من و من هستمی، اساسی‌تری به دست آورد که دلیل واقعیت آن در من فکر می‌کنم، دکارت نیست، بلکه در من می‌توانم کانت است. پایان جستجوی من، رهائی از محدودیت فردیت نیست، رسیدن به تعریف دقیق‌تری از آن است. عمل نهایی عمل عقلی و ذهنی نیست، بلکه عملی حیاتی است که به تمام وجود من عمق بیشتر می‌بخشد و اراده او را استوارتر می‌سازد و این اطمینان خلاق برای او فراهم می‌شود که جهان چیزی نیست که تنها از طریق تصورات دیده یا شناخته شود، بلکه چیزی است که با فعل پیوسته باید ساخته و از نو ساخته شود. لحظه‌ای از سعادت اعلا و نیز لحظه‌ای از بزرگترین آزمایش برای من است» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل هفتم - آیا دین ممکن است؟ - ص ۲۲۴ - سطر ۱۲ به بعد).

ثانیاً در ابیات فوق اقبال بیشتر در تبیین و توصیف «طریق سوم یا همان شدن در حقیقت می‌پردازد» به این ترتیب که می‌گوید:

پیش این نور آر بمانی استوار
حی و قائم چون خدا خود را شمار

بی تردید آنچه که اقبال توسط این بیت می‌خواهد به ما بیاموزد این است که در طریق سوم دیگر (برعکس طریق اول و دوم که سخن از دیدن حقیقت به صورت جامع و یا پاره پاره بود) «سخن از دیدن نیست، سخن از شدن است». چراکه وقتی که «خود انسان در بستر تجربه دینی توانست به کشف حقیقت مطلق دست پیدا کند، در فرایند پسا این کشف طریق سوم خود به خود تکوین پیدا می‌کند»؛ زیرا «زمانی که انسان خود را در برابر حقیقت مطلق دید، بانهایت وجود در برابر بی‌نهایت وجود میل به حرکت و جهش و سیورورت و شدن پیدا می‌کند». مولوی در توصیف این فرایند می‌گوید:

ذره‌ای کاو محو شد در آفتاب

جنگ او بیرون شد از وصف حساب

چون زذره محو شد نفس و نفس

جنگش اکنون جنگ خورشید است و بس

رفت از وی جنبش طبع و سکون

از چه؟ از انا الیه راجعون

مثنوی - دفتر ششم - ص ۳۵۲ - سطر ۲۶

به بعد

و در دفتر سوم مثنوی ص ۲۰۰ -

سطر ۱ و ۲ می‌گوید:

بار دیگر از ملک پیران شوم

آن چه اندر وهم ناید آن شوم

پس عدم گردم عدم چون ارغنون

گویدم انا الیه راجعون

خود اقبال در جای دیگر کتاب

بازسازی در توصیف طریق سوم

می‌گوید:

«مایه تعجب است که یگانگی

خودآگاهی بشری که مرکز شخصیت

انسان را تشکیل می‌دهد، هرگز

در تاریخ فکر اسلامی به صورت

واقعی مورد توجه قرار نگرفته است.

متکلمان روح را نوع لطیفی از ماده

یا تنها عرضی تصور می‌کردند که با

مرگ بدن می‌میرد و در روز بازپسین

دوباره آفریده می‌شود. فیلسوفان

اسلام از اندیشه یونانی الهام می‌گرفتند. در مورد مکتب‌های دیگر فکری، باید گفت که با گسترش اسلام ملت‌هایی با معتقدات گوناگون از نسطوری و یهودی و زردشتی وارد حظیره اسلام شدند که نظرگاه‌های عقلی ایشان با دسته‌ای از مفاهیم و معانی فرهنگی تشکیل شده بود که مدت‌های دراز بر سراسر آسیای میانه و آسیای باختری حکومت داشت. این فرهنگ و تمدن که از لحاظ مبدأ تکامل، روی هم رفته رنگ مجوسی داشت، نسبت به روح تصویری مبتنی بر ثنوی‌گری داشت و همین طرز تصور است که کمابیش در اندیشه کلامی اسلامی رخنه کرده است. تنها متصوفه پای‌بند به دین بودند که کوشیدند تا معنی وحدت تجربه درونی را فهم کنند که قرآن آن را یکی از سه منبع معرفت شمرده و دو تای دیگر را تاریخ و جهان طبیعت دانسته است. تکامل این تجربه در زندگی دینی اسلام با بیان معرفت انا الحق حلاج به اوج خود رسید. معاصران حلاج و نیز جانشینان وی، این گفته او را به صورت همه‌خدایی ترجمه و تفسیر کرده‌اند، ولی نوشته‌های پراکنده وی که توسط آقای ماسینیون خاورشناس فرانسوی جمع‌آوری شده و انتشار یافته است، شکی در این باقی نمی‌گذارد که آن شهید طریقت از بیان خود این منظور را نداشته است که منکر تعالی ذات حضرت احدیت شود، بنابراین، معنی حقیقی کلام او این نیست که خود را قطره‌ای لغزیده در دریایی بداند، بلکه با کلام جاودانی خود خواسته است حقیقت و جاودانی من بشری را در یک شخصیت عمیق‌تر اثبات و شجاعانه تصدیق کند. سخن حلاج در واقع سخنی بوده است که برای معارضه با متکلمان گفته شده. دشواری پژوهندگان معاصر در دین آن است که این نوع از تجربه، با آنکه در آغاز بسیار عادی و متعارفی بوده هنگام نضج و کمال خود اشاره به درجات و ترازهای ناشناخته خودآگاهی شده است. مدت‌ها پیش از این، ابن خلدون ضرورت وجود روشی علمی و مؤثر برای تحقیق در این درجات و ترازها را

احساس کرده بوده. روانشناسی جدید به تازگی متوجه ضرورت چنین روشی شده، ولی هنوز نتوانسته است از اکتشاف سیماهای خاص درجات و ترازهای باطنی و سری خودآگاهی آن سوتر رود. چون هنوز روشی علمی برای بررسی آن نوع از تجربه نداریم که حکمی چون حکم حلاج بر آن بنا شده است، نمی‌توانیم از قابلیت و امکانی که چنین تجربه‌هایی برای تحصیل معرفت دارد بهره‌مند شویم؛ و نیز مفاهیم دستگاه‌های علوم الهی که با الفاظ و مصطلحات متافیزیکی عملاً مرده بیان شده، به کسانی که زمینه عقلی متفاوتی دارند، هیچ مددی نمی‌تواند برساند» (بازسازی فکر دینی در اسلام - فصل چهارم - من بشری، آزادی و جاودانی آن - ص ۱۱۱-۱۱۲ - سطر ۷ به بعد).

۲ - دومین مبنای نظری و تئوریک منظومه معرفتی اقبال لاهوری، «تکیه بر اصلاح تفکر دینی» به جای «اصلاح خود دین» است. برای فهم این مهم، در رویکرد اقبال لازم است که عنایت داشته باشیم که از نظر اقبال و شریعتی «فکر دینی غیر از خود دین است»؛ زیرا «فکر دینی (از نظر اقبال و شریعتی) همان دین تاریخی و یا اسلام تاریخی است که با وفات پیامبر اسلام و قطع وحی، در بستر عقلانیت مسلمانان در طول بیش از ۱۴ قرن گذشته در نحله‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فقهی، روایتی، کلامی، عرفانی، فلسفی و غیره جاری شده است». لازم به ذکر است که «دین (خود دین) از نظر اقبال و شریعتی (آنچنانکه از مبانی کتاب گران‌سنگ و اندیشه‌پردازانه بازسازی فکر دینی در اسلام اقبال که مانیفست منظومه معرفتی او می‌باشد، پیداست)، عبارت است از خدا، آخرت و وحی نبوی پیامبر اسلام که قرآن می‌باشد.»

در همین رابطه است که اقبال در کتاب بازسازی «حول این سه محور کلامی خدا و آخرت و وحی نبوی (در پنج فصل، اول تا پنجم این کتاب) تلاش می‌کند که پروسه بازسازی تطبیقی فکر دینی در اسلام خود را بنیان

نماید»، «فکر دینی» (نه خود دین) که اقبال عنوان این کتاب و موضوع پروسه بازسازی و نوسازی خود انتخاب کرده است، از نظر او «عقلانیت مسلمانان در رشته‌های مختلف، در طول بیش از چهارده قرن گذشته و در فرایند پساوفات پیامبر اسلام و قطع وحی نبوی و یا به قول اقبال در دوران خاتمیت نبوت می‌باشد». بدین خاطر در همین رابطه است که هدف مهمی که محمد اقبال در کتاب بازسازی فکر دینی دنبال می‌نماید، این است که «دوران اسلام را به دو مرحله اول - نبوت، ب - خاتمیت تقسیم کند».

البته محمد اقبال لاهوری در طول بیش از چهارده قرن حیات اسلام تاریخی، «نخستین متکلمی در جهان اسلام است که به صورت کلامی توانسته است موضوع خاتمیت را تبیین کلامی و فلسفی و دینی و قرآنی بکند» و قطعاً در همین رابطه است که می‌توان به ضرس قاطع داوری کرد که «کلید فهم منظومه معرفتی اندیشه‌های اقبال و یا به عبارت دیگر کلید فهم کتاب اندیشه‌پردازانه بازسازی فکر دینی علامه محمد اقبال لاهوری (که مانیفست تمامی اندیشه‌های او می‌باشد) در فهم موضوع و جایگاه خاتمیت در منظومه معرفتی اقبال می‌باشد» به بیان دیگر بهتر است که بگوئیم که «تا زمانی که ما نتوانیم به فهم موضوع خاتمیت در منظومه معرفتی اقبال آگاهی پیدا کنیم، هرگز نخواهیم توانست به تفاوت دو موضوع دین و تفکر دینی، در اندیشه اقبال پی ببریم». البته، در خصوص ریشه جداسازی بین دین و تفکر دینی در اندیشه اقبال، لازم است که عنایت داشته باشیم که «اقبال در منظومه معرفتی خودش تفکر در بستر پروسه وحی نبوی پیامبر اسلام به عنوان موتور حرکت این پروسه نگاه می‌کند، نه به عنوان سنتز و محصول آن». لذا، در همین رابطه است که او در کتاب بازسازی فکر دینی تلاش می‌کند که «موضوع فکر و اندیشه و عقل و علم در پیوند تنگاتنگ با پدیده وحی نبوی پیامبر اسلام تبیین و تعریف نماید».

لازم به ذکر است که «اقبال آنچنانکه فکر و اندیشه و عقل و علم به عنوان یک پروسه نگاه می‌کند که در بستر زمان تکوین پیدا کرده است، خود وحی را هم (در اشکال مختلفی وحی در وجود، وحی در گیاهان و جانوران، وحی در انسان و بالاخره وحی نبوی پیامبران ابراهیمی و در رأس آنها وحی نبوی پیامبر اسلام که در قرآن مادیت پیدا کرده است) به صورت یک پروسه در نظر بگیرد». نباید فراموش کنیم که محمد اقبال «موضوع خاتمیت نبوت و ولایت پیامبر اسلام، در چارچوب همین موتور فکر و عقل انسانی تبیین کلامی می‌کند» و توسط همین رویکرد است که وی «فکر و عقل استقرائی انسان را در ادامه وحی نبوی تعریف می‌نماید» و بر این باور است که «بزرگ‌ترین فونکسیون وحی نبوی پیامبر اسلام از قرن هفتم میلادی که همان ظهور عقل استقرائی (به عنوان یک سنتز) می‌باشد، در بشریت و آدمی تکوین پیدا کرده و محدود به جوامع مسلمین نبوده است».

بدین ترتیب است که منهای اینکه اقبال «رسالت پیامبر اسلام را در قرن هفتم میلادی رسالت برای همه بشریت توصیف می‌نماید» او بر این باور است که «بزرگ‌ترین دستاورد رسالت پیامبر اسلام برای بشریت (از قرن هفتم میلادی الی الان، در چارچوب وحی نبوی یا قرآن) ایجاد تکثر منابع فکری در سه شکل تجربه درونی و تاریخ و طبیعت بوده است» و در همین رابطه است که اقبال معتقد است که «پیامبر اسلام بین دو جهان، یعنی جهان قدیم و جهان جدید قرار دارد». به این ترتیب که «به لحاظ شکل وحی، پیامبر وابسته به جهان قدیم می‌باشد و اما به لحاظ محتوای وحی نبوی یا محتوای قرآن پیامبر اسلام وابسته به جهان جدید است».

ادامه دارد

رابطه «دین و توحید»

با مثلث «دنیا، آخرت و قدرت»

در رویکرد پیامبر اسلام در قرآن و امام علی در نهج البلاغه

مسئله را اینچنین تحلیل بکنیم که امام علی می‌خواهد با این سخن خود در برابر عثمان، «آنچنانکه نظام عثمانی را نقد می‌کند، خود جنبش خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین عدالت‌خواهانه مردم مصر و مدینه را که دارالخلافه عثمانی را محاصره کرده‌اند و نظام فاسد عثمانی را به چالش کشیده‌اند و امام علی را هم به عنوان نماینده خودشان در مذاکره با عثمان انتخاب کرده‌اند، به صورت غیر مستقیم آگاهی بدهد که مبادا وارد خشونت در فرایند انتقال قدرت بشوند.»

عنایت داشته باشیم که «بهانه اولیه تمام هزینه‌هایی که امام علی در طول نزدیک به ۵ سال خلافت خودش (در لوای سه جنگ تحمیلی جمل و صفین و نهروان) پرداخت کرد، زائیده همان خشونت کنش‌گران جنبش خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین عدالت‌خواهانه مردم مصر و مدینه بر علیه نظام عثمانی بود» چراکه کشتن عثمان سرآغاز این خشونت بی‌در و پیکر در زمان خلافت امام علی شد و همچنین کشتن امام علی در محراب نماز توسط خوارج «بازتولید همین خشونت در عرصه انتقال قدرت با سلاح انطباقی دین توسط خوارج بود»؛ و در ادامه همه آنها

۶- امام علی در آن جلسه پس از نقد قدرت عثمانی با سلاح دین و حدیث پیامبر اسلام خطاب به عثمان می‌گوید: «من تو را به خدا سوگند می‌دهم که کوشش کن پیشوای مقتول این امت نباشی». بدون تردید امام علی با این سخن هرگز نمی‌خواهد عثمان را توسط کنش‌گران جنبش عدالت‌خواهانه که دارالخلافه او را محاصره کرده بودند، تهدید بکند، بلکه برعکس با این جمله از یک طرف امام علی می‌خواهد، «آینده‌بینی خودش را یا به عبارت دیگر تحلیل خودش را در آن شرایط تندپیچ تاریخ اسلام از آن جنبش عدالت‌خواهانه خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر و تکوین یافته از پائین مردم مصر و مردم مدینه برای عثمان آفتابی کند» و به عثمان بگوید که «آینده این جنبش به خاطر عدم عقب‌نشینی تو در برابر مطالبات آنها به انقلاب و خشونت و کشته شدن تو خواهد انجامید»؛ و از طرف دیگر امام علی با این سخن می‌خواهد به عثمان بگوید که «در فرایند خشونت این جنبش، اولین کسی که قربانی خواهد شد، خود تو خواهی بود». همچنین امام علی با این تحلیل می‌خواهد به عثمان بگوید که او (امام علی) با هر گونه «خشونت‌گرایی این جنبش و کشته شدن تو از قبل مخالف است.»

قابل ذکر است که این «مخالفت امام علی با خشونت‌گرایی و کشته شدن عثمان، تنها در این رابطه است که امام علی با رویکرد تطبیقی خودش، در عرصه مقابله با قدرت توسط سلاح دین بر این باور است که تنها با سلاح آگاهی و جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین در چارچوب دین (هم به عنوان انگیزه و هم به عنوان اندیشه) باید قدرت را به چالش کشید، نه با سلاح ترور و کشتار و جنگ» چراکه امام علی خوب می‌داند که برخورد با قدرت و برای «جایگزینی قدرت پائینی‌های جامعه به جای بالائی‌های قدرت شیوه مبارزه نقشی محوری دارد و هرگز یک جنبش خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر عدالت‌خواهانه تکوین یافته از پائین (مانند جنبش عدالت‌خواهانه مردم مصر و مدینه بر علیه نظام ستمکار عثمانی) با شیوه ترور و قتل و کشتن عثمان و جنگ نمی‌توانند یک آلترناتیو مردمی و عدالت‌خواهانه به جای نظام قدرت عثمانی بشوند.» به عبارت دیگر در این رابطه است که می‌توانیم به صورت فرموله شده بگوئیم که: «تا زمانی که تو مشخص نکنی با چه شیوه‌ای می‌خواهی قدرت فاسد حاکم را نقد عملی و نظری بکنی، هرگز ما نمی‌توانیم در باب آینده قدرت مردمی تو داوری بکنیم». شاید بهتر باشد که

«کربلای حسین و شهادت حجر بن عدی و یارانش توسط نظام فاسد اموی هم باز تولید دیگر همین رویکرد خشونت با سلاح انطباقی دین بود». بدین ترتیب در همین رابطه است که امام علی در ادامه همین سخن خطاب به عثمان می‌گوید: «با کشته شدن تو به دست کنش‌گران این جنبش، مسیر کشت و کشتار تا قیامت بر این امت مسلمان گشوده می‌گردد.»

۷ - نکته دیگری که امام علی در آن جلسه خطاب به عثمان به صورت جمع‌بندی شده می‌گوید اینک: «ای عثمان، مانند چارپای بی‌اختیار مباش که مروان بن حکم تو را هر کجا بخواهد براند». بر پیداست که این تکیه امام علی بر مروان حکم، «اشاره امام علی بر فساد ساختاری نظام عثمانی توسط نظام اموی می‌باشد» زیرا مروان بن حکم یکی از سرسلسله جنبان نظام اموی بود که «عثمان از آغاز توسط قدرت معاویه در شام به دنبال نهادینه کردن آن نظام فاسد به عنوان آلترناتیو حکومتی بعد از خودش بود.»

شاید ضرورت داشته باشد که این موضوع را اینچنین تحلیل نمائیم که «امام علی با طرح جایگاه مروان بن حکم در نظام عثمانی، می‌خواهد سه بعد قدرت نظام عثمانی یعنی مؤلفه دینی این قدرت و مؤلفه سیاسی این قدرت و مؤلفه اقتصادی این قدرت را به چالش بکشد» به بیان دیگر در رویکرد امام علی رابطه انطباقی بین دین و قدرت در نظام عثمانی علاوه بر اینکه باعث گردیده که «دین به عنوان یک قدرت در دست غاصبین ستمکار بر مردم درآید، همچنین شرایط برای تمرکز سه مؤلفه قدرت دینی و قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی را فراهم کرده است». همان تمرکز سه مؤلفه‌ای قدرت که در طول ۴۱ سال عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم بر کشور ایران شاهد آن بوده‌ایم. چراکه آنچنانکه قبلاً هم اشاره کرده‌ایم، «از خودویژگی‌های رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم این است که از آنجائیکه این رژیم از آغاز در چارچوب تئوری استبدادساز ولایت فقیه خمینی با رویکرد انطباقی به قدرت (برای اولین بار در طول هزار سال گذشته عمر روحانیت حوزه‌های فقهی شیعه) به دنبال حاکمیت روحانیت حواریونش بر حکومت بود، در نتیجه همین رویکرد انطباقی خمینی به دین و قدرت در لباس فقه و فقیه باعث گردید (که در پرو سه تکوین رژیم مطلقه فقه‌ای در چارچوب قانون اساسی ولایت‌مدار مطلقه) برای نخستین بار در تاریخ مردم ایران شرایط برای تمرکز

سه مؤلفه قدرت دینی و قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی در یکجا فراهم بشود» و همین امر است که باعث گردیده که هیولای استبداد مطلقه فقه‌ای حاکم در طول ۴۱ سال گذشته عمر این رژیم بی‌بدیل در تاریخ باشد.

۸ - بالاخره در پایان آن جلسه، عثمان خطاب به امام علی مطرح می‌کند (و از امام علی می‌خواهد) «که برای خاموش کردن آتش این جنبش (عدالت‌خواهانه مردم مصر و مدینه که دارالخلافت او را محاصره کرده بودند) دست به کار بشود». البته ترفند عثمان برای راضی کردن امام علی بدین ترتیب است که به امام علی می‌گوید: «با مردم صحبت کن که به من مدتی مهلت بدهند تا ظلم‌هایی که بر آنان وارد شده بر طرف و جبران نمایم»؛ اما از آنجائیکه «امام علی به خوبی می‌دانست که عثمان با طرح این درخواست می‌خواهد دفع وقت نماید» و به خوبی می‌دانست که «عثمان به دنبال تحول ساختاری در نظام فاسد و ستمکار خودش نمی‌باشد» و با واسطه کردن امام علی، به دنبال آن است که «اجتماع جنبشی کنش‌گران عدالت‌خواهانه مردم مصر و مدینه را پراکنده کند تا شرایط برای سرکوب حرکت بعدی آنها فراهم بنماید»، لذا در همین رابطه است که امام علی پس از طرح این ترفند عثمان خطاب به او می‌گوید: «در راستای انجام مطالبات کنش‌گران این جنبش از آنجائیکه خاستگاه این کنش‌گران در مدینه و مصر می‌باشد، بنابراین در رابطه با مدینه جهت تحول ساختاری نیازمند به زمان نیست و تو باید بالفور اقدام کنی ولی در رابطه با مصر تنها تا زمان سیر مسافت بین مدینه تا مصر می‌توان از کنش‌گران مهلت خواست.»

۹ - امام علی در ادامه همین رویکرد تطبیقی خودش جهت نقد قدرت با سلاح دین بود که پس از در دست گرفتن خلافت در نقد قدرت عثمانی اینچنین تحلیل می‌کرد:

«إِلَىٰ أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجًا حِصْنِيهِ بَيْنَ ثِيْلِهِ وَ مُعْتَلِفِهِ وَ قَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَحْضُمُونَ مَالَ اللَّهِ حِصْمَةَ الْإِبِلِ نِبْتَةَ الرَّبِيعِ إِلَىٰ أَنْ ائْتَكَّتْ عَلَيْهِ فَتْلُهُ وَ أَجْهَرَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ وَ كَبَتْ بِهِ بِطْنَتُهُ - تا آنکه سومین آن گروه (عثمان پس از ابوبکر و عمر) به پا خاست آکنده شکم میان سرگین و چرآگاهش، خویشاوندان وی نیز قد علم کردند و مال خدا را با تمام دهان مانند شتر که علف بهاری را می‌خورد، خوردن گرفتند تا آنگاه که رشته‌اش باز شد و کارهای

ناهنجارش مرگش را رساند و شکم پرستی او را به سر درآورد» (نهج البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۳ - ص ۴۹ - سطر ۷ به بعد). باری، آنچه که از عبارات فوق امام علی در نهج البلاغه در نقد قدرت نظام عثمانی و اموی می‌توان فهمید اینک:

اولاً امام علی مانند گذشته در اینجا هم با رویکرد تطبیقی به رابطه دین و قدرت، «دین را بستر نقد قدرت عثمانی می‌کند» و در این چارچوب است که می‌گوید: «عثمان مال خدا را با تمام دهانش مانند شتری که علف بهاری را می‌خورد به خوردن گرفتند». طبیعی است که «امام علی در چارچوب گفتمان دینی است که از واژه مال الله جهت غارت بیت‌المال مسلمین توسط نظام فاسد عثمانی استفاده می‌کند» زیرا «خارج از گفتمان دینی، مال الله معنی ندارد» به بیان دیگر اگر «ابوذر غفاری در برابر اسراف معاویه در شام در ساختن کاخ سبز خلافتش» و در «رد تفسیر کعب الحبار به جای مال الله می‌گوید، مال الناس» همه و همه این‌ها تنها در چارچوب گفتمان دینی می‌تواند معنی داشته باشد و از اینجا است که می‌توان نتیجه‌گیری کرد که در دیسکورس و پیامبر و قرآن و امام علی در بستر به چالش کشیدن قدرت توسط دین (با رویکرد تطبیقی بین دین و قدرت) هرگز «نه تنها دین خود مؤلفه قدرت نمی‌باشد، بلکه برعکس دین سلاح برنده‌ای است که می‌تواند قدرت را در شکل غاصبانه آن توسط طبقه حاکم و یا هیئت حاکمه به چالش بکشد» و شاید بهتر باشد که موضوع را اینچنین مطرح کنیم که حتی «در شرایطی که با رویکرد انطباقی بین دین و قدرت، توسط قدرت‌مداران غاصب، دین در خدمت توجیه و مشروعیت بخشیدن به قدرت سیاسی اقتصادی خودشان می‌باشد.»

باز در همان شرایط هم «دین می‌تواند در صورت تطبیقی با قدرت، بهترین سلاحی در دست توده‌های قائم به قسط بشود تا دین انطباقی در خدمت قدرت را به چالش بکشد» که برای فهم این مهم تنها کافی است که در اینجا به صورت مصداقی «به دو دین مختلف، با دو جوهر متفاوت انطباقی و تطبیقی خمینی و شریعتی اشاره بکنیم» چراکه آنچه‌آنکه قبلاً هم مطرح کرده‌ایم، «دین شریعتی یا همان اسلام بازسازی شده تطبیقی شریعتی و محمد اقبال در جامعه ایران از نیمه دهه چهل الی الان، دین مبارزه با سه قطب قدرت زر و زور و تزویر بوده است». آنچه‌آنکه در این رابطه خود معلم کبیرمان شریعتی

می‌گوید: «تمام آنچه که من در طول عمر حیات سیاسی - دینی خودم، غیر طرح شعار مبارزه با زر و زور و تزویر اضافی بوده است». در چارچوب همین شعار مبارزه با زر و زور و تزویر شریعتی است که می‌توانیم داوری کنیم که «جوهر اسلام تطبیقی بازسازی شده شریعتی، مبارزه با سه مؤلفه قدرت (زر و زور و تزویر) در بستر اسلام تاریخی در جوامع مسلمان می‌باشد.»

همچنین باز در این رابطه می‌توان داوری کرد که این «مبارزه ضد قدرت سه مؤلفه‌ای شریعتی صورتی دو شکلی سلبی و ایجابی دارد» یعنی آنچه‌آنکه «شعار سلبی او مبارزه با زر و زور و تزویر قدرت می‌باشد» و «شعار مبارزه ایجابی او عبارت است: آگاهی، آزادی و برابری»، ولی آنچه در این رابطه نباید فراموش بکنیم اینک «شریعتی چه در عرصه سلبی و چه در عرصه ایجابی مانند قرآن و پیامبر اسلام و امام علی با همان قدرت اسلام ایدئولوژی شده یا اسلام بازسازی شده تطبیقی خود به نقد قدرت حاکم در سه شکل قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی می‌رود» و شعار «اسلام منهای روحانیت او که همان اسلام منهای فقه و فقاہت حوزه‌های فقهی می‌باشد» و همچنین شعار «نجات اسلام قبل از مسلمین» او و شعار «این‌ها را از مردم نگیرید، بلکه مردم را از این‌ها بگیرید» و شعار «دینی که به درد دنیای مردم نخورد، به درد آخرت آنها نخواهد خورد» و شعار «ابوذر سوسیالیست خداپرست» و شعار «استبداد روحانیت هولناک‌ترین استبداد تاریخ بشریت می‌باشد» و غیره و غیره همه در این رابطه قابل تفسیر می‌باشند.

ادامه دارد

سوره قصص تبیین کنند «مستضعفین» به عنوان تنها «فاعل اجتماعی» در صحنه تاریخ بشر

مورد تعقیب دستگاه سرکوب‌گر فرعونى بود؛ و لذا به خاطر همین احساس مسئولیتش نسبت به بنی‌اسرائیل بود که او مدین را با خانواده‌اش پس از ۸ سال (همین که قرارداد شبانی‌اش با کاهن مدین به پایان رسید) به سوی وطن خودش مصر ترک کرد که سرانجام در مسیر حرکت از مدین به سوی مصر در شرایطی که در منطقه طور سینا در پیچ و خم‌های کوه‌ها و در شرایطی که راه را گم کرده بود و شبانگاه با خاندانش دچار سرما شده بود و با آن نگرانی‌ها و آشفتگی‌ها برای یافتن راه و پناهگاه سراسیمه به هر سو می‌دوید و بلندی‌ها و پستی‌ها را طی می‌کرد. در میان این پیچیدگی‌های روحی و در طی پیچ و خم کوه‌ها ناگهان شعله آتشی به نظرش رسید. لذا با فاصله گرفتن از خانواده و همه‌علایق به سوی آن آتش پرومته در دل بیابان حرکت کرد که ناگهان در آن شرایط آهنگی که در آغاز مبهم و تحیرانگیز بود از سمت شعله آتشی که از بالای درخت می‌درخشید به گوشش رسید. اول صاحب نداء برای آرامش خاطر موسی خودش را معرفی کرد: «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ» (سوره طه - آیه ۱۲). آنگاه به وی فرمان داد که: «أَخْرِجْ مَا فِي بَطْنِكَ فَاصْرُفْ يَدَيْكَ إِلَىٰ سِمَانِهِ فَوَثَّقْ. فَمِنْ حَيْثُ مَدَّ يَدَيْهِ إِذَا فِيهَا مِنْ عَذَابٍ مُّهِينٍ. فَمِنْ حَيْثُ مَدَّ يَدَيْهِ إِذَا فِيهَا مِنْ عَذَابٍ مُّهِينٍ. فَمِنْ حَيْثُ مَدَّ يَدَيْهِ إِذَا فِيهَا مِنْ عَذَابٍ مُّهِينٍ.» (سوره طه - آیات ۳۹-۴۱) بسته به پایش بود، بیرون بیاورد.»

«فَأَخْلَعُ نَعْلَيْكَ إِثْمًا بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى»

«فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَىٰ الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا» (سوره قصص - آیه ۲۹) بنابراین موسی با آن استعداد خاص از همانگاه که در دستگاه فرعون پرورش می‌یافت، انگیزه‌های درک حق و اصلاح خلق در او رشد می‌کرد و به موازات آن از حصارهای فردی‌اش برکنده می‌شد؛ و به سوی جنبش رهایی‌بخش تاریخی و اجتماعی خودش برای نجات قوم بنی‌اسرائیل پیش می‌رفت. اولین ظهور این انگیزه‌ها آنگاه بود که در مصر با سلطه فرعونیان و محکومیت بنی‌اسرائیل ذلت‌زده، به حمایت یک فرد عبرانی که مورد تعدی مردی مصری واقع شده بود برخاست که البته بعد از زدن و کشتن آن به علت اشتباه در تاکتیک موسی، مورد تعقیب دستگاه سرکوب فرعون قرار گرفت و مجبور شد تا فرایند اجتماعی رهایی‌بخش فردی خودش را در مدین به فرایند طبیعی - سیاسی رهایی‌بخش خودش استحاله نماید.

در فرایند طبیعی - سیاسی موسی در مدین از حمایتش از دختران کاهن مدین برای آب برداشتن و آب دادن چشم شروع کرد و پس از آنکه با یکی از دختران کاهن مدین ازدواج کرد در راستای همان فرایند طبیعی - سیاسی جهت رهایی از حصارهای فردی‌اش، موسی برای مدت ۸ سال به شبانی گوسفندان برخاست و در این رابطه بود که او روزها در میان بیابان‌ها و کوه‌ها و شب‌ها در زیر نور ستارگان به وضع منحط انسان آن روز و طغیان فرعون و ذلت بنی‌اسرائیل می‌اندیشید و تجربه رهبری اجتماعی در چارچوب چوپانی با گوسفندان و مهربانی با آنها توسط پراکسیس طبیعی به انجام می‌رسانید.

البته همه پراکسیس ۸ ساله طبیعی موسی در مدین زمینه‌ساز پراکسیس نبوی او شد، لذا پس از ۸ سال با ترک مدین به سوی مصر در وادی طور سینا پراکسیس نبوی یا فرایند نبوی پروسه حیاتش استارت خورد. بدون تردید موسی از همان دوران کودکی که در کاخ فرعون زندگی می‌کرد از دوران پرورشش توسط مادر واقعی‌اش، نگران وضع قوم خود بنی‌اسرائیل بود که توسط دستگاه استضعاف‌گر فرعونى در سخت‌ترین زندگی و در معرض انقراض به سر می‌بردند؛ و موسی از همان زمان در باره نجات آنها احساس مسئولیت می‌کرد؛ و در همین رابطه بود که موسی حتی در طول ۸ سال پراکسیس طبیعی - سیاسی‌اش در مدین

(سوره طه - آیه ۱۲) و در همان جا بود که خطاب به موسی گفته شد که:

«فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ»
این فرمان همان ندای پروردگار بود که به موسی گفته شد که:
«به سوی فرعون و ملاء او روانه شو، چراکه او طغیان کرده است» (سوره قصص - آیه ۳۲).

«اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى - فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ تَزَكَى - وَأَهْدِيكَ إِلَى رَبِّكَ فَتَخْشَى - فَآرَاهُ آيَةَ الْكُبْرَى - فَكَذَّبَ وَعَصَى - ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْعَى - فَخَشَرَ فَتَادَى - فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى - فَأَخَذَهُ اللَّهُ نَكَالَ الْآخِرَةِ وَالْأُولَى - إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِمَنْ يُخْشِيَ الْأُولَى - ای موسی به سوی فرعون برو که طغیان کرده است - بگو آیا می خواهی پاک شوی؟ - و من تو را به سوی پروردگارت رهبری کنم - پس آیه بزرگ را به وی نمایاند - ولی او تکذیب کرد و سرپیچی نمود - و سپس برگشت تا علیه موسی تلاش کند - منادی فرستاد تا همه جمع شدند - آنگاه خطاب به مردم گفت این منم که پروردگار بزرگ شما می باشم - در نتیجه خداوند وی را به کیفر انجام و آغاز گرفتار کرد» (سوره نازعات - آیه ۱۷ تا ۲۶).
بدین ترتیب است که می توان نتیجه گیری کرد که در ۱۴ آیه فصل چهارم سوره قصص (آیات ۲۹ - ۴۲) قرآن به نقل پروسه انتقال موسی از «پراکسیس ۸ ساله طبیعی - سیاسی» چوپانی به فرایند «پراکسیس دینی نبوی» می پردازد و در ادامه همین فرایند است که در فصل پنجم سوره قصص، قرآن به تبیین فونکسیون چهار فصل گذشته آیات سوره قصص در حرکت و دعوت پیامبر اسلام می پردازد.

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ - وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعُرْبِ إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ - وَلَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ - وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا آتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ - وَلَوْلَا أَنْ نُنصِبَهُمْ مُصِيبَةً بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيَهُمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ - فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أَوْيَ مِثْلَ مَا أَوْيَ مُوسَى أَوْلَمَ يَكْفُرُوا بِمَا أَوْيَ مُوسَى مِنْ قَبْلِ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرُونَ - قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ

مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا أَتَّبِعُهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ - وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ - الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ - وَإِذَا يَتْلَى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ - أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ - وَإِذَا سَمِعُوا اللَّعْنَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا تَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ - إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ - همانا ما بعد از هلاک کردن قرون به موسی کتاب دادیم تا برای مردم چراغ راهنما و هدایت و رحمتی باشد، شاید متذکر شوند - و (ای پیامبر اسلام) تو در آن زمان در سمت غربی سینا که ما تورات را به موسی وحی کردیم نبودی - ولیکن این ما بودیم که نسل ها پدید آوردیم و بر ایشان حیات جاری کردیم. همچنین تو (ای پیامبر اسلام) در آن زمان در میان اهل مدین نبودی تا سرگذشت آنان را برای مردم امروز خودت نقل کنی، این ما هستیم که امروز تو را به سوی مردم فرستاده ایم - و باز (ای پیامبر اسلام) تو در زمانی که در طور، ما با موسی ندا دادیم نبودی و لیکن ما امروز از در رحمت جریان طور را به تو خبر دادیم تا مردمی که قبل از تو پیامبری بیم رسان نداشتند تو بیم رسان آنان بشوی شاید متذکر بشوند - به تحقیق (ای پیامبر اسلام) اگر ما تو را به سوی مردم نمی فرستادیم و بعداً کیفر گناهان خود را می دیدند این مردم در اعتراض به ما می گفتند پروردگارا چرا به سوی ما رسولی نفرستادی تا آیات را پیروی کنیم و از مومنان باشیم؟ - ولی وقتی از جانب ما حق (قرآن) به سوی شان آمد گفتند چرا مثل آنچه به موسی دادند به تو (ای پیامبر) ندادند، آیا در برابر آنچه که از موسی دیدند کفر نورزیدند و نگفتند که این قرآن و تورات هر دو سحرند که یکدیگر را کمک می کنند؟ و آیا نگفتند که ما به همه آنها کافریم؟ - (ای پیامبر) تو به ایشان بگو اگر راست می گوید شما از ناحیه خداوند کتابی برای مردم بیاورید که راهنما تر از تورات و قرآن باشد تا من هم از آن کتاب شما پیروی کنم - پس اگر این پیشنهاد تو را نپذیرفتند، بدان که آنها از هواهای خود پیروی می کنند و آیا کسی گمراه تر از پیرو هوی بدون راهنمایی از خدا

هست به تحقیق که خداوند ظالمان را هدایت نمی‌کند - پس به درستی که ما قرآن را برای آنها فرستادیم شاید که متذکر شوند - و کسانی که قبل از شما برای آنها کتاب فرستادیم آنها هم به قرآن ایمان می‌آورند - پس آنها (که به دعوت تو ایمان آورده‌اند) چون آیات ما را برایشان خوانده شود می‌گویند بدان ایمان آوردیم و آن حق از جانب پروردگار است و ما از آغاز اسلام آورده بودیم - این‌ها دو برابر اجر خواهند داشت چون هم در عرصه عمل اجتماعی مقاومت می‌کنند و هم در عرصه اخلاق فردی بدی‌ها را با خوبی‌ها دور می‌نمایند و هم از آنچه روزی‌شان کردیم انفاق می‌کنند - و در برابر (حرکت و حمله استکبار حاکم) از سخن بیهوده آنها روی بر می‌گردانند و به آنها می‌گویند اعمال ما برای ما و اعمال شما برای شما، پس سلام بر شما که خواهان معاشرت با جاهلان نیستید - پس (ای پیامبر) بدان که تو هر که را بخواهی نمی‌توانی هدایت کنی، بلکه خداست که هر که را بخواهد هدایت می‌کند چرا که خداوند داناتر است به کسانی که قابل هدایتند» (سوره قصص - آیات ۴۳ تا ۵۶). شرح لغات:

۱ - کلمه «بَصَائِرُ» جمع «بصیرت» است که به معنای دیدن و آگاهی است.

۲ - کلمه «هُدًی» به معنای هر چیزی است که مایه هدایت مردم می‌شود.

۳ - کلمه «رَحْمَةً» به معنای هر چیزی است که مایه رحمت بشود.

۴ - «تَطَاوَلَ الْعُمْرُ» به معنای امتداد یافتن مدت حیات و زندگی می‌باشد.

۵ - کلمه «ثَاوًی» به معنای مقیم و اقامت می‌باشد.

۶ - «مَا قَدَّمْتُ أَيْدِيَهُمْ» آنچه به دست خود از پیش فرستادید.

۷ - کلمه «وَصَلَّنَا» از باب تفعیل و از ماده «وصل» است و وصل در باب تفعیل، کثرت را می‌رساند، بنابراین «وصلنا» در آیه مربوطه تاکید بر اجزاء متصل قرآن می‌کند.

۸ - کلمه «يُدْرَعُونَ» از ماده «درء» است که به معنای دفع است.

۹ - مراد از «لَغَوُ» هر امر و موضوع بیهوده است.

۱۰ - مراد از کلمه «هدایت» صرف راهنمایی نیست بلکه رساندن به هدف مطلوب است.

۱۱ - مراد از «مُهْتَدِينَ» کسانی است که دعوت را قبول می‌کنند.

باری، ماحصل آنچه که از فصل پنجم آیات سوره قصص (آیات ۴۳ تا ۵۶) برای ما قابل فهم است اینکه قرآن در این فصل به دنبال آن است تا به پیامبر اسلام و مؤمنین به دعوت او (در آن شرایط سخت و استخوان‌سوز فرایند مکی حرکت رهائی‌بخش) این حقیقت را تبیین نماید که هدف طرح داستان موسی در فرایندهای مختلف زندگیش از دوران تولد تا دوران رشد و بلوغ و دوران هجرت و فرار به مدین و ۸ سال زندگی چوپانی‌اش و بالاخره دوران «طوی» و کسب وحی نبوی در طور سینا و شروع مبارزات سیاسی - اجتماعی‌اش با نظام استکبار سه مؤلفه‌ای فرعون‌ی بر آن است تا موافقین و مخالفین راه و دعوت تو به این حقیقت ایمان پیدا کنند که «حرکت و دعوت تو در این شرایط تندپیچ تاریخ بشر صورتی سترون و ابتر و خود به خودی ندارد» بلکه برعکس در ادامه یک نهضت تسلسلی است که از ابراهیم خلیل آغاز شده و در ادامه به موسای کلیم رسیده و «موسی برای اولین بار توانست حرکت توحید وجودی و انسانی ابراهیم خلیل را وارد فرایند توحید اجتماعی بکند» و تمامی تلاش و مبارزه موسی از آغاز تا انتها «در راستای جامعه‌سازی و ورود به فرایند توحید اجتماعی و ارتقاء توحید عام و توحید انسانی ابراهیم خلیل به فرایند اجتماعی بوده است»؛ که صد البته این «فرایند توحید اجتماعی و یا فرایند جامعه‌سازانه موسی توسط پیامبر اسلام در چارچوب پروژه ختم نبوت او وارد فرایند تاریخ‌سازی و توحید تاریخی گردید»؛ و شاید اگر در این رابطه داوری کنیم که بزرگترین رسالت و دست‌آورد بعثت و دعوت پیامبر اسلام «تاریخی کردن توحید عام و توحید انسانی و توحید وجودی ابراهیم خلیل بوده است»، داوری بی‌ربطی نباشد؛ و بدون تردید پیامبر اسلام در راستای «همین تاریخی کردن توحید اجتماعی موسی و توحید انسانی عیسی و توحید وجود و جهان‌بینی ابراهیم خلیل در چارچوب پروژه خاتمیت بود» که مبانی توحید تاریخی خودش را:

ادامه دارد

مبانی «اخلاق تطبیقی» در رویکرد امام علی

و راه‌های مقابله نظری با

«اخلاق انطباقی» و «اخلاق دگماتیستی» حاکم

آنچه از نقد مولوی در ابیات فوق مثنوی در خصوص فلسفه اخلاق انطباقی یونانی‌زده ارسطویی و افلاطونی برای ما قابل فهم است اینک:

الف - مولوی در ابیات فوق فونکسیون فلسفه اخلاق یونانی‌زده انطباقی بر روی نفس انسان جز تخریب و ضایع کردن نفس و اخلاق چیزی نمی‌داند (**روی نفس مطمئننه از جسد / زخم ناخن‌های فکرت می‌کشد**).

ب - مولوی در ابیات فوق عامل انحراف و انحطاط فلسفه اخلاقی انطباقی (یونانی‌زده ارسطویی و افلاطونی نظریه‌پردازان مسلمان) در این می‌داند که به جای «جریه انفسی» جهت‌سازندگی اخلاقی، آن‌ها می‌خواهند توسط «ذهنیت تجریدی و انتزاعی و کلی‌بافی خود به سازندگی نفسانی و اخلاق دست پیدا کنند» که این کاری انحرافی است (**فکرت بد ناخن پر زخم دان / می‌خراشد در تعمق روی جان**).

ج - مولوی در ابیات فوق کار فیلسوفان اخلاقی انطباقی (یونانی‌زده ارسطویی و افلاطونی) ذهنی‌بافی و کلی‌بافی نظری می‌داند که «خودشان مساله ذهنی می‌بافند

در طول هزار سال گذشته تمامی اندیشه‌های نظریه‌پردازان اخلاقی مسلمان حتی توانائی ساختن یک انسانی اخلاقی در چارچوب مدل انطباقی ارسطویی و افلاطونی خودشان هم نداشته‌اند؛ و البته اگر در این عرصه در طول هزار سال گذشته در جوامع مسلمین حرکتی هم در عرصه اخلاقی به صورت عملی وجود داشته است، مربوط به عرفان کلاسیک اهل تصوف بوده است که با «نقد اخلاق تجریدی قوه و نفس انطباقی یونانی‌زده ارسطویی و افلاطونی، اهل تصوف تلاش می‌کردند تا با تاسی از رویکرد درون‌گرائی هند شرقی، هندوئی و بودائی به صورت عملی اخلاق را تعریف کنند» بنابراین، در این رابطه است که مولوی در نقد فلسفه اخلاق انطباقی یونانی‌زده ارسطویی و افلاطونی نظریه‌پردازان مسلمان را اینچنین سرزنش می‌کند:

روی نفس مطمئننه از جسد	زخم ناخن‌های فکرت می‌کشد
فکرت بد ناخن پر زخم‌دان	می‌خراشد در تعمق روی جان
تا گشاید عقده اشکال را	در حدث کرده است زرین بال را
عقده را بگشاده گیر ای منتهی	عقده‌ای سخت است بر کیسه تهی
در گشاد عقده‌ها گشتی تو پیر	عقده چند دگر بگشاده گیر
عقده‌ای کان بر گلوی ماست سخت	که ندانی که خسی یا نیک بخت
گر بدانی که شقیی یا سعید	آن بود بهتر زهر فکر عتید
حل این اشکال کن گر آدمی	خرج این دم کن اگر صاحب دمی
حد اعیان و عرض دانسته گیر	حد خود را دان کز آن نبود گریز
چون بدانی حد خود زین حد گریز	تا به بی‌حد در رسی‌ای خاک بیز
عمر در محمول و در موضوع رفت	بی‌بصیرت عمر در مسموع رفت
هر دلیلی بی‌نتیجه و بی‌اثر	باطل آمد در نتیجه خود نگر
جز به مصنوعی ندیدی صناعی	بر قیاس اقترائی قانعی
می‌فزاید در وسایط فلسفی	از دلایل باز برعکسش صفی

مثنوی - دفتر پنجم - ص ۲۸۸ - سطر ۶ به بعد

و خودشان پس از مدتی ذهنی‌بافی برای آنها به صورت نظری پاسخ تعیین می‌کنند بدون اینکه ذره‌ای به تأثیر و فونکسیون عینی و واقعی ذهنی‌بافی خودشان در نفسشان توجه داشته باشند» (تا گشاید عقده اشکال را / در حدت کرده است زرین بال را).

د - مولوی در ابیات فوق خطاب به فیلسوفان اخلاقی انطباقی (یونانی‌زده ارسطویی و افلاطونی مسلمان) می‌گوید: تمام این گره‌ها (عقده‌ها) که شما نشسته‌اید به صورت ذهنی‌بافی و انتزاعی می‌سازید و می‌بافید و برای آنها هم راه حل پیدا می‌کنید، «گره زدن (عقده‌سازی و عقده‌بافی) بر یک کیسه تهی است» چراکه همه فلسفه‌بافی انتزاعی انطباقی یونانی اخلاقی شما سالبه انتفاء به موضوع می‌باشد (عقده را بگشاده گیر ای منتهی / عقده‌ای سخت است بر کیسه تهی).

ه - مولوی در ابیات فوق خطاب به فیلسوفان اخلاقی انطباقی (یونانی‌زده ارسطویی و افلاطونی مسلمان) می‌گوید: «گرچه شما عمرتان در گره زدن کلی‌بافی و ذهن‌گرائی و انتزاعی گذشته است، دست از این کلی‌بافی انتزاعی بردارید و بقیه عمرتان را چنین بیاندیشید که آن گره‌های ذهنی‌تان را هم حل شده است» (در گشاد عقده‌ها گشتی تو پیر / عقده چند دگر بگشاده گیر).

و - مولوی در ابیات فوق خطاب به فیلسوفان فلسفه‌باف ذهن‌گرای انطباقی اخلاقی (یونانی‌زده افلاطونی و ارسطویی مسلمان) می‌گوید: «گره یا عقده اصلی که شما توان گشایش آن را ندارید» و اصلاً آن را به عنوان یک گره و یک مشکل و یک عقده نمی‌دانید این است که «شما خودتان را نمی‌شناسید» و «ذهن انتزاعی کلی‌باف خودتان را به عنوان نفستان محاسبه می‌کنید». اگر می‌خواهید گره‌های اصلی و مشکلات محوری پیدا کنید، «از خودتان و از نفستان شروع کنید» (عقده‌ای کان بر گلوی ماست سخت / که ندانی که خسی یا نیکبخت / گر بدانی که شقیبی یا سعید / آن بود بهتر زهر فکر عتید / حل این اشکال کن گر آدمی / خرج این دم کن اگر صاحب دمی).

ز - مولوی در ابیات فوق اشکال انحراف فیلسوفان فلسفه‌باف

ذهن‌گرای انطباقی اخلاقی (یونانی‌زده ارسطویی و افلاطونی مسلمان) در این می‌داند که آنها توسط کار ذهنی و ذهنی‌بافی بین «علم حضوری به خودشان با نفسشان واسطه و پل ایجاد می‌کنند» و توسط آن پیوسته فاصله خودشان با نفسشان را دورتر می‌سازند (می‌فزاید در وسایط فلسفی / از دلایل باز برعکسش صفی).

ح - مولوی در نقد خودش به فیلسوفان فلسفه‌ساز یونانی‌زده مسلمان می‌گوید: به اینها بگوئید «حرکت شما بر خلاف جهت واقعی اخلاق است» و به همین دلیل همین «خلاف جهت حرکت کردن شما، باعث می‌گردد تا شما هر چه بیشتر حرکت کنید، فاصله شما از خودتان و نفستان بیشتر بشود» (فلسفی خود را زاندیشه بکشت / گو به او کاو را سوی گنج است پشت / هر که دورانداز تر او دورتر / وز چنین گنج است او مهجورتر).

ط - مولوی در نقد خودش به فیلسوفان فلسفه‌باف یونانی‌زده مسلمان می‌گوید: در تحلیل نهائی جز شک و تردید و بی‌اعتقادی و کلی‌بافی و انتزاعی‌گری هیچ محصولی از این کتاب‌های اخلاقی شما حاصل نمی‌شود (آنچنانکه برای قرن‌ها از کتاب فلسفه اخلاقی آنها حتی یک نیمه ابوذر هم زائیده نشده است)، ولی در کلاس ۱۳ ساله پیامبر اسلام در دوران مکی توسط پراکسیس اخلاقی ضد فلسفه یونانی انسان‌های متولد گردید که برای همیشه بشریت الگو و اسوه خواهند بود (فلسفی گوید زمعقولات دون / عقل از دهلیز می‌ماند برون / فلسفی منکر شود در فکر و ظن / گو بر و سر را بر آن دیوار زن / هر که را در دل شک و بی‌جانی است / در جهان او فلسفی پنهانی است / می‌نماید اعتقاد او گاه گاه / آن رگ فلسف کند رویش سیاه).

باری، در ادامه همین رویکرد مولوی نسبت به نقد قیل و قال‌ها و بافندگی‌های فلسفی و منطقی، فیلسوفان اخلاقی (یونانی‌زده ارسطویی و افلاطونی مسلمان) است که او در جای دیگر مثنوی، «انسان‌ها را در عرصه فلسفه اخلاق به سوی حکمت و معرفت محرک و تکامل و شدن و دوری جستن از فلسفه و بافندگی‌های فلسفی دعوت می‌نماید». مبانی فلسفه اخلاق

انطباقی صوفیانه مولوی در این رابطه عبارت است از:
یکم - قربانی کردن عقل اندر کوی عشق.

عقل را قربان کن اندر عشق دوست

عقل‌ها باری از آن سویست کوست

زین نظر وین عقل رو بیزار شو

چشم غیبی جوی و برخوردار شو

زین نظر وین عقل ناید جز دوار

پس نظر بگذار و بگزین انتظار

عقل جزئی همچو برق است و درخش

در درخششی کی توان شد سوی رخس

برق عقل ما برای گریه است

تا بگرید نیستی در شوق هست

عقل رنجور آردش پیش طبیب

لیک نبود در دوا عقلش مصیب

راند دیوان را حق از مرصاد خویش

عقل جزئی را زاستبداد خویش

مثنوی - دفتر چهارم - ص ۲۶۹ - سطر ۱۱ به بعد

دوم - جایگزین کردن علم وحی نفسانی به جای علم نقل عقلانی.

بعلم نقل کم بودی ملی

علم وحی دل ربودی از ولی

سوم - پیروی بی‌چون چرا از مراد در عرصه شدن اخلاقی.

اندین ره ترک کن طاق و طرب

تا قلاوزت جنبد تو مجنب

هر که او بی‌سر بخنبد دم بود

جنبشش چون جنبش کژدم بود

خویش ابله کن تبع میرو سپس

رستگی زاین ابلهی یابی و بس

چهارم - اختیار و انتخاب در عرصه شدن اخلاقی امری انحرافی و غلط می‌باشد.

هر چه نفسست خواست داری اختیار

هر چه عقلت خواست آری اضطرار

همچو کنعان سر زکشتی وامکش

که غرورش داد نفس زیرکش

که برایم بر سر کوه مشید

منت نوحم چرا باید کشید

کاشکی او آشنا ناموختی

تا طمع در نوح و کشتی دوختی

کاش چون طفل از حیل جاهل بدی

تا چو طفلان چنگ در مادر زدی

پنجم - جایگزین کردن «علم محوی» به جای «علم نحوی»

آن یکی نحوی بکشتی در نشست

رو به کشتیبان نهاد آن خودپرست

گفت هیچ از نحو خواندی گفت لا

گفت نیم عمر تو شد بر فنا

دل شکسته گشت کشتیبان زتاب

لیک آن دم گشت خامش از جواب

باد کشتی را بگردابی فکند

گفت کشتیبان بدان نحوی بلند

هیچ دانی آشنا کردن بگو

گفت نی از من تو سبحاحی مجو

گفت کل عمرت ای نحوی فناست

زانک کشتی غرق این گرداب‌هاست

محو می‌باید نه نحو اینجا بدان

گر تو محوی بی‌خطر در آب ران

آب دریا مرده را بر سر نهد

ور بود زنده زدریا کی رهد

چون برمدی تو زواصاف بشتر

بحر اسرار نهد بر فرق سر

مثنوی - دفتر اول - ص ۱۴۵ - ابیات ۲۸۹۸ تا ۲۹۰۵

ششم - برای دستیابی به «اخلاق محوی» (نه اخلاق نحوی)

«نفس» و یا «خودیات» را ابتدا باید کشت.

ای شهان کشتیم ما خصم برون

در زمین دیگران خانه مکن

ماند خصمی زو بتر در اندرون

کار خود کن کار بیگانه مکن

کشتن این کار عقل و هوش نیست

کیست بیگانه. تن خاکی تو

شیر باطن سخره خرگوش نیست

کز برای اوست غمناکی تو

چونک واگشتیم زیکار برون

تا تو تن را چرب شیرین می‌دهی

روی آوردیم به پیکار درون

گوهر جان را نیابی فریھی

قوتی خواهیم زحق دریا شکاف

گر میان مشک تن را جا شود

تا به سوزن بر کنیم این کوه قاف

وقت مردن گند آن پیدا شود

سهل شیری دان که صفاها بشکند

شیر آن را دان که خود را بشکند

پایان

مثنوی - دفتر اول - ص ۷۱ - سطر ۶ به بعد

هفتم - انزوا و خلوت گزینی بستر دستیابی به «اخلاق محوی»

است نه «اخلاق نحوی»

ای تو در پیکار خود را باختی

دیگران را تو زخود نشناخته

تو بهر صورت که آیی بیستی

که منم این والله آن تو نیستی

یک زمان تنها بمانی تو زخلق

در غم و اندیشه‌مانی تا به حلق

این تو کی باشی که توان اوحدی

که خوش و زیبا و سرمست خودی

مرغ خویشی صید خویشی دام خویش

صدر خویشی فرش خویشی بام خویش

جوهر آن باشد که قائم با خودست

آن عرض باشد که فرع او شدست

گر تو آدم زاده‌ای چون او نشین

جمله ذریات را در خود ببین

چیست اندر خم که اندر نهر نیست

چیست اندر خانه کاندلر شهر نیست

مثنوی - دفتر چهارم - ص ۶۶۲ - ابیات ۸۱۱ تا ۸۱۸

هشتم - دستیابی به «اخلاق محوی» صورت فردی دارد نه

جمعی.